طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژیک جنبش انقلابی ایران

بخش اول – اقتصادی

فدایی خلق بیژن جزنی

بهمن ماه ۱۳۸۱
سازمان اتحاد فداییان خلق ایران

فهرست مطالب :

مقدمه :

درباره استراتژی و تاکتیک

معیارها و عوامل انتخآب استراتژی و تاکتیک چیست ؟

الف – تعریف استراتژی و تاکتیک

ب- معیارهای تعیین استراتژی کدامند؟

معیارهای تعیین تاکتیک

بخش اول

نظام اجتماعی – اقتصادی ایران و ویژگی های ان

فصل اول

فئودالیسم ، اصلاحات ارضی و مسائل روستایی و کشاورزی

خصوصیات سازمان های تعاونی روستایی

فصل دوم

بورژوازی کمپرادور به مثابه طبقه حاکم

نئوکلنیالیسم و مسائل ناشی از ان

خصوصیات بورژوازی کمپرادور در ایران

قشرها و بخش های مختلف بورژوازی کمپرادور ایران

خصوصیات بورژوازی بوروکرات ایران

بورژوازی تجاری کمپرادور

بورژوازی صنعتی یا تولیدی کمپرادور

بورژوازی مالی کمپرادور

بورژوازی کشاورزی کمپرادور

فصل سوم

نقش اقتصادی دولت و نقش نفت و صنایع وابسته به ان در نظام سرمایه داری وابسته ایران

۱) ماهیت صنایع دولتی و نقش آن در نظام موجود

قرارداد کنسرسیوم

مقدمه:

درباره استراتژی و تاکتیک

معیارها و عوامل انتخاب استراتژی و تاکتیک چیست ؟

الف – تعریف استراتژی و تاکتیک

استراتژی و تاکتیک دو مفهوم متقابل است که هر یک دیگری را در ذهن زنده می کند. استراتژی به معنی حرکت عمده و تاکتیک به معنی حرکات جزئی و محدود است.

استراتژی و تاکتیک پروسه ای واحد و به هم پیوسته است که برای شناخت علمی آن به دو مقوله تقسیم می شود. این دو اصطلاح در مشی سپاهی گری دارای مفهومی نسبی است. ارتش ها ، لشکرها ، هنگ ها و دیگر واحدها به نوبه خود دارای استراتژی و تاکتیک هستند. استراتژی و هدف های یک واحد نظامی کوچک تر که نابودی عمومی نیروها و امکانات دشمن را دربردارد (و نه آسیب رساندن محدود و جزئی به آن را) حرکات استراتژی نامیده می شوند.

در حیطه دانش مبارزه و سازمان دهی نیروهای سیاسی ، تفکیک استراتژی از تاکتیک معیار عینی دارد. استراتژی جنبش انقلابی ، حرکت عمده ای است که نیروهای انقلابی ، در جهت تبدیل و گذراندن یک مرحله تاریخی به مرحله تکامل یافته تر به عمل می آورند. این حرکت مبتنی است بر حرکت عینی جامعه ، یعنی حرکتی که یک نظام اجتماعی – اقتصادی را به نظام بعدی تبدیل می کند. هر انقلاب به شرط آن که عنصر آگاه در آن رهبری داشته باشد بازگوکننده خصوصیات عام استراتژی جنبش مربوط به آن است. به این ترتیب ، مادامی که شرایط اجتماعی – اقتصادی در یک جامعه دگرگون نشده ، این استراتژی عمومی تغییر نمی کند.

استراتژی عمومی دارای مراحلی است. همان طور که استراتژی عمومی به معنی حرکت عمده و هدف این حرکت است در هر مرحله استراتژی بایست حرکت و هدف در ان مرحله تعیین شده باشد. هر مرحله استراتژیک ، به مرحله بعدی خود تقدم دارد.

تاکتیک حرکتی است که برای تحقق بخشیدن به استراتژی در مجموع و بخصوص برای تحقق بخشیدن به هر مرحله استراتژیک به مورد اجرا گذاشته می شود. به کاربردن اصطلاح تاکتیک به صورت مفرد درست نیست. زیرا در هر مرحله یک رشته تاکتیک هایی برای رسیدن به هدف های آن مرحله در پیش گرفته می شود. در هر مرحله استراتژیک مراحل تاکتیکی نیز مشخص می شود. در هر مرحله تاکتیکی یک رشته تاکتیک هایی برای تحقق جز لازمی از نیازهای استراتژیک طبقه بندی می شود. مثلا در حالی که مرحله اول استراتژی جنبش انقلابی حاضر ، تثبیت مبارزه مسلحانه در سطح جنبش است ، سازمان ها و گروه های سیاسی – نظامی برای تحقق این هدف ، دو مرحله تاکتیکی را می گذرانند که مرحله اول ، مرحله تدارک است که تاکتیک های

مخصوصی دارد و مرحله دوم مرحله درگیری است که بسیاری از تاکتیک های مرحله اول طی آن دگرگون می شود.

تاکتیک ها در حالی که از استراتژی ناشی شده و به خاطر رسیدن به هدف های آن اعمال می شوند ، تابع موقعیت حاضر و شرایط خاص بوده و با دگرگون شدن این موقعیت ، دگرگون می شوند. یعنی برخلاف استراتژی ، تاکتیک ها دائما درحال تولد ، رشد و مرگ هستند. این پروسه ای است که تکامل تاکتیک ها را دربردارد.

ب معیارهای تعیین استراتژی کدامند؟

مقدماتی‌ترین عامل برای تعیین استراتژی جنبش، شناخت شرایط اجتماعی ـ اقتصادی جامعه یعنی نظام حاکم است درنظر داشتن تئوری عام علمی و تجارب عام ایدئولوژیک الزاما به یک استراتژی منطبق با واقعیت نمی‌انجامد. [مارکسیسم ـ لنینیسم خلاق عبارت است از کاربرد اصول و تجارب عام در شرایط اجتماعی و موقعیت حاضر. یعنی انطباق دادن اصول و تجارب عام با ویژگی‌های اجتماعی ـ اقتصادی و سیاسی و تاریخی جامعه.] این عمل بدون درک دقیق و علمی شرایط اجتماعی، بدون داشتن زمینه‌های عملی انقلابی که بتواند چنین شناختی را میسر گرداند، ممکن نخواهد بود. اکتفا کردن به مطالعه تئوری‌های عام مارکسیسم ـ لنینیسم و نداشتن زمینه‌های جدی مبارزاتی [پراتیک] موجب می‌شود که «ذهن‌گرایی» بر ما غلبه کرده در صدد پیاده کردن قالبی و کلیشه‌ای تئوری‌های عام برائیم و از شناخت مشی انقلابی در شرایط معین جامعه خود دور بمانیم، این بیماری می‌تواند به عقب‌ماندگی دائمی ما از تاریخ منجر شود. به این ترتیب که ما همواره درصدد «الگوبرداری» از تجارب قبل برائیم، حال انکه پیروزی ما در گرو شناخت شرایط خاص بوده و انطباق اصول و مبانی م ـ ل و تجارب جنبش‌ها و انقلاب‌های دیگرخلق‌ها با این شرایط خاص، شرط ضروری موفقیت ماست. شناخت جنبش‌های گذشته خلق ما و تحلیل این مبارزات از شناخت شرایط و موقعیت جامعه ما در حال حاضر جدائی‌ناپذیر است. بدون این شناخت ما از درک پروسه‌هائی که قبلا به وجود آمده و در حال حاضر پنهان و یا اشکار در جامعه‌ی ما جریان دارد عاجز خواهیم بود.

با شناخت ویژگی‌های جامعه به شناخت تضادهای جامعه دست می‌یابیم. باید از این تضادها، شناختی علمی داشته باشیم. باید تضادهای اصلی و فرعی را بشناسیم و تضاد عمده را در هر موقعیت تعیین کنیم. تضادهای اصلی، تضادهائی هستندکه مستقیما از نظام تولیدی حاکم ناشی شده با آن رشد کرده و حل آن ها در گرو تحول بنیادی نظام تولیدی است. این تضادها در طول یک مرحله تاریخی ادامه می‌یابد و تحت شرایط معین از حالت مسالمت و همگونی به حالت تعارض در می‌آیند. تضادهای فرعی تضادهائی هستند که یا از نظام‌های قبل به جا مانده و یا در نظام موجود آغاز به ظهور می‌کنند، ولی حل آن ها فقط در پرتو حل تضادهای اصلی میسر بوده و یا در مراحل بعدی تکامل جامعه حل خو اهند شد.

مثلا در جامعه ما، تضاد کار با سرمایه از تضادهای اصلی جامعه‌ی سرمایه‌داری وابسته است، ولی تضاد شهر و روستا یا تضاد زن و مرد از تضادهای فرعی است. تضاد عمده تضادی است که در موقعیت خاص، دیگر تضادها را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد، در چنین شرایطی دیگر تضادها از کانال تضاد عمده عمل می‌کنند. ممکن است در شرایطی، تضاد عمده، عینا تضاد اصلی یا ریشه‌ای نظام موجود نباشد. ولی بی شک تضاد یا تضادهای اصلی (و به سهم خود تضادهای فرعی نیز) روی آن اثر گذاشته و به آن نیرو و حرکت می‌دهد. مثلا در جامعه‌ی ما، تضاد خلق با امپریالیسم و متحد اجتماعی آن، یعنی بورژوازی وابسته، (کمپرادور) به خصوص جناح و قشر بورژوازی وابسته اداری و نظامی که به صورت دستگاه حاکم ظاهر می‌شود، در حال حاضر تضاد عمده است.

احتمال دارد که یک تضاد فرعی در شرایط معینی رشد کرده و برای مدتی تبدیل به تضاد عمده شود. مثلا در عراق تضاد خلق کرد با رژیم عراق تضادی است درون خلقی و فرعی، ولی شرایط و موقعیت معینی باعث شده تا این تضاد در جامعه عراق دیگر تضادها را تحت‌الشعاع خودقرار داده و دیگر تضادها و جنبش‌ها و نیروهای مربوط آ در پشت این تضاد موضع‌گیری کرده و از این کانال عمل کنند.

بنابراین در شناخت تضادها و درجه‌بندی کردن آن‌ها باید جهت تضاد را نیز به خوبی درک کنیم و بدانیم کدام قطب یا جنبه‌ی تضاد رشدیابنده است و کدام زوال‌یابنده. علاوه براین باید حالت تضاد را درک کنیم و ببینیم تضاد در چه مرحله‌ای از رشد خود است و در نتیجه چه حالتی دارد، آیا مجموعه عوامل موجب شده که تضاد از حالت همگونی به حالت تعارض درآید یا نه.

پر بها دادن به یک طرف تضاد و نادیده گرفتن طرف دیگر، ندیدن حرکات و استعدادهای نهفته و پنهان در یک طرف تضاد، ما را به اپورتونیسم سوق می‌دهد. بسته به این که یک جانبه دیدن ما مربوط به کدام طرف تضاد باشد، به اپورتونیسم راست یا چپ گرایش خواهیم یافت. تعیین استراتژی بدون تعیین نیروهائی که باید این استراتژی را تحقق بخشند غیرممکن است. باید بدانیم پشت هر قطب تضاد (یا تضادها) چه نیروئی قرار گرفته و با رشد و تکامل تضادها، کدام نیروست که رشد کرده، موقعیت انقلابی پیدا می‌کند. پس از تعیین این نیروها، باید به حالت، روحیه و ظرفیت آن ها توجه کنیم. باید بفهمیم این نیروها تا چه حدآمادگی دارند. به عبارت دیگر بدانیم در هر مرحله استراتژیک کدام نیروها و به چه میزانی بالفعل هستند یا بالقوه‌اند. مراحل تاکتیکی، بر این اساس قرار می‌گیرد که از نیروی بالفعل به نیروی بالقوه دست می‌یابیم.

آخرین عامل در تعیین استراتژی کل جنبش و مراحل آن، شناخت موقعیت تاریخی است. موقعیت تاریخی شامل دو جنبه است: موقعیت تاریخی داخلی و موقعیت جهانی. عوامل خارجی یا جهانی در عوامل داخلی مؤثر است و از طریق همان عوامل داخلی در مسیر حرکات ما اثر می‌گذارد و حتی در مواردی که یک عامل خارجی مستقیما در درون جامعه عمل می‌کند اثری که در مسیر رشد جامعه می‌گذارد از طریق تاثیر در عوامل درونی جامعه است، خواه این عوامل اقتصادی باشد یا سیاسی. مثلا هنگامی که ارتش سرخ در سال ۱۳۲۰ وارد ایران می‌شود، پنج سال در ایران می‌ماند نهایتا از طریق نیروهای داخلی مثل حزب توده، فرقه دموکرات اذربایجان و فرقه‌ی

دموکرات کردستان و از طریق عوامل اقتصادی داخلی مثل مشکلات ناشی از جنگ و اشغال و یا عوامل سیاسی مثل تضعیف حاکمیت رژیم و برهم زدن دیکتاتوری رضاخانی در مسیر جنبش ما اثر می‌گذارد.
ما باید به تناسب قوا و امکانات نیروها و عوامل داخلی و به توازن قوا و امکانات جهانی و منطقه‌ای آگاه باشیم. سرعت رشد تضادها و حالت آن ها، بی‌ارتباط به این موقعیت داخلی و خارجی نیست. به کار گرفتن این تضادها و نیروهای مربوط به آن‌ها بدون درک این موقعیت، موفقیت آمیز نخواهد بود. موقعیت تاریخی درون جامعه ما شامل: موقعیت دستگاه حاکمه، رابطه ان با امپریالیست‌ها و دیگر عوامل جهانی و منطقه‌ای، موقعیت توده‌ها، موقعیت پیش آهنگ توده‌ها، روابط امپریالیست‌ها با هم و انعکاس تضادهای جهانی در جامعه ما می‌گردد.
موقعیت جهانی شامل: موقعیت جنبش رهائی‌بخش در جهان و به‌خصوص در منطقه ما، موقعیت اردوگاه سوسیالیستی و موقعیت اردوگاه سرمایه‌داری یا امپریالیسم جهانی می‌گردد. شناخت خلاق این موقعیت‌ها و رسیدن به وحدت در این شناخت از وظایف مبرم جنبش است.

معیارهای تعیین تاکتیک

مهم‌ترین ویژگی تاکتیک، ظرفیت آن برای پیاده شدن در محیط و عملی بودن آن است. در حالی که استراتژی روی کلیه عوامل، خواه عوامل بالقوه باشد یا بالفعل تکیه می‌کند. تاکتیک روی امکانات بالفعل تکیه کرده و به منظور بالفعل ساختن امکانات بالقوه به کار برده می‌شود. استراتژی، فقط روی تضاد عمده تاکید و محاسبه نمی‌کند و به تضادهای اصلی و ریشه‌ای نظام اجتماعی متکی می‌شود، حال آن که تاکتیک با این تضاد عمده سروکار دارد. در انتخاب تاکتیک‌ها نمی‌توانیم از تضادهائی که فعالند صرف‌نظر کرده و حرکت خود را بر تضادهائی که امروز به حال همگونی نسبی به سر می‌برند مبتنی کنیم. نتیجه این می‌شود که باید در انتخاب تاکتیک روی عوامل زیر محاسبه کنیم: باید روی نیروی بالفعل حساب کرده و حرکتی را انتخاب کنیم که اولا نیروی بالفعل را متشکل کرده و به فعالیت وا دارد، ثانیا شرایط بسیج نیروهای بالقوه را فراهم سازد. نیروهای بالفعل الزاما اساسی‌ترین نیروهای انقلاب یا استراتژی کل جنبش نیستند. مجموعه‌ی عوامل و شرایط عینی و ذهنی به قشرها و طبقات امکان می‌دهد که به حالت تهاجم و مبارزه درآیند و در این حالت این نیروها آمادگی شرکت در مبارزه را دارند. نیروهائی که در یک مرحله استراتژیک نقش عمده را ایفا می‌کنند ممکن است در مرحله‌ی دیگر نقش فرعی را به عهده داشته باشند. مثلا در مرحله‌ی فعلی «جنبش انقلابی» مجموعه‌ی شرایط عینی و ذهنی موجب شده که روشنفکران امکان و آمادگی بیشتری از دیگر نیروها داشته باشند و عناصر پیشرو این قشر بالفعل‌ترین نیروی جنبش محسوب می‌شوند، حال آن که کارگران و دهقانان مهم‌ترین نیروی انقلاب دموکراتیک به شمار می‌روند. بدیهی است این نیروی عمده که باید استراتژی کل را تحقق بخشد باید در مراحل بعدی فعال شده و وظایف خود را به عهده بگیرد.
در انتخاب تاکتیک باید روی موقعیت حاضر دقیقا محاسبه کرد، این موقعیت شامل موقعیت دشمن و امکانات ان، موقعیت پیش آهنگ توده‌ها، یعنی سازمان‌های مبارز موجود، و موقعیت عوامل خارجی (جهانی و منطقه‌ای)

می‌گردد. فرم و محتوای مبارزه ما در هر مرحله تاکتیکی، خود تاکتیک محسوب می‌شود. تعیین این فرم مثلا نوع سازمان یا خصوصیات تشکل ما بدون توجه به موقعیت حاضر نمی‌تواند انجام پذیرد.

مثلا در شرایطی که امکان هیچگونه فعالیت قانونی و حتی نیمه قانونی وجود ندارد و سیستم پلیسی و اختناق شدید بر جامعه حاکم است و محفل‌ها، هسته‌ها و گروه‌های مخفی دائما مورد تهاجم قرار می‌گیرند، ما نمی‌توانیم بدون توجه به این واقعیات در صدد تشکیل یک جمعیت سیاسی علنی یا نیمه علنی باشیم.

برای اتخاذ تاکتیک باید به روحیه‌ی توده‌ها توجه کنیم، باید بدانیم که توده‌ها در حالت تعرض، مبارزه و تهاجمند، یا در حالت رکود، تسلیم و نومیدی به سر می‌برند. باید شناخت زنده‌ای از عادات، رسوم و فرهنگ طبقات و قشرهای مختلف جامعه داشته باشیم. به صرف این که پاره‌ای و یا تمام این آداب و فرهنگ مغایر تفکر مترقی و علمی است، نمی‌توان آن ها را نادیده گرفت. همچنین دنباله‌روی از عادات و فرهنگ توده‌ها، با انجام رسالت پیش آهنگ مغایرت دارد. پیش آهنگ انقلابی نه از روحیه نومیدی و پاسیو (منفعل) توده دنباله‌روی می‌کند، و نه به عادات و رسوم منفی توده‌ها و یا قشرهائی از توده‌ها تسلیم شده، آن را به حال خود می‌گذارد.

نکته اساسی دیگر در به کار بستن تاکتیک‌ها، توجه دقیق به نتایج عملی آن هاست. باید با تمام تجارب تئوریک و پراتیک خود، اثر حرکات خود را بررسی کرده و درصدد اصلاح و تکامل تاکتیک‌های خود برآئیم. این مطلب بدان معنی نیست که شتاب‌زده منتظر باشیم هر تاکتیک بلافاصله نتایج معجزه آسائی از خود نشان بدهد. پی‌گیری و پایداری در ادامه تاکتیک‌ها مترادف شکیبائی انقلابی است. در عین حال هوشیاری ما می‌تواند موجب شود که بازتاب حرکات خود را در جامعه دریافته و ظرفیت هر تاکتیک را در مسیر رشد جنبش برآورد کرده، اولین تصحیح کننده و منقد تاکتیک‌های خودمان باشیم. چه بسا تاکتیکی که دیروز صحیح بود، امروز ظرفیت و کارائی خود را از دست داده باشد. چه بسا که در اتخاذ یک تاکتیک عوامل واقعی را به حساب نیآورده باشیم و ناچار به اصلاح حرکت خود باشیم. تحجر در به کار بردن تاکتیک از خصایص چپ است. وحشت داشتن از عمل و پرهیز از اعمال تاکتیک‌ها به خاطر هراس از شکست و نوسان کردن دائمی بین تاکتیک‌های مختلف، رها کردن یک رشته تاکتیک‌ها، قبل از ان که اثرآن ها در جامعه قابل مطالعه باشد، از ویژگی‌های اپورتونیسم راست است.

به این ترتیب می‌بینیم که برای رسیدن به یک استراتژی انقلابی منطبق با ضرورت تاریخی، و برای اتخاذ تاکتیک‌های موثر باید پروسه‌های متعددی مورد بررسی و توجه قرار بگیرد. شناخت ویژگی‌های نظام اجتماعی- اقتصادی ایران، جمع‌بندی جریان‌های سیاسی و مبارزات گذشته، تحلیل طبقات و نیروهای جامعه ایرانی و تشریح موقعیت سیاسی- تاریخی کشور ما، از دیدگاه ایدئولوژی طبقه کارگر یعنی م- ل، مقدمات ضروری درک استراتژیک جنبش انقلابی حاضر می‌باشد.

از ان جا که استراتژی جنبش مسلحانه ایران که از جانب (چ- ف- خ) تنظیم و منتشر شده، از فشردگی اجتناب‌ناپذیری برخوردار است، یادداشت‌هائی در زمینه‌ی مقدمات یاد شده در بالا زیر عنوان «طرح

جامعه‌شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی ایران» تنظیم شده که اینک در اختیار شما است. این یادداشت، در حال حاضر جنبه «طرح» را داشته و برای قطعیت بیشتر نیازمند بررسی‌های وسیع‌تر و دقیق‌تری است.

بخش اول
نظام اجتماعی – اقتصادی ایران و ویژگی‌های ان

نظام اجتماعی – اقتصادی ایران نظام سرمایه‌داری وابسته است، بورژوازی کمپرادور که پس از ناکامی انقلاب مشروطیت به تدریج از قشر بورژوازی ملی فاصله گرفته بود، در حکومت رضاخان در حاکمیت سیاسی سهیم شده و با رشد مداوم خود و همراه با رویدادهای سیاسی سهم بیشتری در حاکمیت پیدا کرده و سرانجام طی دهه‌ی اخیر، شریک کهن خود فئودالیسم را با رفرم از میدان و اریکه حاکمیت خارج کرد، و در حال حاضر عمده‌ترین طبقه حاکم ایران است.
بورژوازی ملی که در فاصله‌ی ۳۲ - ۲۰ به زیان بورژوازی کمپرادور رشد چشم‌گیری کرده بود، به دنبال کودتای ۲۸ مرداد از رشد بازماند و در زمینه‌هائی که برای رشد سریع بورژوازی کمپرادور به وجود آمده بود به سرعت در جهت خصوصیات کمپرادوری کانالیزه شد و اکنون به مثابه یک نیرو و قشر معتبر اجتماعی – اقتصادی شناخته نمی‌شود. بقایای بورژوازی ملی در بورژوازی کوچک و عقب‌مانده تولیدی و در سرمایه‌های کوچکتر تجاری که با بازار داخلی و توزیع سروکار دارد به حیات خود ادامه می‌دهد.

فصل اول

فئودالیسم، اصلاحات ارضی و مسائل روستائی و کشاورزی

فئودالیسم که طی نیم قرن اخیر در سیمای آن دگرگونی‌هائی در جهت مصالح امپریالیسم و بورژوازی (به خصوص قشر کمپرادور آن) پیدا شده بود سرانجام بدون این که با نیروی درهم‌کوبنده جنبش‌های دهقانی و دیگر نیروهای انقلابی روبرو شود، بر اثر رشد یک تضاد درونی طبقات حاکمه (به جای تضاد ریشه‌ای دهقانان، کارگران و بورژوازی ملی با فئودالیسم) و امپریالیسم پس از مدت‌ها تاخیر تاریخی، به طریق مسالمت آمیز موقعیت خود را به مثابه یک نظام تولیدی و یک طبقه حاکمه از دست داده است.
بقایای فئودالیسم که هنوز در بعضی از نواحی و برخی رشته‌ها به چشم می‌خورد، نمی‌تواند به منزله‌ی ادامه‌ی نظام فئودالی تلقی گردد. آن چه حل این تضاد را از طریق مسالمت آمیز فراهم ساخت عبارت است از:
۱) بورژوازی کمپرادور از چند دهه‌ی پیش در حاکمیت سیاسی سهیم بود و این سهم طی چند مرحله افزایش یافته بود. تحولات دوره‌ی بیست ساله رضاخان و تغییرات اقتصادی و سیاسی دهه‌ی اول پس از کودتای شاه (خائن)، مراحل مهمی از این پروسه به شمار می‌روند. بنابراین بورژوازی کمپرادور برای رسیدن به حاکمیت سیاسی (که برای دست یافتن به هدف‌های اقتصادی و اجتماعی خود یعنی محو فئودالیسم بدان نیاز داشت)

احتیاج به اعمال زور و قهر نداشت، همانطور که طبقه کارگر در دموکراسی خلق برای امحاء روابط سرمایه‌داری و رسیدن به سوسیالیسم نیاز به حل قهرآمیز تضادهای خود با سرمایه‌داری ندارد.

۲) سلطه‌ی امپریالیسم به عنوان یک عامل مؤثر سیاسی – اقتصادی در ایران و همبستگی آن با بورژوازی کمپرادور و مصالح امپریالیسم به خصوص امپریالیسم امریکا در حل مسالمت آمیز این تضاد، تاثیر قطعی داشت. حاکمیت نسبی بورژوازی کمپرادور و تسلط امپریالیسم نیاز به تصاحب ماشین اداری و نظامی طبقه حاکمه را از طریق قهر از میان برد و فئودالیسم محتضر را از عکس‌العمل نظامی باز داشت.

۳) پراکندگی نیروهای مترقی و ضعف و ناتوانی جنبش ترقی‌خواهانه باعث شد که طرف غلبه‌یابنده‌ی تضاد هراسی از این نیروها نداشته باشد، و در جریان این انتقال طبقات حاکمه یعنی کمپرادورها و فئودال‌ها با خطر سقوط از جانب جنبش انقلابی روبرو نشوند. طی سال‌های ۳۹ تا ۴۴ یعنی مهم‌ترین مرحله انتقال،علیرغم حرکات کوچک و پراکنده‌ی نیروهای مترقی، در هیچیک از دو جناح بورژوازی ملی و طبقه‌ی کارگر یک نیروی سازمان‌یافته و باتجربه که قادر باشد جنبش‌های خودانگیخته‌ی توده را رهبری کند وجود نداشت. بنابراین بورژوازی کمپرادور و امپریالیسم با خیال نسبتا آسوده برنامه‌ی خود را به مورد اجراء گذاشتند.

۴) فئودالیسم که عمرش چند دهه پیش سرآمده و به اتکای امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور به حیات خود ادامه می‌داد، موقعیت اقتصادی و اجتماعی خود را به میزان قابل توجهی از دست داده از نفوذ اداری و نظامی مؤثری برخوردار نبود، و نمی‌توانست در مقابل شرکای سابق خود حرکتی سازمان یافته و مؤثر نشان بدهد.

۵) چند مرحله‌ای بودن رفرم و فراهم ساختن امکان برای کانالیزه شدن فئودالیسم بر کمپرادوریسم از عوامل مؤثری بود که امکان حل مسالمت آمیز تضاد را فراهم ساخت.

خصوصیات عمده‌ی رفرم به شرح زیر بود:

الف) امحاء مناسبات فئودالی طی سه مرحله (۱) و یا بهتر گفته شود، طی چهار مرحله که از سال ۴۰ آغاز شده و آخرین مرحله‌ی ان حل مساله‌ی باغ‌ها و اشجار در سال ۵۱ انجام یافت. رژیم در الغاء روابط فئودالی، انعطاف زیادی از خود نشان داد، و در موقع احساس خطر دست به عقب‌نشینی موقتی زد. (تجدیدنظرهای خرداد و شهریور سال ۴۲ و اعطای حق نگهداری چندین ده شش‌دانگ به مالکین، نمونه‌ی این انعطاف و عقب‌نشینی است.) به این ترتیب فئودال‌ها در مراحل اول، احساس خطر جدی نکردند و با عقب‌نشینی رژیم امیدوار شدند که طرح اصلاحات ارضی منتفی شده، و یا اثر جدی نداشته باشد.

ب) بازخرید اراضی به جای مصادره آن‌ها به فئودال‌ها اجازه داد ثروت خود را تبدیل کرده و در جهت بورژوازی کمپرادور هدایت شوند. پیشنهاد فروش سهام کارخانه‌های دولتی کوششی در همین جهت بود.

ج) معاف کردن اراضی مرغوب به نام اراضی و مزارع مکانیزه و دادن فرصت کافی برای استفاده از این حق به مالکین (فاصله تصویب اولین قانون اصلاحات ارضی تا اصلاح و تجدیدنظر ان در سال ۴۰ و به مورد اجراء گذاشتن آن) که باز به منزله‌ی سوق دادن فئودالیسم به پذیرش روابط سرمایه‌داری در تولید کشاورزی بود.

د) همراه کردن برنامه اصلاحات ارضی با طرح‌های دیگر که برخی از انها جنبه‌ی ضدانگیزه‌ای داشت، مثل سهیم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها، برخی جنبه‌ی بازدارنده برای فئودال‌ها و عوامل وابسته به انها را داشت، مثل انحلال در مجلس و محاکمات رجال نظامی و برخی در جهت تکمیل اصلاحات ارضی و مبارزه با فئودالیسم بود. مثل طرح سپاه دانش و دیگر سپاه‌ها و پیکار با بی‌سوادی و تاحدی، دادن حق رای به زنان (که جنبه‌ی ضدانگیزه‌ای و تکمیلی هر دو را داشت).

هدف‌های اساسی اصلاحات ارضی به شرح زیر بود:

۱) الغاء مناسبات فئودالی که مانع رشد بورژوازی کمپرادور بود. و گسترش استثمار انحصارات امپریالیستی را نیز با محدودیت‌هائی روبرو ساخته بود. بحران اقتصادی سال‌های ۳۸ و ۳۹ نشانه‌ی برخورد پروسه‌ی رشد بورژوازی کمپرادور به قالب‌های سیستم فئودالی بود. بورژوازی کمپرادور خواستار رشد در زمینه‌های صنعتی و مالی بود و نمی‌توانست بیش از این محدودیت‌های جنبه‌ی تجاری خود را تحمل کند. امپریالیسم نیز هم آهنگ با مصالح بورژوازی وابسته به خود خواستار گسترش همه‌جانبه ابعاد استثمار خود از منابع و نیروی کار ایران بود. مقایسه‌ی آمار صدور نفت، درآمد ارزی واردات انحصارات خارجی و سرمایه‌گذاری‌های خارجی در ایران قبل از اصلاحات ارضی و پس از ان، مؤید این نیازهای جدی است.

۲) مناسبات فئودالی دستگاه حاکمه را در تضادهای درونی گرفتار ساخته و انحطاط فئودالیسم باعث ضعف و ناتوانی رژیم شده، موقعیت طبقات حاکمه را به خطر انداخته بود. تجارب جهانی امپریالیست‌ها، تحولات سیاسی منطقه و سرنوشت رژیم‌های ارتجاعی همسایه‌ی (عراق و ترکیه) لزوم ریشه‌کن ساختن این علل ضعف و نارسائی را ضروری ساخته بود.

۳) ادامه‌ی مناسبات فئودالی به منزله‌ی ادامه‌ی تضاد ریشه‌ای خطرناکی در جامعه‌ی ایران بود (یعنی تضاد دهقانان با فئودالیسم). این تضاد در موقعیت‌های خطیر می‌توانست به حالت تعارض درآید و تحت رهبری پیش آهنگی انقلابی تمام نظام موجود آن زمان یعنی نظام فئودال ـ کمپرادوری را نابود ساخته به وابستگی ایران (نیمه مستعمرگی) به امپریالیست‌ها خاتمه دهد. الغاء این روابط علاوه بر اینکه به رژیم قدرت و تمرکز تازه‌ای می‌بخشد، قدرت انفجاری نهان در تضاد دهقان با فئودال را خنثی کرده و با نو کردن سیستم تولیدی، طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان و توده‌های شهری را برای مدتی از حالت تعرض و تهاجم خارج می‌ساخت. همچنین گسترش سیستم پلیسی رژیم را در روستاها بیشتر گردانیده. بخش مهمی از نیروی خلق را زیر کنترل نظامی و پلیسی بیشتری قرار می‌داد.

۴) با الغاء روابط فئودالی، روابط سرمایه‌داری دررشته‌های تولید کشاورزی گسترش یافته و میدان وسیعی برای رشد بورژوازی کمپرادور پیدا شده و بخش مهمی از منابع و نیروی کار جامعه زیر نفوذ و استثمار بورژوازی قرار می‌گرفت. طبیعی است با الغاء مناسبات فئودالی مسائل ارضی و روستائی حل نشد طی سه مرحله‌ی اصلاحات ارضی دهقانان صاحب نسق، تبدیل به خرده‌مالک شدند، شیوه‌ی عقب‌مانده تولید کشاورزی ادامه یافت و

خوش‌نشین‌ها که بیش از ۲۵ درصد جمعیت روستائی را تشکیل می‌دادند، همچنان بدون زمین ماندند. برای حل مشکلات ارضی رژیم دو طریق کلی زیر را در پیش گرفت:

۱) جانشین ساختن مناسبات سرمایه‌داری در زمینه‌های تولید کشاورزی.

۲) استفاده از راه‌های بینابینی و ایجاد سازمان‌های تعاونی (کئوپراتیو).

قبل از اصلاحات ارضی در مناطق مساعد و بارور که در آن ها با استفاده از ماشین‌های کشاورزی، تولید، خصوصیات تولید کالائی را پیدا کرده و سیستم کشت و آبیاری مدرن آن ها پیاده شده بود، مؤسسات کشاورزی بر اساس مناسبات سرمایه‌داری تشکیل یافته بود. نمونه این پروسه منطقه دشت گرگان است. همان‌طور که ذکر شد قانون اصلاحات ارضی از نخست، اراضی مکانیزه یعنی قلمرو مناسبات سرمایه‌داری را از تقسیم مستثنی کرده(۲) و مالکان را به برقراری مناسبات سرمایه‌داری رهنمون گشته بود.

در سال‌های آخر قبل از اصلاحات ارضی اغلب فئودال‌های بزرگ که با حکومت پیوستگی داشتند، این ضرورت تاریخی را حس کرده، مرغوب‌ترین اراضی خود را به صورت مکانیزه درآورده و در مواردی نیز آن را تقسیم کرده بودند. (شاه اراضی وسیع خود را عینا به این دو طریق قبلا تبدیل کرده بود، یعنی از یک سو مزارع وسیع مکانیزه به وجود آورده و از سوی دیگر زمین‌ها را تقسیم کرده به دهقانان فروخته بود. درباریان و علم نیز به این طریق عمل کرده بودند). رژیم نیز تا آنجائی که امکان داشت، می‌خواست اصلاحات ارضی را بدون برخورد شدید و فشار، جامه‌ی عمل بپوشاند. به همین دلیل نه فقط بین تصویب لایحه‌ی اصلاحات ارضی در اردیبهشت ۳۹ تا اجرای آن پس از تجدیدنظرهائی در اوآخر سال ۴۰ یک فرصت طولانی به مالکین داده شد، بلکه در هیچ موردی بعدها نیز فرصت و شرایط لازم برای تغییر مناسبات تولیدی از مالکین سلب نشد و کلیه‌ی تجاوزات و نیرنگ‌های مالکین که نتیجه‌ی آن سلب مالکیت از دهقانان و تبدیل اراضی به «اراضی مکانیزه» و نتیجتا استقرار روابط سرمایه‌داری در روستاها بود، نادیده گرفته شد. صدها و هزاران نمونه کوچک و بزرگ می‌توان ارائه داد.

طی دوره اصلاحات ارضی تا به امروز علاوه بر مناطق قبلی، مناسبات سرمایه‌داری در اراضی وسیع و مساعد (مثل اراضی زیر سدها و یا مناطقی که زمین مسطح بوده و آب کافی در دسترس بوده است) به صورت مزارع مکانیزه و واحدهای بزرگ کشت و صنعت مستقر شده به سرعت رو به رشد است. با توجه به ضعف و نارسائی برنامه‌های تعاونی (کئوپراتیو) سرانجام دستگاه حاکمه رشد و گسترش مناسبات سرمایه‌داری در بخش کشاورزی را به مثابه راه‌حل نهائی و استراتژی خود در مساله ارضی برگزیده است، و تمام امکانات و منابع عمومی کشور را، از طریق سرمایه‌گذاری دولتی در سدها و طرح‌های آبیاری، دادن وام‌های سنگین از منابع دولتی به بخش خصوصی برای تحقق بخشیدن به این استراتژی به کار گرفته و مانند دیگر رشته‌های اقتصادی، سرمایه‌گذاری خارجی به سرعت در این بخش رشد و افزایش می‌یابد. گسترش مناسبات سرمایه‌داری و استقرار شیوه‌ی تولیدی پیشرفته کشاورزی می‌بایست مشکلات ناشی از نظام خرده‌مالکی و نارسائی‌های شیوه‌های تعاونی ناقص را حل کرده، جمعیت روستائی، یعنی دهقانان به معنی عام کلمه را به دو قطب تجزیه کند. اکثریت قاطع باید به صورت

کارگر کشاورزی و کارگر صنعتی جذب شوند و اقلیت کوچکی به صورت کشاورز صاحب زمین و سرمایه دراینند. جایگزین شدن روابط سرمایه‌داری در تمام روستاها، (به خصوص در روستاهای کم‌درآمد که زمین مرغوب و آب کافی در اختیار ندارند) نیاز به زمانی طولانی دارد. دستگاه حاکم در این مدت دراز که شاید بیش از یک نسل به طول انجامد، برای میلیون‌ها دهقان که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند چه می‌خواهد بکند؟ چگونه باید خلاء مدیریت و سرمایه (یا اعتبار مالی) فئودال را پر کند؟

از سوی دیگر چگونه می‌تواند روستا را به میدان فعالیت بورژوازی تبدیل کند؟ بورژوازی، در جنبه‌های اداری، تجاری، صنعتی و مالی خواستار بهره‌کشی از روستا بود. سیستم پلیسی نیز باید در روستاها مستقر گردد. شرکت‌های تعاونی مصرف، شرکت‌های سهامی زراعی و برنامه‌های عمران کشاورزی منطقه‌ای اشکال مختلف کئوپراتیو بود که برای حل مشکلات اقتصادی و اداری روستاهای تقسیم شده در پیش گرفته شد، گسترش شبکه بانکی به روستاها در کنار این سازمان‌ها و رابطه مستقیم سرمایه تجاری با روستاها، (از یک سو توسط سلف‌خرها، میدان‌دارها و شرکت‌های بزرگ تجاری و شرکت‌های تعاونی مصرف، سازمان‌های دولتی و از سوی دیگر، توسط شرکت‌های تعاونی مصرف و روستائی) بازار روستا را برای بهره‌کشی سرمایه‌داری می‌گشاید.

حتی اگر این سیستم‌های تعاونی به نحو کامل پیاده شوند تلفیقی از مناسبات سرمایه‌داری با سیستم تعاونی به وجود می‌آید که نهایتا محکوم به تجزیه و شکست است و قادر به تامین نیازهای دهقانان و بالا بردن سطح زندگی آن ها به میزان پیش‌بینی شده‌ی برنامه‌های دولتی نمی‌باشد.

تشکیل انجمن‌های ده، شوراهای اصناف (خانه اصناف)، اعزام سپاهیان دانش و ترویج، تاسیس شبکه سازمان امنیت و تامین سلطه‌ی آن بر کادر اداری و مالی شرکت‌های یادشده در بالا همه وسائلی هستند که سیستم پلیسی و سیطره‌ی حکومت را در روستاها مستقر می‌سازد.

خصوصیات سازمان‌های تعاونی روستائی

شرکت‌های تعاونی که مقارن مرحله‌ی اول اصلاحات ارضی تشکیل شد در واقع صندوق‌های تعاونیی بود که هدفی جز پر کردن خلاء مالی ارباب و گشودن سیستم مصرف در روستاها نداشت، نتیجه‌ی عملی این شرکت‌ها دادن وام‌های غیرتولیدی کوچک و فروش کالاهای صنعتی در روستا بود ولی هدف از اجرای طرح‌های تعاونی مثل طرح عمران دشت قزوین و طرح آبیاری کوچک و تشکیل شرکت‌های سهامی زراعی، حل مسائل روستا تا استقرار کامل نظام سرمایه‌داری در این رشته‌ها بود. این طرح‌ها و شرکت‌های زراعی می‌بایست تولید و مصرف را جمعی کرده سطح زندگی دهقانان را افزایش داده زمینه‌ی استقرار مناسبات سرمایه‌داری را فراهم نماید، ولی تا امروز نارسائی‌های زیر در این طرح‌ها اشکار شده است:

۱) در ساختمان درونی این واحدها یعنی از بدو تشکیل آن ها مناسبات سرمایه‌داری اساس کار قرار گرفت. میزان مالکیت اراضی (که بر حسب نسق تقسیم شده بود) نسبت سهام را تعیین کرد نه میزان کار اعضای شرکت‌ها، به این ترتیب از همان نخست دهقانان بی‌زمین از عضویت این واحدها محروم شدند. در این واحدها معمولا تا ده

برابر و استثنائا ۳۰ برابر اختلاف در سهم دیده می‌شود. در این سازمان‌ها دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین به سود اقلیت زمین‌دار استثمار می‌شدند. در این سازمان‌ها دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین در ازاء کار روزانه‌ی خود مزد می‌گیرند و دهقانان مرفه زمین‌دار، به اتکاء سهام خود می‌توانند بدون کار کردن، حاصل کار دیگران را ببرند. این نابرابری، آثار متعددی در روابط تولیدی و مناسبات دهقانان به وجود می آورد که اساسا به صورت بی‌علاقگی به کار ظاهر شده، راندمان تولید را تقلیل داده و افزایش سطح زندگی دهقانان را با مانع روبرو می‌سازد، در واحدهائی که سیستم تولید عقب‌مانده است (یعنی تولید اساسا دستی و فردی است) دلسردی و احیانا کارشکنی دهقانان، اثر قاطعی در میزان تولید دارد.

۲) به کار گرفتن ماشین‌آلات کشاورزی (در قسمتی از این برنامه‌ها) بدون توجه به نیروی فراوان کار انسان و بی آن‌که جانشین شدن این ماشی آلات ضرورت اقتصادی داشته و سیستم تولید (موقعیت آب و زمین) و آموزش فنی و حرفه‌ای آماده‌ی استفاده از ان باشد مشکلات متعددی به وجود می آورد. از یک سو باید بهای این ماشین‌الات و لوازم یدکی آن ها به نیروی کار دهقانان تحمیل شود و از سوی دیگر موجب بیکاری روزافزون دهقانان شده آن ها را روانه‌ی شهرها می‌سازد که قادر به جذب این نیروهای اضافی نیستند. این مساله در شهرها اشکالات اقتصادی و اجتماعی به بار می آورد.

۳) بیگانه بودن دهقانان با شیوه‌ی تولید جمعی و به اصطلاح کنده شدن دهقانان از زمین فردیش در راندمان تولید اثر می‌گذارد. فراموش نکنیم که دهقانان حتی در قلمرو فئودال‌های بزرگ با نظام گاوبندی و حق نسق کار می‌کرد که تکه زمینی را در اختیار او قرار می‌داد و با حاصل کار خود و یا خانواده‌ی خود ارتباط اقتصادی مستقیم داشت. یکپارچه کردن زمین‌ها و کار جمعی کردن روی ان این احساس را به دهقان داده است که زمین را اصلاحات ارضی به انها داده و «دولت» یعنی شرکت‌های سهامی زراعی، طرح‌های عمران از آن ها پس گرفته است. در این میان دهقان از خود می‌پرسد که چرا باید اقساط این اراضی را او بپردازد.

۴) بهره‌کشی بورژوازی (صنعتی، تجاری، مالی) که به صورت گسترش نظام مصرف، کالاهای صنعتی در روستا، استقرار و رشد سیستم وام و بهره بانکی و صراف‌ها و شیوه‌ی سلف‌خری و میدان‌داری عمل می‌کند و از یک‌سو مانع افزایش سطح زندگی و از سوی دیگر مانع تراکم سرمایه تولیدی در این واحدها شده رشد تولید را در این سازمان‌ها متوقف می‌سازد. به این ترتیب این شرکت‌ها نمی‌توانند هر سال به سرمایه تولیدی خود افزوده؛ درآمد بیشتری بدست آورند.

۵) بهره‌کشی بورژوازی اداری از طریق مدیریت دولتی این واحدها (اغلب توسط افسران ارشد بازنشسته) تامین می‌شود. دهقانان می‌گویند به‌جای خانواده‌ی ارباب، حالا خانواده و بستگان ارباب‌های متعددی روی دوش آنان فشار می آورند. مدیران و متخصصان فنی و اداری و مالی هیچ‌گاه به درآمدهای قانونی خود اکتفا نکرده و به انواع حیله حاصل کار دهقانان را می‌ربایند، فساد و سوءاستفاده دستگاه اداری در تمام زمینه‌ها به چشم می‌خورد، این سوءاستفاده در اداره و سازمان‌دهی تولید، فروش محصولات و خرید نیازهای مصرفی روستا گسترش یافته دهقانان را نومید و درمانده ساخته است.

سوءرفتار ماموران دولتی، سپاهیان «انقلاب» و سازمان‌های پلیسی در این میان قوزبالاقوز شده است.
با همه این نارسائی‌ها و مشکلات نمی‌توان این قبیل سازمان‌ها را در سطح کشور پیاده کرد. عملا بخش اعظم روستاهای ایران خارج از منطقه عمل این واحدها می‌مانند. نامساعد بودن موقعیت اراضی (مثل ناصافی یا ضعف خاک) کم‌آبی در بسیاری از مناطق (به خصوص در حاشیه کویر) و پراکندگی روستاها موجب می‌شود که این طرح‌ها در اکثریت بزرگ قلمرو اصلاحات ارضی و روستاهای خرده مالکی قبلی پیاده نشود. بسیاری از اراضی مرغوب در سال‌های قبل از اصلاحات و در فاصله‌ی سال‌های ۳۹ – ۴۳ (از تصویب لایحه تا شروع مرحله دوم) به طرق قانونی یا غیرقانونی، تبدیل به مزارع جدید مکانیزه یا نیمه مکانیزه شد و در نتیجه روستاهای فقیر که زمین نامرغوب و آب اندکی دارند به حال خود رها شده‌اند. در این نواحی وسیع زمین تقسیم شده، دهقان مالک زمین خود شد ولی از همان نخست مشکلات او شروع شد و شرکت‌های تعاونی نتوانستند سرمایه تولیدی دراختیار دهقانی دارای چند هکتار زمین شده بود بگذارند. این دهقان قادر نبود با خشکسالی، افت و بحران‌های تولیدی مقابله کند. سلف‌خرها، میدان‌دارها، کسبه شهری و صاحبان وسایل نقلیه از همان نخست استثمار وحشیانه این دهقانان «خرده‌مالک» را شروع کردند و پشت سر آن ها، بانک‌ها این زالوهای سرمایه‌داری خرطوم‌های خود را در قصبات و روستاها فرو بردند.
اقساط زمین، آب بها، از دست دادن درآمدهای فرعی مثل دام‌داری، صید و صنایع دستی و خانگی روستائی و پرداخت بهای گزاف مصنوعات صنعتی و گسترش مصرف در همه‌ی زمینه‌ها حاصل رنج دهقانان صاحب زمین شده را از دست او بیرون می آورد. این دهقان به راحتی آماده است برای پایان دادن به همه‌ی این مشکلات، زمین خود را واگذار کند. هم‌اکنون بسیاری از دهقانان این راه‌حل را پذیرفته‌اند و قانونی و غیرقانونی زمین خود را واگذار کرده، به صورت دهقان خوش‌نشین و یا خیل عظیم مهاجران روستا به شهر درآمده‌اند. به این ترتیب امیدهائی که اصلاحات ارضی در این طبقه برانگیخته بود جای خود را به نومیدی و بدبینی داد بی آن که این بار مرجع معین و آشکاری مسبب این مشکلات و محرومیت‌ها شناخته شود. برخلاف رابطه‌ی فئودالی که استثمارگر را رودرروی استثمار شونده قرار می‌داد، بورژوازی و دستگاه اداری استثمار خود را در زیر پوششی از روابط «ازادانه» و داوطلبانه می‌پوشاند. دهقان عامل فقر و بدبختی خود را نمی‌شناسد، آگاه ساختن چنین دهقانی و سوق دادن او به سوی نابودی دشمن خلق اسان نیست، اینک آزادی دهقان در گرو نابودی رژیم و واژگونی نظام سرمایه‌داری وابسته و سرانجام در مراحل نهایی، امحاء هرگونه شیوه‌ی استثمار است.
در حال حاضر این طبقه و مسائل و مشکلات آن روی دست دستگاه حاکم مانده است. بنا بر پیش‌بینی باید اکثریت بزرگ این طبقه در آینده به خیل خوش‌نشینان و کارگران کشاورزی و صنعتی بپیوندد و اقلیتی کوچک به صورت کشاورزان مرفه درآمده پایگاه رژیم در روستا شوند، از هم اکنون دهقانان مرفه یعنی تولیدکنندگان کوچک محصولات کشاورزی با رقابت سیستم پیشرفته تولید کشاورزی یعنی سازمان‌های کشاورزی و شرکت‌های کشت و صنعت روبرو شده‌اند. در آینده تضاد کشاورزان کوچک، که در نقش پیشه‌وران شهری

عمل می‌کنند با شرکت‌های بزرگ کشاورزی در نقش کارخانه‌های بزرگ، تشدید یافته به سود سرمایه‌داری بزرگ آن ها را نیز تحلیل خواهد برد. ولی این پیش‌بینی در آینده‌ای دور تحقق می‌یابد.
به این ترتیب می‌بینیم که اولا؛ مسائل ارضی به این زودی‌ها حل نخواهد شد و این مرحله گذار طولانی خواهد بود. ثانیا؛ علی‌رغم نابودی نظامی فئودالی، دهقان، به مثابه‌ی طبقه‌ای محروم و دارای قشرهای متعدد (مثل خوش‌نشین، کم‌زمین و مرفه یا خرده‌مالک) به حیات خود ادامه خواهد داد. ثالثا رژیم برای کنترل این مشکلات راه‌حل‌های موقتی و یا کوتاه‌مدت در پیش خواهدگرفت تا فرصت قطبی شدن روستاها را به سرمایه‌داری رو به رشد بدهد.

فصل دوم
بورژوازی کمپرادور به مثابه طبقه حاکم

بورژوازی کمپرادور در سایه‌ی سلطه‌ی استعمار در جامعه متولد شده هم آهنگ با رشد و تکامل نظام سرمایه‌داری در جوامع متروپل رشد و تکامل یافته است. بورژوازی کمپرادور با دو چهره‌ی بازرگانی (تجاری) و اداری سال‌ها با فئودالیسم در حاکمیت شریک بود. زوال نظام فئودالی و رشد نظام سرمایه‌داری در درون جامعه‌ی ما این پروسه را به نقطه‌ی حل تضاد بین این دو سیستم تولیدی رساند. در صفحات قبل نحوه‌ی حل این تضاد را بررسی کردیم. اینک نتیجه‌ی دیگر این تحول یعنی موقعیت تازه‌ی بورژوازی کمپرادور را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

نئوکُلُنیالیسم و مسائل ناشی از ان

نئوکُلُنیالیسم (استعمار نوین) نه تنها شکل تازه‌ای از وابستگی اقتصادی و سیاسی بین استعمارگر و استعمار زده است، بلکه به معنی شکل تکامل یافته‌ی سرمایه‌داری جهانی و موقعیت‌های تازه‌ای است که برای جامعه وابسته به وجود آورده است. مهم‌ترین خصوصیت استعمار نوین جانشین ساختن وابستگی اقتصادی جامعه استعمارزده با استعمارگر، به جای وابستگی رسمی سیاسی و حفظ سلطه‌ی علنی استعمارگر بر استعمارزده است. این وابستگی اقتصادی زمینه‌ی استواری است برای ادامه‌ی وابستگی سیاسی و نظامی استعمارگر (سلطه‌ی استعمارگر بر استعمارزده الزاما صورت مستعمره ساختن استعمارزده را ندارد و حالت نیمه‌مستعمرگی را نیز شامل می‌گردد.)
اگرچه نئوکُلُنیالیسم از اوایل قرن حاضر در برخی سرزمین‌ها اعمال شده (مثل امریکای لاتین و به نحو ضعیف‌تری پس از جنگ جهانی اول در ایران) ولی اساسا پس از جنگ جهانی دوم و به خصوص پس از دهه‌ی پنجاه قرن حاضر، به سرعت رشد یافته است. عواملی که رشد و گسترش مناسبات نئوکُلُنیالیستی را فراهم ساخته است، عبارتست از:
الف) رشد غول آسای سرمایه‌داری جهانی، به خصوص سرمایه‌داری امریکایی از جنگ جهانی دوم. برای نمونه تولید ناخالص ملی در ایالات متحده از ۹۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۳۹ به ۲۸۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۵۰ رسید.

طی سه دهه‌ی اخیر شرکت‌های غول‌پیکر امریکایی، مثل جنرال موتورز و ای ـ بی ـ ام رشد عظیمی کرده‌اند به طوری‌که درآمد خالص سالیانه‌ی برخی از این شرکت‌ها سر به چند میلیارد دلار می‌زند. این رشد عظیم نیازمند منابع و بازار کشورهای استعمارزده بود. پس می‌بایست کشورهای استعمارزده ظرفیت جذب سرمایه‌های خارجی و مصرف کالاهای پیشرفته صنعتی و تولید مواد اولیه را به مقیاس بی‌سابقه‌ای پیدا کنند.

ب) ادامه‌ی تکامل وسایل تولید در جوامع متروپل که به صورت اتوماسیون تولید با ابعاد بسیار بزرگ و تولید کالاهای صنعتی بسیار پیشرفته و پیچیده (به جای تولید کالاهای ساده و پرحجم) ظاهر شد. تقسیم کار تازه‌ای را بین جامعه‌ی متروپل و جامعه‌ی استعمارزده ایجاد می‌کند. این پدیده باعث شد که انحصارات امپریالیستی، به کمک بورژوازی بومی کشورهای استعمارزده در رشته‌های تولید مواد و کالاهای اولیه و واسطه (مثل: نفت، آهن، مس، پتروشیمی، موادشیمیایی...) و محصولات کشاورزی، صنعتی و خوراکی (مثل: پنبه، شکر، موز و قهوه) و کالاهای ساده، و سبک مصرفی به صورت مونتاژ سرمایه‌گذاری کرده و در خود کشورهای استعمارزده دو مرحله از تولید بسیاری از کالاهای مصرفی را به انجام رسانند. (دو مرحله عبارتست از: مرحله اول یعنی تهیه مواد خام و واسطه و مرحله‌ی نهایی یعنی مونتاژ.) در عوض تولید کالاهای صنعتی سنگین و پیچیده در جامعه متروپل انجام می‌گیرد. این کالاها عبارت است از کالاهای سرمایه‌ای مثل کارخانه‌ها و ابزار تولید و تسلیحات ومواد جنگی و کالاهائی مثل هواپیما، کامپیوتر، ابزار تحقیقات و مانند آن ها. انجام مرحله‌ی میانی تولید کالاهای مصرفی، رابطه‌ی استعماری کهنه (یعنی صدور کالا) را هم‌چنان حفظ می‌کند.

ج) ضرورت دگرگونی مناسبات استعمارگران قدیمی (امپریالیست‌های اروپایی) با جهان استعمارزده همراه با تجدید ساختمان این امپریالیست‌ها در کنار امپریالیسم امریکا. این ضرورت به صورت اعطای استقلال ظاهری و به اصطلاح حق حاکمیت ملی به کشورهای مستعمره ظاهر شد.

د) گسترش جنبش رهائی‌بخش ملی که امواجی از مبارزات سیاسی و نظامی را در راه کسب استقلال و یا قطع نفوذ امپریالیسم، در جوامع استعمارزده به وجود آورد. مقابله با این جنبش یک رشته جنگ‌های آزادی‌بخش را به وجود آورد و سرانجام امپریالیست‌ها را وادار به عقب‌نشینی سراسری در جهان کرد، و در بسیاری از کشورها پیش از آن که جنبش رهائی‌بخش به سیطره استعمار خاتمه دهد پیشاپیش به رابطه نواستعماری متوسل شدند.

ه) ویژگی تضادهای امپریالیستی در دوره‌ی معاصر و تقسیم منابع و بازارهای مستعمراتی و وابسته با فرمول‌های تازه ـ این تحولات از یک‌سو امکان بروز جنگ‌های امپریالیستی (مثل جنگ اول و دوم جهانی) را تقریبا غیرممکن ساخته و از سوی دیگر به جای تقسیم جغرافیایی منابع و بازار (مثل قرن نوزده و قبل از جنگ جهانی دوم که مستعمرات و نیمه‌مستعمرات به امپریالیست‌های معینی تعلق داشتند، مثلا هند، مصر و عراق به انگلیس، الجزایر، سوریه، مراکش و تونس به فرانسه، ایران به روس و انگلیس و سپس دربست به انگلیس و چین به ژاپن، المان، انگلیس، امریکا و امریکای لاتین در دوره‌ی استعمار به اسپانیا و پرتقال و سپس به فرانسه، انگلیس و امریکا و سرانجام عمدتا به امپریالیسم امریکا تعلق گرفت. با تشکیل تراست‌های بین‌المللی و سرمایه‌گذاری‌های مشترک امپریالیستی در اروپا، ژاپن و در کشورهای وابسته سهم هر امپریالیست به عبارت دیگر سهم انحصارات

امپریالیستی در هر منطقه یا کشور، مشخص می‌شود. موقعیت کشورهای سوسیالیستی در مقابل اردوگاه امپریالیستی و این نحوه‌ی تقسیم منابع نیروی کار و بازارها، تضادهای امپریالیستی را در کانال‌های تازه‌ای سوق داده و نحوه ظهور انها اشکال تازه‌ای را به وجود می آورد.

و) رشد و گسترش اردوگاه سوسیالیستی (علی‌رغم تضادهای داخلی ان) قدرت نظامی و اقتصادی این کشورها از یک‌سو ضرورت اجتناب از یک جنگ هسته‌ای را به وجود آورده و در نتیجه مانع تشدید تضادها تا مرحله جنگ جهانی می‌شود. همزیستی مسالمت آمیز که انعکاسی از این ضرورت‌ها را در خود دارد، مانع برخوردهای منطقه‌ای دو اردوگاه شده و در جنبش رهائی‌بخش به صورت رقابت‌های مختلف نظامی، سیاسی و اقتصادی جلوه‌گر می‌شود. از سوی دیگر این پدیده (همزیستی مسالمت آمیز دو اردوگاه) فرصت طولانی شدن حیات را به امپریالیسم جهانی داده، موجب ادامه وابستگی جوامع استعمارزده و ظهور اشکال تازه‌ای از وابستگی می‌شود. این‌ها مهم‌ترین عللی است که نئوکُلُنیالیسم را به صورت عمده‌ترین شیوه‌ی بهره‌کشی از جوامع استعمارزده در آورده است.

نئوکُلُنیالیسم در جامعه‌ی ما آثار زیر را به وجود آورده است:

نئوکُلُنیالیسم به مثابه پیشرفته‌ترین شکل وابستگی با امپریالیسم، در دو دهه‌ی اخیر آثار زیر را به وجود آورده است:

۱) فئودالیسم به مثابه یک سیستم تولیدی که راه گسترش استثمار منابع و نیروی کار جامعه ما را سد کرده بود و خطر دائمی برای ارتجاع داخلی و نفوذ امپریالیستی ایجاد کرده بود از جامعه رخت بر بسته و بقایای آن در حال نابودی است.

۲) منابع زیرزمینی مثل نفت، گاز، و سنگ‌های فلزدار با ابعادی بی‌سابقه مورد غارت قرار گرفته و منابعی مانند مس و آهن و گاز که تاکنون مورد توجه نبود، توجه انحصارات خارجی را جلب کرده است.

۳) یک رشته صنایع مصرفی مونتاژ با سرمایه مشترک خارجی (و یا سرمایه‌های داخلی) جانشین ورود کالاهای صنعتی مصرفی خارجی شده است.

۴) کالاهای ساده صنعتی مانند سیمان، آهن و مانند آن ها که تولید انها برای انحصارات خارجی در جامعه‌ی متروپل مقرون به صرفه نیست، در داخل تهیه می‌شود.

۵) با سرمایه‌های مشترک داخلی و خارجی بخشی از تولید در ایران انجام یافته و نیروی کار ارزان مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرد. صنایع پتروشیمی، تولید آلومینیم، مس و غیره و مونتاژ پاره‌ای کالاهای مصرفی برای صدور به دیگر کشورها در زمره‌ی این پروسه است.

۶) با سرمایه‌گذاری خارجی و مشترک در شرکت‌های کشت و صنعت و دامپروری‌های مدرن، منابع ارضی و نیروی کار، مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرد.

۷) با افزایش صادرات مواد خام ومواد نیمه‌پرورده (کالاهای واسطه) درآمد ارزی به سرعت افزایش یافته امکان مصرف کالاهای پیچیده جامعه متروپل را فراهم می آورد. خرید تسلیحات با ارقام بزرگ و غیرمعقول، جاه‌طلبی‌های نظامی و اقتصادی خرید هواپیماهای مسافربر، کشتی‌های جنگی و تجاری و نفت‌کش‌ها و کارخانه‌ها و ابزار تولید همراه کالاهای بسیار لوکس ساخت خارج، در این زمره است. در عین‌حال افزایش درآمد عمومی و رشد تولید، به قشرهای معینی قدرت خرید کالاهای مونتاژ شده را می‌دهد.

۸) در تمام این پروسه‌ها بورژوازی بومی شریک و وابسته به انحصارات خارجی است و قشرهای مختلف آن به سرعت رشد کرده و می‌کنند، رشد بورژوازی وابسته، طبقه‌ی حاکم نظام سرمایه‌داری وابسته را به وجود آورده است.

۹) مجموعه‌ی این پروسه‌ها، موجب ظهور یک «جامعه» مصرف‌کننده در شکم جامعه استعمارزده ما می‌گردد. قشر مرفه خرده‌بورژوازی و بورژوازی کوچک همراه قشرهای بورژوازی وابسته و بقایای بورژوازی ملی تشکیل‌دهنده‌ی این «جامعه» مصرف‌کننده است. نقش اصلی این جامعه‌ی مصرف‌کننده تکمیل سیکل صدور مواد خام، به علاوه نیروی کار و ورود کالاهای خارجی خواه به صورت آماده یا مونتاژ شده است. جامعه مصرف‌کننده اقلیت بخش مهمی از درآمد ملی را به صورت مصرف کالاهای یاد شده می‌بلعد، بخش مهمی از این جامعه درآینده، نقش پایگاه اجتماعی رژیم حاضر را ایفا خواهد کرد.

خصوصیات بورژوازی کمپرادور در ایران

امروز وقتی از بورژوازی کمپرادور سخن می‌گوییم منظورمان دیگر یک قشر از بورژوازی نیست. در گذشته مفهوم کمپرادور در مقابل مفهوم ملی بود.امروز بورژوازی کمپرادور قشر بورژوازی را در خود تحلیل برده و با الغاء فئودالیسم، عناصر این طبقه را به سوی کمپرادوریسم کانالیزه کرده است. این تحولات به ایجاد یک طبقه نسبتا یک پارچه کمک کرد. پس از مدت‌ها ضعف و دوگانگی بورژوازی ایران را به قدرت و وحدت رسانده است. در این شرایط صفت کمپرادور، اساسا یادآور وابستگی این طبقه به انحصارات امپریالیستی است به همین دلیل می‌توان به جای کمپرادور اصطلاح «وابسته» را به کار گرفت.

بورژوازی کمپرادور ایران در مراحل آبتدائی رشد خود، متکی به امپریالیسم انگلیس بود. ولی با توسعه دامنه نفوذ امپریالیسم امریکا به خصوص پس از کودتای محمدرضاشاه، امپریالیسم امریکا بهترین حامی و استوارترین نقطه اتکای اقتصادی، سیاسی خود را یافت. معذالک نباید فکر کرد که طی دو دهه اخیر پایگاه امپریالیسم انگلیس فقط فئودالیسم بوده است. پیوند تاریخی بورژوازی اداری و نظامی ایران با امپریالیسم انگلیس (که کودتای رضاخانی مظهر و سرآغاز جدی ان بود.) مقارن اصلاحات ارضی، تحولات ناشی از ان ادامه یافت. علاوه بر این بخشی از بورژوازی کمپرادور تجاری، طی چند دهه با انگلیس و دیگر امپریالیست‌های اروپائی وابستگی یافته بود و به هرحال علل عمده حمایت امپریالیسم امریکا از بورژوازی کمپرادور برخوردهای آن با فئودالیسم و وابستگی این قشر با امپریالیسم امریکا به شرح زیر است:

۱) امپریالیسم امریکا برای ورود به ایران تاخیر داشت و نمی‌توانست با طبقه‌ی کهن فئودال پیوند تاریخی بیابد، برعکس انگلیس با تقدم تاریخی خود از مدت‌ها پیش (به خصوص پس از نابودی تزاریسم) با فئودال‌ها پیوند یافته بود.

۲) امپریالیسم امریکا می‌بایست برتری‌جوئی خود را از طریق طبقه‌ای اعمال کند که حالت تهاجمی داشته ظرفیت تاریخی غلبه بر نیروهای کهنه را داشته باشد، هم‌چنانکه در تضاد روس و انگلیس در آغاز قرن حاضر انگلیس این نقش را در مقابل تزاریسم به کار می‌برد، در این راه امپریالیسم امریکا حتی از استفاده از بورژوازی ملی نیز رویگردان نبود، سرانجام غلبه امریکا بر انگلیس با غلبه بورژوازی کمپرادور بر فئودالیسم مقارن گشت.

۳) خصوصیات امپریالیسم امریکا که قدرتمندترین امپریالیسم جهان از حیث رشد نظام سرمایه‌داری تراکم بی‌سابقه سرمایه که نیاز به سرمایه‌گذاری‌های هنگفت در سایر کشورها از جمله ایران را ایجآب می‌نمود. نیاز سیری‌ناپذیر این امپریالیسم به منابع نیروی کار و بازار که همراه با ایفای نقش رهبری سرمایه‌داری جهانی و به عهده داشتن نقش ژاندارم بین‌المللی است، به او توانایی لازم را می‌داد تا بورژوازی کمپرادور را در ایران تقویت کرده زمینه حاکمیت ان را تدارک ببیند و به همین دلیل امریکا خواستار اجرای برنامه اصلاحات ارضی و دیگر برنامه‌های اقتصادی اجتماعی بود تا راه برای سرمایه‌گذاری‌های همه‌جانبه او و غارت منابع ایران برایش فراهم شود. انگلیس هنگامی بر این رفرم صحه گذاشت که دیگر چاره‌ای برایش نمانده بود، با همه این‌ها هنگامی که اصلاحات ارضی جامه عمل پوشید از نتایج رفرم انگلیس و دیگر امپریالیست‌ها نیز بهره‌مند می‌شوند.

دستگاه حاکمه به مثابه نماینده بورژوازی کمپرادور ایران و حافظ منافع انحصارات امپریالیستی، گرچه در دهه‌ی اخیر مهم‌ترین تکیه‌گاهش امپریالیزم امریکا بوده، همواره کوشش کرده از حمایت کلیه جناح‌های امپریالیستی برخوردار گردد. دستگاه حاکمه در راه تثبیت موقعیت و مواضع خود با توجه به همسایگی با شوروی و اوضاع منطقه کوشش کرده مناسبات خود را با شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی بهبود بخشیده، از مزایای اقتصادی و سیاسی، ناشی از این حسن رابطه برخوردار گردد و در ایجاد و گسترش این روابط منافع رژیم و بورژوازی وابسته ایران، عامل مؤثری بوده و استراتژی جهانی و منطقه‌ای امپریالیزم انگلیس نیز با این مصالح انطباق بیشتری از سیاست منطقه‌ای امریکا داشته است. اگر در ایران تک اربابی بود و ارباب او نیز امریکا بود چه بسا به این سهولت نمی‌توانست روابط خود را با شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی تا بدین حد توسعه دهد.

دستگاه حاکمه در روابط فعلی ایران با شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی، هدف‌های زیر را دنبال می‌کند:

۱) بورژوازی وابسته دستگاه حاکمه از طریق این روابط می‌تواند آثار بازرگانی یک‌جانبه با انحصارات امپریالیستی را تا حدی جبران کند و در این راه موجب افزایش ثبات اقتصادی در جامعه می‌شود.

۲) سرمایه‌گذاری‌های صنعتی کشورهای سوسیالیستی جنبه بنیادی (صنایع کلید یا مادر) داشته، جبران ضعف سرمایه‌گذاری‌های صنعتی انحصارات را که عمدتا جنبه‌ی مصرفی (سبک) و یا استخراج منابع زیرزمینی برای صدور را دارد می‌نماید. این سرمایه‌گذاری‌ها تا حدی حفظ توازن امریکا و شوروی را کرده، موجب محدودیت نسبی سرمایه‌گذاری‌های امریکا در این قبیل صنایع شده و به حفظ موقعیت انگلیس کمک می‌کند.

۳) صدور کالاهای مصرفی صنایع وابسته در غرب در بازارهای کشورهای سوسیالیستی به رشد و ادامه فعالیت این صنایع کمک می‌کند و عملا وسیله‌ایست برای توسعه صدور کالاهای صنعتی غرب به شرق.
۴) موقعیت شوروی در ایران وزنه‌ایست در مقابل گرایش بیشتر ایران به سوی امریکا و بلعیده شدن ایران به طور یک‌جانبه توسط امریکا. این توازن به انگلستان که قادر به مقابله اقتصادی و سیاسی با امریکا نیست فرصت می‌دهد تا نقش مؤثری در ایجاد توازن پیدا کرده موقعیت خود را حفظ کند. در مساعدت‌های انگلیسی در سیاست شرق‌گرائی رژیم در سال ۳۹ و سپس به طور مستمر از سال ۴۱ به بعد این عامل دخالت داشته است.
۵) منافع و مصالح شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی در ایران خود به خود موجب علاقمندی به حفظ ثبات سیاسی ایران شده به عنوان یک عامل فرعی در راه رشد جنبش رهائی‌بخش اثر منفی می‌گذارد و با ایجاد روابط سیاسی با چین توده‌ائی رژیم می‌کوشد، نه فقط تا حدودی از موقعیت چین مانند شوروی برخوردار شود، بلکه سعی می‌کند از تضادهای درونی اردوگاه سوسیالیستی نیز به سود خود بهره جوید و اثر منفی آن را در جنبش رهائی‌بخش تشدید کند.

قشرها و بخش‌های مختلف بورژوازی کمپرادور ایران

بورژوازی وابسته در جامعه ما «طبقه»ایست که وسایل عمده تولید را در مالکیت خود داشته منابع و نیروی کار جامعه ایران را استثمار کرده و از قدرت سیاسی و اداری در جهت تامین و حفظ مزایای اقتصادی و اجتماعی خود استفاده می‌کند. ویژگی فعالیت‌ها و حیات اقتصادی این «طبقه» وابستگی به انحصارات امپریالیستی دارد یعنی در ازای بهره‌کشی در هر رشته و زمینه‌ای ناگزیر بهره‌کشی و غارت انحصارات امپریالیستی را از منابع و نیروی کار جامعه ما فراهم می‌کند. این ویژگی خصلت ذاتی و جدائی‌ناپذیر بورژوازی فعلی ایران است.
حیات و رشد بورژوازی ایران با ادامه سلطه و نفوذ نواستعماری انحصارات جهانی گره خورده است. در بورژوازی ایران قشرها و جنبه‌های زیر را می‌توان تشخیص داد:
۱) بورژوازی اداری (یا بوروکرات که می‌توان ان را اداری و نظامی هم نامید).
۲) بورژوازی تجاری.
۳) بورژوازی تولیدی یا صنعتی.
۴) بورژوازی مالی.
۵) بورژوازی کشاورزی.
چهارجنبه اخیر بورژوازی وابسته در حالی که در پاره‌ای مسائل تضادهائی با یکدیگر دارند و (الزاما همه انها با هم تضاد ندارند.) در مقابل بورژوازی اداری از وحدت نسبی برخوردارند، ولی در مجموع هر ۵ بخش بورژوازی وابسته در مسائل اساسی از وحدت برخوردارند.

خصوصیات بورژوازی بوروکرات ایران

گرچه خصلت کمپرادوری قبل از هر جا در بورژوازی تجاری ایران ظهور کرد و حتی قبل از این‌که این طبقه به دو قشر کمپرادور و ملی تقسیم شود چهره خود را نمایان ساخته بود ولی خصلت کمپرادوری به‌طور رسمی در دوره رضاشاه در سیمای حکومت متمرکز و متجدد آن دوره شکل گرفت.

انقلاب مشروطیت به هدف‌های خود که اهم آن حاکمیت بورژوازی بود دست نیافت. با تحولاتی که طی دهه‌ی دوم قرن حاضر در ایران روی داد، این هدف‌ها به گونه‌ای مسخ شده در حکومت رضاخان جامه عمل پوشید. به این ترتیب بورژوازی کمپرادور که در این فاصله آغاز به جدائی از بورژوازی ملی کرده بود در دوره بیست ساله در حاکمیت شریک فئودالیسم شد. نقشی که دستگاه حاکم یعنی دربار و دولت (و به عبارت دیگر سازمان اداری و نظامی) در اقتصاد و امور سیاسی جامعه اعمال می‌کرد، حکایت از خصوصیت تازه در دستگاه حاکم ایران می‌کند. این خصوصیت تازه چیزی نیست جز نقشی که بورژوازی کمپرادور بوروکرات در جامعه ایفا کرده است. به‌دین ترتیب می‌توانیم بگوئیم با کودتای شهریور ۱۲۹۹ ایران ماهیت فئودال کمپرادور پیدا کرد. قشرهای اداری و نظامی از این پس خود ماهیت فئودال کمپرادوری داشته و تنها ریشه تاریخی بورژوازی کمپرادور بوروکرات در همین ویژگی تاریخی نهفته است، این رژیم نه فقط خود قشری بود کمپرادور و فئودال (وابسته فئودالی تغییر چهره داده و با خصوصیات کمپرادوری همراه و همرنگ شده) بلکه حافظ منافع استعمار و نماینده مصالح فئودال‌ها و بورژوازی کمپرادور نیز بود.

ماهیت رژیم رضاخانی در برنامه‌های ان آشکار می‌گردد، ببینیم مهم‌ترین این برنامه‌ها کدام بود.

۱) رژیم جدید، موقعیت سیاسی فئودالیسم را به سود بورژوازی کمپرادور بر هم زد و نظام خان خانی به مثابه شیوه سیاسی فئودالیسم ایران پایان یافت. ارتش جدید و حکومت متمرکز یک‌پارچگی سیاسی کشور را تامین کرد.

۲) لایه جدیدی از مالکان بزرگ ارضی که همان سردمداران رژیم (و در راس همه خود شاه) بودند ظاهر شد، از بسیاری از فئودال‌ها سلب مالکیت شد، فئودالیسم رضاخانی مبتنی بر نظم و رابطه‌ای تازه بود و بهره مالکانه به صورت اجاره و مقطوع تعیین می‌شد و یک سازمان اداری مقتدر املاک را اداره می‌کرد و سازمان دولتی و ارتش به مثابه مباشر این مالکان جدید عمل می‌کرد و دهقانان مستقیما با حکومت رابطه‌ای ارباب و رعیتی داشتند. همدستان شاه مانند او در تصاحب اراضی وسیع شرکت داشتند و از نیروی نظامی و سازمان دولتی در این راه علنا استفاده می‌کردند. برای‌اینکه تصویری از این سیستم جدید مالکیت ارضی بدست اوریم نظری به حدود و وسعت املاک شاه می‌اندازیم. املاک شخصی شاه حدود ۲ میلیون و چهارصد هزار هکتار وسعت داشت و شامل قریب دوهزار و سیصد پارچه ده (۲۳۰۰) با حدود سیصد هزار رعیت (۳۰۰/۰۰۰) می‌شد. درآمد خالص این املاک در سال ۱۳۲۸ حدود پنجاه و پنج میلیون تومان بوده است. سهم دهقانان در این سال حدود (۱۶) شانزده میلیون تومان شده. این نمونه برای اشنا شدن به خصلت فئودالی رژیم رضاخانی کفایت می‌کند.

۳) رژیم جدید جنبش دموکراتیک را که ماهیت ضدامپریالیستی داشته و در جهت تکامل انقلاب بورژوا دموکراتیک گام برمی‌داشت و در فاصله سال‌های آخر قبل از کودتا تمایلات توده‌ای پیدا کرده بود، به شدت سرکوب کرد. سرکوبی جنبش جنگل، کلنل محمدتقی‌خان پسیان، شیخ‌محمدخیابانی (که آخری قبل از کودتا سرکوب شده بود) در زمره‌ی این برنامه است. سرکوب اسماعیل آقا(۳) و هرک طغیان خوانین و عشایر (لرستان، خوانین بلوچستان (دولت محمدخان) پایان دادن به حاکمیت محلی خزعل و اقدامات مشابه آن در جهت پایان دادن به حاکمیت سیاسی محلی فئودال‌ها (یا خان‌خانی) است، متفاوت است. سرکوبی رژیم فقط شامل جنبش‌های انقلابی نشد، بلکه جنبش‌های بورژوا لیبرال را که نمآینده تمایلات بورژوازی ملی بود سرکوب کرد. خاتمه دادن به هر گونه فعالیت اپوزیسیون، کشتن مدرس و از میدان خارج کردن بسیاری از رجال ملی نیز در این برنامه می‌گنجد. در این سرکوبی‌ها مرز بورژوازی کمپرادور از بورژوازی ملی جدا شده است.

۴) در تمام این دوره غارت منابع نفت ایران توسط امپریالیسم انگلیس ادامه یافت. تجدید قرارداد با شرکت نفت انگلیس نهایتا در جهت حفظ منافع امپریالیزم انگلیس بود. درآمد نفت عمدتا صرف تجدید سازمان ارتش و تهیه ساز و برگ و مهمات شده و قسمتی نیز صرف اجرای طرح راه آهن که جنبه نظامی داشت گردید.

۵) مصالح انگلیس در ایران فقط به غارت نفت منحصر نمی‌شد، بهره‌برداری از بازار داخلی محدود ایران در ان زمان نیز بازگوکننده تمام منافع انگلیس نیست. رژیم ایران به مثابه دژ نظامی امپریالیسم انگلیس در مرزهای امپراطوری به شمار می‌امد. دیکتاتوری نظامی رضاخانی باید جلو نفوذ افکار انقلابی روسیه را بگیرد و ارتش و سازمان اداری متمرکز ایران باید خیال دست‌اندازی امپریالیست‌های دیگر را به این قلمرو افسانه‌ای از اذهان خارج سازد، همه این وظایف باید با خرج مردم ایران جامه عمل می‌پوشید. لازمه این امر ایجاد ثبات اقتصادی ایران بود.

۶) تجدید سازمان اداری، گسترش آموزش جدید، رواج فرهنگ اروپایی، از بین بودن استقلال سازمان مذهبی و کاهش نفوذ روحانیت، کشف حجاب و به کار گرفتن ناسیونالیسم سطحی و توخالی، برنامه‌هائی بود که در صورت پیروزی یک انقلاب بورژوا دموکراتیک می‌بایست به نحوی دیگر و با اصالت و محتوی مترقی به مورد اجرا گذاشته شود. بورژوازی کمپرادور این هدف‌ها را به صورت نیم‌بند و در خلاف جهت انقلاب به مورد اجرا گذاشت.

۷) ایجاد راه‌های شوسه، راه آهن، ساختن بناهای دولتی و خصوصی جدید، وسعت شهرها و شهرسازی، خود ماهیت اقتصادی داشته و زمینه را برای اقدامات بعدی فراهم ساخت. این برنامه‌ها موجب رشد بورژوازی تجاری شده و بورژوازی تولیدی و صنعتی را به وجود اورد، رشد بورژوازی در این دوره شامل هر دو جناح و قشر آن شد، اشتباه است اگر رشد بورژوازی ملی در این دوره انکار شود. در این دوره علاوه بر رشد بازرگانی خارجی و داخلی جمعا ۸ کارخانه قند با ظرفیت ۶۹ هزار تن، یک کارخانه سیمان با ظرفیت روزانه ۱۸۰ تن، ۹۸ کارخانه پارچه‌بافی و ریسندگی با ظرفیت سالیانه ۲۲ میلیون متر، تعدادی کارخانه چرم‌سازی، بلورسازی، برق، کنسرو، سیلو، صابون‌پزی و مانند آن ایجاد شد. بخش مهمی از این کارخانه‌ها همراه کارخانه‌های پنبه‌پاک‌کنی،

برنج‌کوبی، چای‌سازی متعلق به شخص شاه بود بخش دیگر همراه کارخانه‌های نظامی (اسلحه و مهمات‌سازی) و کارخانه دخانیات و تعمیرگاه راه آهن متعلق به دولت بود و بخشی دیگر متعلق به سرمایه‌داران. تردیدی نیست که این پدیده به منزله‌ی رشد بورژوازی ایران در هر دو قشر ان پیداست و نشان‌دهنده ماهیت کمپرادوری رژیم نیز می‌باشد.

ایجاد کارخانه‌ها و اجرای برنامه‌های عمرانی چه از جانب دربار، و چه از سوی دولت آشکارکننده ماهیت کمپرادوری رژیم بوده و ما را با سیمای بورژوازی بوروکرات (اداری و نظامی) ایران آشنا می‌سازد. این اقدامات را وضع یک رشته قوانین مثل قانون تجارت و ایجاد مؤسسات مثل اطاق تجارت و اتحادیه‌های صنفی پیشه‌وران و کسبه، قانون انحصار بازرگانی خارجی (مصوبه‌ی اسفند ۱۳۰۹) تکمیل می‌کند. به این دلایل است که ما رژیم بیست ساله را رژیم فئودال کمپرادور و زعمای آن را قشر بورژوازی کمپرادور بوروکرات می‌شناسیم. رشد بورژوازی در این دوره مستقیما مصالح و منافع امپریالیسم را نیز در برداشت. در این دوره ده‌ها نمایندگی خارجی در ایران تاسیس شد. و شرکت‌های خارجی میدان بازی برای گسترش فعالیت خود پیدا کردند. بورژوازی تجاری یاری‌کننده این شرکت‌ها بود و فروش کالاهای آنان را به عهده داشت، به دین ترتیب ادامه غارت نفت، ورود کالاهای مصرفی و سرمایه‌های خارجی، وابستگی سیاسی و نظامی و ایفای نقش ژاندارم در داخل کشور و نقش دژ محافظ در مرزهای امپراطوری انگلیس، نشانه‌های وابستگی این قشر از بورژوازی (یعنی بوروکرات) به امپریالیسم است و اثبات کننده خصلت کمپرادور آن است. رژیم بیست ساله هرگز موفق نشد یک زیربنای سالم و اصولی صنعتی مبتنی بر صنایع مادر یا کلید برای جامعه به وجود اورد. این نیز دلیل دیگر بر وجود خصلت کمپرادوری در رژیم است. سود کلانی که در نتیجه استثمار منابع و نیروی کار متراکم می‌شد، امکان نداشت در پایه‌گذاری یک اقتصاد مستقل به کار گرفته شود، و مثل تمام مواردی که بورژوازی کمپرادور حاکم بر جامعه است به سوی طرح‌های انحرافی (مثل هتل‌سازی، کاخ‌سازی، ایجاد مستغلات شهری و خرید املاک زراعی) سوق داده می‌شد. در پاره‌ای از این طرح‌ها نشانه ادامه فئودالیسم و در پاره‌ای دیگر ارضاء کننده‌ی جاه‌طلبی بورژوازی استعمارزده بود. این ویژگی نشانه دیگری از خصلت کمپرادوری بورژوازی بوروکرات ایران بود.

ما بار دیگر ویژگی‌های رژیم رضاخانی را تحلیل خواهیم کرد و پدیده‌های دیگر این رژیم را به جای خود مورد بحث قرار خواهیم داد. آن چه در این جا باید نتیجه گرفته شود این است که بورژوازی بوروکرات ایران که اساسا ماهیت کمپرادوری داشت در این دوره بیست ساله شکل گرفت و بر جامعه حاکمیت یافت. این قشر طی فاصله ۱۲ ساله ۱۳۲۰ تا ۳۲ موقعیتی متزلزل داشت، دوره اول یعنی سال‌های ۲۰ تا ۲۵ اساسا از جانب جنبش دموکراتیک تهدید می‌شد. شاه جدید ناچار شد پس از سقوط دیکتاتوری پدرش کلیه املاک زراعی، کارخانه‌ها و مؤسسات تجارتی دیگر را به دولت واگذار کند. بسیاری از اراضی به مالکان قبلی بازگشت و اراضی در حال بلعیده شدن از حلقوم دربار بیرون کشیده شد، معهذا دو میلیون و چهارصد هزار هکتار ۲۴۰۰۰۰۰ و ۲۳۰۰ پارچه آبادی بازمانده این غارتگری تاریخی بود. در سال ۲۸ فقط اختیارات غیرقانونی شاه تجدید نشد.

مجلسین وقیحانه املاک و مستغلات را به شاه بازگرداند. در این میان فقط کارخانه‌ها در مالکیت دولت ماند از جمله سه کارخانه شاهی و یک کارخانه بهشهر.

اگر شاه در سال ۲۰ ناچار شد املاک خود را به دولت واگذار کند، همدستان رضاخان یعنی قشر تازه فئودال‌ها مجبور به چنین عملی نشدند،آن ها املاک وسیع را همراه عناوین ارتشی خود حفظ کردند و جناح مرتجعی را در دستگاه حاکمه تشکیل دادند که سرانجام با کمک امپریالیسم بار دیگر جنبش ضدامپریالیستی را سرکوب کردند.

با سرکوبی جنبش آذربایجان و کردستان و سپس حمله به حزب توده رژیم تصور کرد که همه چیز تمام شده و در صدد اشغال مواضع قبلی خود برآمد. مذاکرات نفت به سرعت انجام شد، املاک تصاحب شد، قانون اساسی به سود ارتجاع دربار مثله گشت. ولی طی سال‌های ۳۲ – ۲۹ موج دیگری برخاست و این بار بورژوازی ملی در برابر کمپرادور و فئودالیزم قرار گرفت. این مقابله اساسا جنبه‌ی ضدامپریالیستی داشت و طی آن جنبش کارگری که سرکوب شده بود، مجددا نضج گرفت.

ارتجاع و امپریالیست‌ها فقط پس از سرکوبی کامل این جنبش بود که توانستند با خیال راحت حرکتی را که در شهریور ۲۰ قطع شده بود از سر بگیرند. بورژوازی کمپرادور که در جنبه بوروکرات و تجاری با خطر نابودی روبرو شده بود از این پس به رشد خود به سرعت ادامه داد. طی سال‌های۴۰-۳۲ قشرهای مختلف بورژوازی کمپرادور از جمله قشر بوروکرات ان رشد کرد و همان طور که گفتیم بورژوازی ملی را کانالیزه کرد و فئودالیسم را به مبارزه طلبید. طی دهه اخیر همه قشرهای بورژوازی کمپرادور از جمله قشر بوروکرات آن رشد بی‌سابقه‌ای کرد. در حال حاضر خصوصیات این قشر در پدیده‌های زیر نهفته است. بسیاری از این پدیده‌ها با ابعاد کوچک تر و شیوه کهنه‌تر قبلا در دوره ۲۰ ساله مشاهده شده بود.

اکنون نیز دربار مشخص‌ترین چهره بورژوازی بوروکرات است و همراه کاست عالی اداری و نظامی، قشر بورژوازی بوروکرات را به وجود می آورد. سلطه‌ی شاه و درباریان بر دولت، رژیم را از تمرکز و یک‌پارچگی بی‌سابقه‌ای برخوردار ساخته است. سهم‌بندی منافع امپریالیستی و اعمال نفوذ انها عمدتا از طریق دربار انجام می‌پذیرد. هیچ طرح اقتصادی و عمرانی بدون جلب نظر شاه اجرا نمی‌شود، کلیه امتیازات خارجی توسط شاه اعطاء می‌شود.

منابع جامعه به مثابه ملک شخصی شاه تلقی می‌گردد. این حاکمیت سیاسی بی‌سابقه روابط اقتصادی زیر را به وجود می آورد. به عبارت دیگر بورژوازی بوروکرات در پروسه‌های زیر ماهیت و نقش کمپرادوری خود را نشان می‌دهد.

۱) واگذاری منابع هنگفت نفت ایران به تراست‌های امپریالیستی و افزودن منابع گاز و دیگر منابع زیرزمینی به ان که ابعاد استثمار خارجی را بی‌اندازه افزایش داده رقم زیر این استثمار بی‌سابقه را روشن می‌کند. طی چهل سال فعالیت شرکت بریتیش پترولیوم (B.P)، کل تولید نفت ۳۲۶ میلیون تن بود. (از سال ۱۹۱۲ تا ۱۹۵۱) این رقم در حال حاضر خود بیش از تولید نفت یک سال ایران است.

۲) فراهم کردن زمینه سرمایه‌گذاری انحصاراتی امپریالیستی در دیگر رشته‌های صنعتی، معدنی، کشاورزی، و بازرگانی که کلیه منابع اولیه و نیروی کار را در معرض غارت امپریالیست‌ها قرار می دهد.

۳) انواع سوءاستفاده از درآمدهای عمومی (از جمله درآمد نفت) مثل گرفتن حقوق‌های گزاف، رشوه از شرکت‌های خارجی و داخلی، به هدر دادن ثروت عمومی در طرح‌های جاه‌طلبانه مثل تاج‌گذاری و جشن‌های دو هزار و پانصد ساله، ساختن کاخ‌ها، ساختمان‌های خصوصی، یک نمونه‌ای از این سوءاستفاده ماجرای فروش کاخ سعدآباد است. این نمونه ابعاد سوءاستفاده را نشان می‌دهد. شاه به دولت اعلام کرد که به عنوان شاه مملکت نباید در خانه‌ی شخصی خود زندگی بکند. دولت این اعتراض را کاملا معقولانه یافت و شروع به ساختمان کاخ صاحبقرانیه کرد، این کاخ بیش از ۱۰۰ میلیون تومان هزینه برداشت، شاه به کاخ دولتی منتقل شد، به عنوان یک مالک کاخ سعدآباد را در معرض فروش گذاشت. شرکت ملی نفت کاخ را به مبلغ دویست میلیون تومان خرید و پس از مدتی به والاحضرت ولیعهد تقدیم کرد! این سوءاستفاده‌ها فقط به شاه مربوط نمی‌شود، هر رجل نظامی و دولتی به فراخور حال خود عملیاتی مشابه کرده و درآمد عمومی را غارت می کند.

۴) قشر بوروکرات (و در راس آن دربار و شاه) مرغوب‌ترین اراضی کشاورزی را تصاحب کرده و مزارع وسیع مکانیزه (یا نیمه‌مکانیزه) بر اساس روابط سرمایه‌داری به وجود آوردند. دشت گرگان، مازندران، دشت‌مغان و اراضی زیر سدها عمدتا توسط این قشر تصاحب شده است. در اداره این مزارع از امکانات دولتی و گاه ارتشی استفاده می‌شود. این سوءاستفاده‌ها در اشکال زیر به چشم می‌خورد.

استفاده از ماشین‌الات دولتی، متخصصین فنی خارجی، نیروی کار دولتی، همچنین از موقعیت سازمان‌های دولتی در نرخ گذاری محصولات، کنترل واردات کالاهای مشابه و تعیین سهمیه صادراتی، تحمیل محصولات خود به روستائیان (مثلا به عنوان بذر اصلاح شده و مرغوب) استفاده می کنند.

۵) سهیم شدن در صنایع، اغلب بودن پرداخت حق‌السهم لازم و قانونی و به جای آن از نفوذ سیاسی و اداری خود برای حمایت از ان صنایع استفاده می کنند در اغلب صنایع مونتاژ پرسود مثل ایران ناسیونال، دربار و شخص شاه از همین راه سهم قابل توجهی به دست آوردند. اغلب گروه‌های صنعتی به نحوی با کارمندان عالی‌رتبه دولت و گاه ارتش مربوط شده و به حمایت و نفوذ آن ها احتیاج دارند.

۶) استفاده از اعتبارات وام‌های خارجی دولتی در صنایع و بازرگانی و کشاورزی به سود شخص خود، از وام‌های خارجی دولتی یا بانکی نیز عینا چنین سوءاستفاده‌هائی می‌شود. این امر آنقدر در سرنوشت رشته‌های صنعتی و بازرگانی مؤثر است که وابستگی صنایع به دستگاه بوروکراسی، الزام‌آور شده است.

۷) تصویب ائین‌نامه و مقررات بازرگانی و صنعتی و وضع مقررات به سود خود نمونه این سوءاستفاده در تنظیم سهمیه وارداتی به چشم می‌خورد، در تعیین گمرک و سود بازرگانی نیز عینا چنین سوءاستفاده‌هائی می‌شود. این قبیل سودجوئی‌ها به حدی در سود و زیان شرکت‌های صنعتی و بازرگانی مؤثر است که وابستگی این رشته‌ها را با مقامات دولتی و دربار الزام‌اور می کند.

۸) گرفتن حق دلالی و رشوه در موقع انعقاد قراردادهای خارجی و در تقسیم طرح‌های عمرانی و صنعتی، فروختن پست‌های دولتی و انواع رشوه‌ها، حیف و میل‌ها.

۹) سوءاستفاده از شرکت‌ها و بنگاه‌های صنعتی و بازرگانی دولتی با توجه به این که رشته‌های مهمی مثل ذوب آهن، ماشین‌سازی، دخانیات، آب و برق و تلفن، راه آهن، شرکت واحد اتوبوس‌رانی، شیلات و مانند آن ها مستقیما توسط دولت اداره می‌شود. قشر بوروکرات، امکان وسیع برای استثمار منابع و نیروی کار جامعه در اختیار دارد. سوءمدیریت که در واقع عنوان آبرومندانه بر غارت و سوءاستفاده از این رشته‌های تولیدی و بازرگانی است، پدیده‌ی عمومی این بنگاه‌هاست. و نه فقط مقامات دولتی و نظامی (که نظامی‌ها کلیه بنگاه‌های تولید و صنعتی ارتش را در اختیار دارند) در این بنگاه‌ها قانونا منافع و درآمدهای هنگفت دارند، بلکه در عمل این درآمد قانونی چند درصد درآمد غیرقانونی انها نمی‌شود در پایان این بحث یک نمونه سوءاستفاده دربار (به مثابه مهم‌ترین بخش بورژوازی بوروکرات ایران) در مورد تقسیم اراضی به نظر می‌رسانیم. هنگامی که شاه پس از بازگشت املاک غصبی پدرش به او، تصمیم به فروش و تقسیم اراضی گرفت ملاک قیمت‌گذاری را به ترتیب زیر قرار داد، قیمت هر روستا برابر ده سال عایدی سالیانه ان ۲۰٪ تخفیف برای رعایای هر روستا در نظر گرفته شد. عایدی سالانه از دفاتر اداره املاک استخراج شد. این قیمت‌ها را دهقانان باید ۲۵ ساله می‌پرداختند. شاه برای نقد کردن مطالبات خود بانک عمران را تشکیل داد. اسناد مطالبات را نقد کرده و بعد خود از رعایا به اقساط دریافت کند. ولی هنگامی که اصلاحات ارضی مطرح شد قیمت هر روستا برابر مالیات ده سال هر روستا تعیین شد، در حالی‌که همه می‌دانستند مالکان از زیر پرداخت مالیات فرار می‌کردند. بدیهی است اگر پای اراضی شاه و چند تن درباری که قبلا اراضی خود را فروخته بودند (مثل اعلم) در میان بود این املاک برای تعیین قیمت در نظر گرفته نمی‌شد. به این ترتیب قیمت هر ده شخصی شاه بیش از ده برابر قیمت دهات دیگر مالکان فروخته شده است. این‌ها طرق و وسایلی است که قشر بوروکرات به وسیله‌ی آن توده و منابع عمومی را استثمار می‌کند. اگر بورژوازی را طبقه‌ای بدانیم که، وسائل تولید را در مالکیت خصوصی خود داشته و بخش مهمی از درآمد را به صورت سرمایه خصوصی متراکم می‌سازد، دربار و مقامات عالی اداری و نظامی ایران واجد این خصوصیات می‌باشند. اگر بورژوازی کمپرادور، در وابستگی با انحصارات امپریالیستی به خاطر پر کردن جیب خود، خزانه امپریالیست‌ها را انباشته می‌کند بورژوازی بوروکرات ایران واجد این ویژگی است. ما در این مختصر نشان دادیم که وسائل و راه‌هائی که بورژوازی بوروکرات به وسیله‌ی آن ها توده‌ها و منابع را استثمار می‌کند کدام است همچنین نشان دادیم که در کجا این قشر با امپریالیست‌ها وابستگی دارد. پیوند این قشر با دیگر قشرهای بورژوازی که در حقیقت نماینده آن ها نیز به شمار می‌رود در این روابط معین شده است. با همه این ها نباید این تصور را داشته باشیم که هیچ تضادی بین این قشر بورژوازی وابسته ایران با دیگر قشرها و یا با امپریالیست‌ها وجود ندارد. از آن جاکه بورژوازی بوروکرات علاوه بر مصالح و منافع عام بورژوازی وابسته منافع خاصی نیز دارد که به ویژگی رابطه تولیدی آن یعنی استفاده از دستگاه اداری دولتی و بنگاه‌ها و منابع عمومی مربوط می‌شود، این قشر در مواردی با دیگر قشرها تضاد پیدا می‌کند. همچنین در حالی‌که اساسا متکی و

وابسته به امپریالیست‌ها است، به خاطر جلب درآمد بیشتر و تحکیم موقعیت خود با آن ها چک و چانه می‌زند و سعی می‌کند از تضادهای امپریالیستی و به طور کلی‌تر از تضادهای جهانی در راه تثبیت موقعیت خود استفاده کند. باید توجه داشته باشیم که این تضادها، تضادهای فرعی است و در شرایط حاضر نقش عمده‌ای ندارند و نباید به آن ها پر بها داد و جنبش را به بیراهه کشانید.

بورژوازی تجاری کمپرادور

اولین صورت پیدایش بورژوازی جدید در ایران، بورژوازی تجاری بود. بورژوازی کهن که طی قرن‌ها در بطن جامعه فئودالی زیسته بود نیز اساسا جنبه تجاری داشت. این بورژوازی متکی به نظام صنفی پیشه‌وران بود، کالاهائی که با سیستم تولید قدیمی غیرماشینی در شهرها تولید می‌شد و محصولاتی که خصوصیت کالائی کسب کرده بود، توسط این صنف بازرگان به بازارهای فروش حمل می‌شد و در شهرهای بزرگ عهد فئودالیسم به فروش می‌رسید. فئودال‌ها، امرای لشگری، رجال دیوانی و قشرهای مرفه شهری، بازار محدود این قشر تجارت‌پیشه را تشکیل می‌دادند.

از قرون جدید در عهد صفویان، بورژوازی کهن به رشد بی‌سابقه‌ای نائل امد. حکومت متمرکز صفویان و کاهش جنگ‌های قبیله‌ای به گسترش شهرنشینی و امر تجارت کمک مؤثر کرده تولید کارگاهی را رشد داد. در این دوره بازارهای بزرگی ساخته شد. ده‌ها و صدها کاروانسرای جدید به وجود آمد. کالاهای عمده این دوره عبارت بود از: انواع پارچه‌های سنگین و مجلل مثل شال و ترمه و مانند آن ها، ظروف و اشیاء فلزی، ادویه‌جات،... صنایع تزیین دستی که جنبه هنری داشت، داروهای طبیعی و محصولات غذائی کشاورزی مثل خشکبار (مغز بادام) و حبوبات و غلات. در این دوره صنایع کارگاهی و صنایع خانگی رشد کرده نیازهای صنعتی جامعه اکثر از طریق صنایع خانگی رفع می‌شد، با همه اینها رشد بورژوازی کهن نتوانست پوسته فئودالیسم را در هم شکسته و به درجات تکامل یافته‌تر برسد. در اوآخر دوره صفویان مجددا جنگ‌های داخلی آغاز شد قیام افغان‌ها که به فتح پایتخت مجلل صفویان انجامید آغاز دوره‌ای تازه بود که برای رشد بورژوازی اصلا مساعد نبود. در فاصله انحطاط صفویان و تا آغاز سلطنت قاجار که شهرنشینی در نتیجه جنبش‌های عشایری و جابجا شدن ایلات و عشایر (که از اساسی‌ترین علل عقب‌ماندگی تاریخی ایران به شمار می‌رود) دچار ضایعه شده و بورژوازی قدیمی نیز دست به عقب‌نشینی زده بود. بورژوازی اروپا یکی از شکوفاترین دوران رشد خود را می‌گذراند. در این فاصله استعمار از چند سو قلمرو سلطنت فئودالی ایران را در برگرفت. هند به تصرف استعمار انگلیس درآمد و روسیه تزاری، سرزمین‌های ماوراء قفقاز و آسیای میانه را فتح کرده، طی دو دوره جنگ، مرزهای فعلی شمالی غربی را به حکومت ایران تحمیل کرد. امپراطوری عثمانی نیز به تدریج قدرت واقعی خود را از دست می‌داد و میدان رقابت‌های استعماری می‌شد. در چنین زمینه‌ای بود که بورژوازی قدیمی مجددا حرکت خود را آغاز کرد. با این تفاوت عمده که از همان نخست با اولین پدیده‌های استعمار روبرو شد و مسیر تازه‌ای در تکاملش به وجود امد.

بورژوازی جدید ایران که از بطن بورژوازی قدیمی و از بطن فئودالیسم متولد شده بود و در نیمه دوم قرن نوزدهم پا به عرصه وجود گذاشت. وبژگی این بورژوازی سروکار داشتن با بازرگانان اروپائی و کالاهای صنعتی اروپا بود. بورژوازی جدید اساسا به تجارت کالاهای خارجی و داخلی اشتغال داشت. در بازار خارجی با رقابت مستقیم بازرگانان خارجی روبرو می‌شد و تقریبا از تجارت خارجی مستقیم محروم شده بود. به این ترتیب ورود استعمار به ایران باعث نتایجی ظاهرا متضاد شد. از یک سو روابط استعماری که متکی به صدور کالا بود، بورژوازی قدیمی را دگرگون ساخت و ان را رشد و تکامل داد و از سوی دیگر مسیر رشد آن را دگرگون ساخته و جلوی رشد طبیعی و تکامل آن را از تجارت به صنعت سد کرد. از این جا بود که بروژوازی ایران طی نیمه دوم قرن نوزدهم خصلت تجاری پیدا کرد، و در استانه انقلاب مشروطیت اساسا خصلت تجاری داشت، ولی مطلقا تجارت پیشه نبود. طی دهه قبل از انقلاب نه فقط بازرگانی داخلی و خارجی به سرعت رشد کرد، بلکه کارگاه‌ها و حتی کارخانه‌هائی در شهرهای بزرگ مثل تبریز، تهران، اصفهان و مشهد به وجود آمد. بورژوازی تجاری که از طریق خرید و فروش کالاهای داخلی و خارجی سود هنگفتی برده بود، دارای ان بنیه‌ائی شده بود که به جای خرید اراضی کشاورزی و تبدیل شدن به مالک می‌توانست معادن را استخراج کند و کارخانه‌هائی تاسیس نماید. پدیده‌هائی که در آغاز رشد بورژوازی صنعتی در اروپا دیده شده بود اندک اندک در ایران می‌رفت که ظاهر شود. همان‌طوری که صنایع ریسندگی و بافندگی پایه و اساس بورژوازی صنعتی انگلیس شد. در ایران صنعت دستی قالی‌بافی از رشد بی‌سابقه‌ای برخوردار گردید. بازرگانان تبریزی که در صدور قالی نقش مهمی داشتند، در شهرهای مستعد نمایندگی تجاری ایجاد کردند و صدها و هزاران کارگاه قالی‌بافی دایر کردند. در مقابل افول صنعت شال‌بافی، صنعت قالی‌بافی رشد زیادی کرد. شرکت‌های خارجی که مستقیما در ایران فعالیت می‌کردند در این رشته سرمایه‌گذاری کرده هزاران دستگاه قالی‌بافی را مستقیما مورد بهره‌برداری قرار دادند(۱)، استعمارگران که قبلا شاهرگ اقتصادی ایران مثل گمرک‌خانه‌ها، بانک‌ها، راه‌ها و تلگراف را به انحصار خود در آورده بودند، درصدد بودند که بازار داخلی را دربست در اختیار خود بگیرند. قرارداد «رژی» یعنی انحصار تنباکو و توتون ایران توسط یک شرکت انگلیسی، نشانه‌ی این اشتهای سیری‌ناپذیری بود. این توسعه‌طلبی مستقیما با منافع بورژوازی تجاری ایران برخورد می‌کرد. از یک سو ان را از بازار داخلی می‌راند و از سوی دیگر جلوی تکامل ان را می‌گرفت. در این هنگام بورژوازی ایران آغاز به ایجاد صنایع کرده بود و درصدد بود تا پا جای پای سرمایه‌گذاران خارجی بگذارد. نمونه ان شرکتی است که در سال ۱۹۰۶ (ه.ج ۱۳۲۴) برای ساختن راه آهن، جاده‌های شوسه بین تهران ـ مشهد، مشهد ـ سیستان، تهران ـ کرمانشاه، خوزستان ـ کرمانشاه (و دیگر نواحی که قبلا امتیاز آن به خارجی‌ها داده شده بود، مثلا از اصفهان به مشهد و از تهران به مازندران) تشکیل شد. سرمایه‌گذاران ایرانی این شرکت حاجی ناصرالسلطنه، حاجی امین‌الضرب، حاجی امین‌التجار معتبرترین بورژواهای ایران و اشراف فئودالی چون عین‌الدوله، امیر بهادرجنگ، سپهدار و مشیرالدوله بودند، که اساسا نقش حمایت از طرح و تعیین اجرای آن را به عهده داشتند.

شرکای ایرانی حق داشتند برای تکمیل سرمایه خود و استفاده از کمک فنی خارجی‌ها تا ٪۲۵ سهام خود را به شرکت‌های خارجی واگذار کنند. این شرکت‌ها می‌بایست ظرف مدت ۲ سال حداقل ۱۰ قطار راه آهن به کار اندازند و ظرف مدت ۷ سال جاده‌های اتومبیل‌رو بسازند. این امتیازنامه که از طرف مظفرالدین شاه یک ماه قبل از صدور فرمان مشروطیت داده شده بود، هفتاد و پنج سال مدت داشت نوز رئیس گمرکات ایران که بلژیکی بود در نظر داشت از سرمایه بلژیکی در این طرح استفاده کند، ولی اساسا شرکت پا نگرفت و «سروان کرخن» بلژیکی با توجه به موقعیت روس و انگلیس در ایران نیز همکاری خود را به هم زدند. به هر حال این کوشش‌ها نشانه تمایلات بورژوازی ایران در آغاز انقلاب مشروطیت است. به‌دین ترتیب می‌بینیم که بورژوازی ایران که عمدتا خصلت تجاری دارد در اوایل قرن حاضر با فئودالیسم و استعمار تضادهایش رشد می‌کنند و نقش رهبری را در انقلاب بورژوا دمکراتیک مشروطیت به عهده می‌گیرد. بورژوازی تجاری به سبب فقدان خصلت‌های صنعتی نارسائی زیادی در این انقلاب به وجود اورد. به عبارت دیگر تضادهای بورژوازی ایران در انقلاب مشروطیت عینا تضادهائی نبود که بورژوازی صنعتی اروپا در مبارزه با فئودالیسم از خود اشکار کرده بود. مهم‌ترین ویژگی‌های این تضاد به شرح زیر بود:

۱) بورژوازی ایران خواستار ممانعت از فعالیت‌های مستقیم بازرگانان خارجی در ایران بود. با تاسیس تجارت‌خانه‌های خارجی، سرمایه‌گذاری‌های خارجی و دادن امتیاز به خارجی‌ها مخالف بود ولی با قطع مناسبات بازرگانی یک‌جانبه با کشورهای استعماری و حتی محدود شدن این مناسبات موافق نبود زیرا خود از راه این مناسبات سود هنگفتی می‌برد. باید توجه داشته باشیم که تفاوت قیمت خرید و فروش کالاهای خارجی بسیار زیاد (و گاهی چند برابر) بود. حال‌انکه در مورد کالاهای ایرانی این امتیاز وجود نداشت. از طرف دیگر بورژوازی ایران خود قادر به اشغال بازار نبود زیرا نقش تولیدی صنعتی نداشت.

۲) بورژوازی، خواستار کوتاه شدن دست امپریالیست‌ها و عوامل سرسپرده‌ی آن ها (مثل نوز بلژیکی) از مراکز کنترل‌کننده‌ی اقتصاد ایران بود. تسلط خارجیان بر گمرکات، بانک‌ها، راه‌ها و امور مالی به زیان رشد بورژوازی تمام می‌شد. کلیه‌ی گمرک‌خانه‌ها و عایدات انها در گرو روس و انگلیس بود بانک ش آهنشاهی انگلیس، بانک استقراضی روس و بانک عثمانی (که با سرمایه‌ی المانی اداره می‌شد) کلیه‌ی امور بازرگانی و مالی را زیر کنترل خود داشت. بورژوازی خواستار الغای این حاکمیت خارجی بود.

۳) امتیازات صنعتی و مالی، نقشی که قرضه‌های خارجی در تعیین مسیر تکامل بورژوازی ایفا می‌کرد، نقش تعیین‌کننده‌ی استعمارگران در تعرفه‌های گمرکی همه وهمه رشد بورژوازی را در گرو وابستگی به سرمایه‌های خارجی قرار داده بود. بورژوازی ایران کوشید خود را از این ورطه نجات دهد (ولی سرانجام با ناکام ماندن انقلاب از رسیدن به هدف‌های خود بورژوازی بزرگ به آغوش سرمایه‌های خارجی پناه برد و نقش کمپرادوری خود را پذیرفت).

۴) دربار قاجار به مثابه نمآینده‌ی فئودال‌ها و خوانین، سلطه‌ی استعمار را پذیرفته وسیله‌ی اعمال حاکمیت امپریالیست‌های خارجی (به‌خصوص تزاریسم) شده بود. بورژوازی ناچار بود در راه رسیدن به حاکمیت واقعی ملی، که هدف سیاسی و ضدامپریالیستی انقلاب بود از سد دربار بگذرد.

۵) سلطنت قاجار، نظام خان‌خانی، قدرت مطلقه، اشراف و شاهزادگان برای ثروت و سرمایه‌ی بورژواها تهدید دائمی به حساب می‌امد. در شرایطی که اموال و ثروت رجال درباری در یک چشم‌برهم زدن از جانب شاه مصادره می‌شد چگونه ممکن بود سرمایه‌ی بورژواها مصون از تجاوز بماند. شاهزادگان و امرای قاجار، مقررات واحدی را در امر دریافت عوارض و مالیات از بازرگانان به کار نمی‌بستند. گاه در یک‌سال چند بار مالیات گرفته می‌شد و یا کالاها و نقدینه‌ی تجارتی انها در حین حمل و نقل ضبط می‌شد و اعتراضشان به شاه و صدراعظم نیز اغلب به جایی نمی‌رسید. جالب بود که این تجاوزات گاهی گریبانگیر بانک‌ها و یا شرکت‌های خارجی هم می‌شد و در این قبیل موارد شاهزاده یا حاکم متقبل می‌شد که به اقساط، بهای کالاهای مصادره شدن و یا وجوه ضبط شده را بپردازد. بورژوازی خواستار برقراری مناسبات قانونی بین خود و حکومت بود. می‌بایست عدالتخانه‌ای تاسیس شود تا به دعوای حاکم فئودال و بازرگانان رعیت رسیدگی کند. حکام در نرخ‌گذاری کالاها نیز مستبدانه دخالت می‌کردند. برای انان سود و زیان مطرح نبود، فلک و تَرکه و غُل و زنجیر می‌بایست مناسبات سرمایه‌داری را تحت‌الشعاع خود قرار دهد، این امر قابل تحمل نبود. اگر می‌بایست بورژوازی رشد کند باید به این حاکمیت مطلقه‌ی استبدادی خاتمه داده می‌شد. مالیات‌ها، حقوق گمرکی، عوارض راه‌داری و حدود قدرت و اختیارات حکام باید از جانب یک مرجع منتخب مردم تعیین شود. بورژوازی که طبقه‌ی فعال، مترقی و «شریف و زحمتکش» شناخته می‌شد به راحتی می‌توانست حدود و شمول «مردم» را به سود خود تعیین کند.

۶) ایجاد یک حکومت متمرکز و پایان دادن به خان‌خانی می‌توانست زمینه را برای اجرای برنامه‌های عمرانی و تجدید سازمان حکومت فراهم اورد. گسترش آموزش عمومی، تاسیس مدارس و دانشگاه‌ها و مدارس حرفه‌ای لازمه‌ی رشد بورژوازی بود. همه‌ی این تغییرات فقط با حاکمیت بورژوازی جامه‌ی عمل می‌پوشید مشروطیت می‌توانست بی‌آن که به موجودیت دربار فئودالی و مناسبات اقتصادی فئودالیسم خاتمه دهد، حاکمیت بورژوازی را تامین کند. در این صورت بورژوازی می‌توانست از منابع ملی در راه رشد خود بهره گیرد. به این ترتیب بورژوازی بی‌ان که خواستار الغای نظام فئودالی باشد، خواستار محدودیت حاکمیت فئودال‌ها و استقرار حاکمیت خود بود.

بورژوازی غالبا به این دلیل که خصلت صنعتی نداشت بر سر نیروی کار (دهقانان)، اراضی وسیعی (برای تاسیس صنایع)، الغای مالکیت بزرگ بر اراضی (برای استفاده از منابع زیرزمینی و منابع کشاورزی صنعتی) با فئودالیسم تضاد نداشت. بورژوازی ایران تحت شرایط حاکمیت استعماری خود در جهت مالکیت بزرگ اراضی سوق داده شده بود و این نیز خود عاملی برای کاهش تضادهای عمقی بورژوازی با فئودالیسم بود.

به این ترتیب بورژوازی ایران از یک‌سو خواستار قطع نفوذ داخلی استعمارگران و محدود شدن قدرت آن ها در امور اقتصادی بود و از سوی دیگر خواستار ادامه‌ی مناسبات بازرگانی با سرمایه‌داری خارجی بود که به طور

غیرمستقیم بازار داخلی را در معرض استعمار آن ها قرار می‌داد. از یک‌سو خواستار محدودیت قدرت فئودال‌ها و خوانین به صورت دربار و حکام بود و از سوی دیگر مانع ادامه‌ی روابط تولیدی فئودالی نبود. اینهاست علل اساسی نارسایی انقلاب مشروطیت به مثابه یک انقلاب بورژوا دمکراتیک. این انقلاب در مرحله‌ی نخست خود بود، هدف آن کسب حاکمیت ملی واقعی (زیرا ایران ظاهرا مستقل بود) و ایجاد حکومت قانونی به صورت پارلمان و دستگاه قضایی بود. به این ترتیب این انقلاب هدف ضدامپریالیستی و دمکراتیک داشت و از انجا که رهبری ان به دست بورژوازی بود در چهارچوب عمومی انقلاب‌های بورژوا دموکراتیک قرار می گیرد. به همین سبب لنین انقلاب ایران را در این چهارچوب طبقه‌بندی می کند.(۴)

نارسائی‌های نیروهای انقلابی و ضعف‌های عمده‌ی بورژوازی، همراه با دخالت مستقیم استعمارگران، این انقلاب را ناکام گذاشت. پیروزی اولیه انقلاب که بعدها با جنگ‌های خونین تثبیت شد ظاهرا رژیم را دگرگون کرد و مشروطیت را در ایران مستقر گردانید ولی این پیروزی‌ها با دخالت نیروهای خارجی و سازش بورژوازی بزرگ با فئودالیسم و استعمار پایمال شد. در فاصله‌ی استقرار رژیم مشروطیت (۱۹۰۹) تا کودتای ۱۲۹۹ ه.ش (۱۹۲۱) خصلت کمپرادوری که قبلا در کنار خصایل ملی در بورژوازی ایران یافت می‌شد این طبقه را به دو قشر تقسیم کرد. تمایلات کمپرادوری که قبلا یک نیاز اقتصادی بود و تحت‌الشعاع تمایلات ملی و ارزوهای بورژوازی برای رسیدن به دوران شکوفائی و عصر طلائی بود از این پس بر قشری از بورژازی مستولی گشته و حیات اقتصادی و ادامه‌ی فعالیت ان را در گرو وابستگی به منافع سرمایه‌داری خارجی قرار داد. به این ترتیب بورژوازی کمپرادور تجاری به رشد خود ادامه داد.

بورژوازی کمپرادور تجاری به صورت نماینده‌ی فروش کالاهای خارجی شرکت‌های خارجی، به صورت مشارکت با بازرگانان خارجی و کارگزاری برای آنان و عمدتا به صورت واردکننده‌ی کالاهای صنعتی خارجی رشد کرد. در حالی‌که در کنار آن بورژوازی ملی تجاری و صنعتی به حیات خود ادامه می‌داد. بورژوازی ملی تجاری بازار داخلی و تولید کارگاهی را کنترل می‌کرد. طی دوره‌ی بیست ساله هر دو قشر بورژوازی رشد کرد. ورود متفقین و مسایل ناشی از جنگ فرصت مناسبی برای رشد بی‌سابقه‌ی هر دو قشر بورژوازی به وجود اورد. رفع نیازهای ارتش‌های بیگانه، تورم، احتکار و ورود کالاهای خارجی، زمینه‌های رشد سریع بورژوازی را فراهم کرد. بحران بزرگ جهانی که از سال ۱۳۰۸ آثار ان در ایران ظاهر شد، موقعیت تازه‌ای برای بورژوازی ایران به وجود آورد. شرکت‌های خارجی (از جمله شرکت‌هایی که در صنعت فرش فعالیت می‌کردند) به ناچار بساط خود را جمع کردند. دولت ناگزیر شد تجارت خارجی را زیر کنترل خود بگیرد و برای جبران ضایعات ناشی از بحران، روابط بازرگانی خود را با اتحاد شوروی گسترش دهد. (با توجه به تمرکز بازرگانی شوروی، دولت ایران نیز ناچار شد برای انجام معاملات پایاپای، بازرگانی خارجی را تحت ضوآبطی درآورده و در انحصار خود قرار دهد). ضرورت تثبیت اقتصادی موجب شد که یک رشته صنعت ملی طی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ به وجود اید و اشتغال صنایع اروپا و امریکا در امور جنگی و تسلیحاتی در دوره‌ی اشغال ایران باعث شد که فرصت رشد از صنایع داخلی سلب نگردد. بورژوازی ملی که از این عوامل برای رشد خود استفاده کرده بود با پایان جنگ

جهانی با رقابت سرمایه‌ها و کالاهای خارجی روبرو شد و بار دیگر برای مبارزه با استعمار و پایگاه آن یعنی فئودالیسم و بورژوازی کمپرادور به میدان امد. حکومت مصدق به بورژوازی ملی موقعیت مناسبی برای رشد داد ولی کودتای ۲۸ مرداد نقطه‌ی عطفی بود که رشد بورژازی ملی را متوقف ساخته و زمینه‌ی رشد سریع بورژوازی کمپرادور را که خصلت تجاری داشت فراهم ساخت صرف‌نظر از بورژوازی کمپرادور بوروکرات، بورژوازی کمپرادور در این دوره اساسا خصلت تجاری داشت ولی با رشد سریعی که طی سال‌های ۳۳ تا ۴۰ کرد (به‌خصوص تا ۳۸) بورژازی کمپرادور مالی و صنعتی نیز به وجودآمده، رشد کردند. در این میان بورژوازی ملی نیز ناگزیر به راه کمپرادوری کانالیزه شد.

تا سال ۳۸ بورژوازی کمپرادور تجاری به حد نهائی رشد خود رسیده بود و تکامل بورژوازی دیگر بیش از این در این جنبه میسر نبود. منافع امپریالیست‌ها نیز با چهارچوب نظام فئودالی برخورد کرده و حل تضادها اجتناب‌ناپذیر شده بود. بورژوازی صنعتی و مالی که عمدتا از بطن بورژوازی کمپرادور تجاری بیرون آمده بود خواستار شرایط مساعد برای رشد خود بود و رفرم‌های آغاز دهه‌ی اخیر این فرصت را به انها داد. به این ترتیب واردکنندگان کالاهای خارجی، نمایندگان انحصاری شرکت‌های خارجی، سرمایه‌های ایرانی و یا سرمایه‌های مشترک ایرانی و خارجی شروع به ایجاد صنایع مونتاژ همان کالاها کردند. ولی بخش مهمی از بورژوازی تجاری کمپرادور به همان روال قبلی به فعالیت خود ادامه داد و به صورت یک قشر از بورژوازی وابسته، تضادهایی با قشر صنعتی این بورژوازی پیدا کرد. (اگرچه این تضاد بسیار فرعی و هنوز مبهم بود). بورژوازی کمپرادور تجاری در حال حاضر از طریق وارد کردن کالاهای خارجی و فروش عمده این کالاها در بازار داخلی و صدور مواد اولیه به حیات خود ادامه می‌دهد. تاسیس فروشگاه‌های بزرگ و حذف واسطه‌های کوچک فروش، رشته‌ی تازه‌ای است از فعالیت این بخش بورژوازی که به سرعت در حال گسترش است، به این ترتیب بورژوازی تجاری کمپرادور، بقایای بورژوازی ملی تجاری را تهدید به نابودی می‌کند. از بین بردن سیستم قدیمی فروش و توزیع (رقابت با بازار قدیمی) استفاده از تبلیغات تجاری و اصول مدرن بازاریآبی، تاسیس فروشگاه‌های بزرگ و شعبه‌های متعدد انها یعنی به دست گرفتن رشته‌ی جزیی فروش، بقایای بورژوازی ملی و خرده‌بورژوازی کاسب‌کار را از میدان به در خواهد کرد. یکی از مهم‌ترین ریشه‌های تضاد قشرهای کاسب‌کار خرده‌بورژوازی شهری و بقایای بورژوازی تجاری ملی با بورژوازی کمپرادوری تجاری در اینجا نهفته است.

بورژوازی صنعتی یا تولیدی کمپرادور

این قشر بورژوازی وابسته به طور عمده محصول تحولات دو دهه‌ی اخیر است و اساسا از بطن بورژوازی تجاری کمپرادور بیرون آمده. در مواردی نیز بورژوازی صنعتی ملی که از رقابت‌ها و فشارهای بورژوازی کمپرادور جان بدر برده بود تبدیل به کمپرادور شده و در نحوه‌ی تولید خود دگرگونی ایجاد کرد. خصوصیت مهمی که موجب می‌شود این بخش از بورژوازی را کمپرادور بشناسیم در وابستگی فعالیت این بورژوازی با انحصارات

امپریالیستی و وحدت منافع ان دو است. بورژوازی صنعتی کمپرادور در حالی که با وسایل تولید صنعتی مثل کارخانه‌ها و معادن سروکار دارد و بخشی از پروسه‌ی تولید را زیر کنترل خود انجام می‌دهد در عین‌حال فعالیتش در گرو همکاری، مشارکت و در یک کلام وابستگی با انحصارات خارجی است و در ازای هر سودی که می‌برد سود بیشتری به جیب انحصارات امپریالیستی می‌ریزد. قبل از اینکه نحوه‌ی عمل و ویژگی‌های این قشر از بورژوازی را بررسی کنیم به چگونگی ظهورآن نظری می‌اندازیم.

از سال ۳۳ واردات کالاهای ساخته شده‌ی خارجی به سرعت افزایش یافت. به موازات این جریان هزاران شرکت وارداتی به وجود آمد و پس از مدتی ده‌ها شرکت غول‌پیکر زیر نام "نمآینده‌ی انحصاری" صنایع غرب ظهور کرد که هر یک بخش مهمی از بازارهای کشور را در اختیار داشتند. سیستم اعتبارات بانکی موجب شد که واردات کالاهای خارجی، تناسبی با سرمایه‌ی بازرگانان داخلی نداشته باشد. در حقیقت هزاران نفر که دارای سرمایه‌ای برای وارد کردن و توزیع کالا نبودند صرفا با اعتبارات بانک‌ها و از جمله بانک‌های تجارتی خارجی (مثل بانک ایران و انگلیس، ایران و ژاپن، ایران و هلند، اعتبارات ایران و...) نمآینده‌ی فروش انحصاری محصولات خارجی شدند. این جریان موجب شد که بازرگانان قدیمی که متکی به سرمایه‌ی خود بودند با رقابتی بی‌سابقه روبرو شوند. نمایندگان انحصاری سود خود را از افزایش حجم فروش به دست می آوردند و می‌توانستند به سود اندک در هر قلم کالا اکتفا کنند زیرا سرمایه‌ای در این کالا نخوآبیده بود. از سوی دیگر این بازرگانان جدید از مدیریت و مشاورت خارجی در امر بازاریآبی، تبلیغات و مدیریت پیشرفته استفاده می‌کردند و امکانات و نفوذ انحصارات خارجی از انها حمایت می‌کرد. این رقابت، بازرگانان قدیمی را که نحوه‌ی فعالیت انها پاره‌ای از خصلت‌های ملی را حفظ کرده بود از میدان بدر کرد. این نمودی بود از رقابت بورژوازی تجاری ملی با بورژوازی تجاری کمپرادور. علاوه بر این بازرگانان قدیمی اغلب در هر دو رشته‌ی واردات و صادرات فعالیت کرده، بازار داخلی را در دست داشتند. این دو خصیصه‌ی دیگر از بورژوازی تجاری ملی بود. در این رقابت عده‌ای از تجار قدیمی ورشکست شدند ولی عده‌ی بیشتری راه کمپرادوری را برگزیدند و نه تنها سرمایه‌ی خود را حفظ کردند، بلکه ده‌ها بار بر آن افزودند.

در سال ۳۸ کشور دچار بحران تورم اعتباری شد. حجم کالاهای وارده تناسبی با بازار فروش نداشت و سرمایه‌ی نقدی تجار و حجم پول نمی‌توانست واردات را کنترل کند. درآمدهای ارزی به سرعت برای پرداخت بهای کالاهای وارداتی ذوب می‌شد. علاوه بر درآمد نفت میلیون‌ها دلار وام خارجی در این راه به هدر رفته بود و دولت از نظر ارز خارجی دست به دهان زندگی می‌کرد و مجبور بود مقادیر زیادی مساعده از شرکت‌های نفتی بگیرد. پرداخت وام‌های خارجی و بهره‌ی انها در این شرایط ممکن نبود و موقتا جلوی افزایش اعتبارات وارداتی بانک‌ها گرفته شد. ده‌ها بازرگان کمپرادور ورشکسته شدند. این بار کمپرادورها با چهارچوب اقتصادی نیمه‌فئودال نیمه کمپرادوری روبرو شده و در معرض خفگی قرار گرفته بودند. اگر می‌بایست بورژوازی کمپرادور رشد کند، اگر بنا بود بازار ایران قادر به جذب کالاهای خارجی با حجم عظیم‌تری باشد، باید مرزهای وسیع‌تری بر روی سرمایه‌های خارجی و کالاهای خارجی گشوده می‌شد. طی سال‌های ۳۶ به بعد به تدریج

عده‌ای از بازرگانان واردکننده، شروع به ساختن کارخانه‌های مونتاژ همان کالاها که نمایندگی انحصاری فروش ان را داشتند، نمودند. این کارخانه‌ها، ماشین‌الات اندکی داشت و تعداد کمی کارگر، فقط عمل مونتاژ را انجام می‌دادند. در واقع فقط آخرین مرحله‌ی تولید، یعنی مونتاژ در این کارخانه‌ها انجام می‌گرفت، یعنی به جای اینکه کالا مثلا اتومبیل مونتاژ شده به ایران بیاید اجزاء آماده‌ی ان وارد می‌شد و در اینجا روی هم سوار می‌شد. در عوض گمرک و سود بازرگانی چند برابر کاهش می‌یافت. اتومبیل فیات اولین کالای سنگینی بود که به این ترتیب در ایران مونتاژ شد. با آغاز توسعه‌ی این قبیل کارخانه‌ها ورود کالاهای آماده‌ی صنعتی که طی چند سال به سرعت افزایش یافته بود رشد خود را از دست داد. در حالی که واردات خارجی طی دهه‌ی اخیر افزایش زیادی را نشان می‌دهد. نسبت کالای آماده به کالای واسطه یا اجزا و مواد مونتاژ نشده تقلیل می‌یابد. برای نمونه در سال ۴۲ مجموع کالاهای واسطه وارداتی ۲۸۵ میلیون دلار و کالاهای آماده‌ی مصرفی ۱۲۴ میلیون دلار بوده است. در سال ۴۶ کالاهای واسطه ۷۱۱ میلیون دلار و کالاهای مصرفی، ۱۵۰ میلیون دلار شده یعنی کالای واسطه ۴۲۶ میلیون دلار در این مدت افزایش یافته، حال آن که کالای مصرفی ۲۶ میلیون دلار اضافه شده و از ۲۳/۸٪ از کل واردات به ۱۲/۶٪ کاهش یافته. این نشانه‌ی رشد سریع صنایع مونتاژ و وابسته در این فاصله‌ی کوتاه است. این رشد از سال ۴۶ تا ۵۱ با شتاب بیشتری به حرکت خود ادامه داده است.

به این ترتیب در حالی که طی دهه‌ی اخیر بورژوازی کمپرادور تجاری رشد اندکی داشته، بورژوازی کمپرادور صنعتی رشد سریع و بی‌سابقه کرده است.

همانطور که گفتیم منشاء دیگر ایجاد بورژوازی کمپرادور صنعتی، بورژوازی صنعتی ملی است. طی سال‌های ۳۲ تا ۴۰ اکثر کارخانه‌های قدیمی در معرض ورشکستگی قرار گرفتند. ورود بی‌حد و حصر کالاهای خارجی (مثلا منسوجات) کارخانه‌های قدیمی را ورشکسته کرد. برای نمونه کارخانه‌ی پشم‌باف اصفهان، وطن، کازرونی و چرم‌سازی اصفهان که در معرض ورشکستگی و تعطیل بودند تحت اداره دولت و سازمان حمایت صنعتی قرار گرفتند. دگرگون شدن سیستم مصرف و رواج کالاهای صنعتی خارجی، بسیاری از اصناف پیشه‌وری را به حال انحلال دراورد. کارخانه‌های کوچک نیز تاب مقاومت نیآورده، میدان را خالی کردند. در این میان صنایعی بودند که خود را منطبق بر شرایط کرده، سازمان خود را با پدیده کمپرادوری و وابستگی انطباق دادند و خصلت‌های تولیدی ملی خود را از دست دادند.

ویژگی‌های بورژوازی صنعتی کمپرادور و نحوه‌ی فعالیت و عمل آن چنین است

۱) ایجاد واحدهای تولیدی و صنعتی مصرفی با سرمایه‌ی مستقل یا مشترک خارجی و ایرانی. نحوه‌ی کار در این صنایع چنین است که اجزای نیمه‌ساخته و یا ساخته شده‌ی یک کالای مصرفی از خارج وارد می‌شود و در داخل سوار شده و تکمیل می‌گردد. در این مورد آیین‌نامه‌ای وجود دارد که می‌گوید: این صنایع به تدریج باید سهم بیشتری از تولید را به عهده بگیرند. گرچه این مقررات هیچگاه به طور رسمی نیز عمل نمی‌شود، معذالک برای پنهان کردن درصد وابستگی، این صنایع اغلب از کالاها و موادی که خود در داخل، پروسه مونتاژ و وابستگی را

از سر گذرانده استفاده می‌شود. مثلا در صنایع اتومبیل از لاستیک بی ـ اف ـ گودریچ یا جنرال که خود یک کالای مونتاژ شده در ایران است استفاده می‌شود.

عوامل وابستگی در صنایع‌ای که با سرمایه‌ی ایرانی ایجاد شده و فعالیت می‌کند به شرح زیر است:
الف) اجزای وارداتی از خارج مثلا در اتومبیل، اجزای موتور و یا موتور به طور کامل، شاسی، لوازم الکتریکی و مانند انها.
ب) مواد ساخته شده مثلا در اتومبیل، ورقه، میله، مفتول و دیگر مواد فلزی که در ساختن اطاق و دیگر قسمت‌ها استفاده می‌شود مواد پلاستیکی، کائوچو و مانند آن ها، رنگ و مانند ان‌ها.
ج) کالاها و مواد مونتاژ شده در داخل مثل لاستیک اتومبیل، پاره‌ای مواد شیمیایی، کالاها و موادی که با سرمایه‌ی خارجی یا سرمایه‌ی مشترک در داخل تهیه می‌شود مثل الومینیوم و مانند ان‌ها.
د) استفاده از وام‌های خارجی خواه از بانک‌های خارجی مقیم ایران و خواه از بانک‌های ایرانی که واسطه‌ی توزیع وام‌های خارجی هستند. مثلا دریافت وام از جانب کارخانه ایران ناسیونال (پیکان) از بانک توسعه‌ی صنعتی به منزله‌ی دریافت غیرمستقیم وام از بانک بین‌المللی (در واقع امریکایی) توسعه و ترمیم است. پرداخت بهره این وام‌ها کانالی است برای ریختن سود به جیب سرمایه‌داران خارجی.
ه) استفاده از ماشین‌آلات خارجی و ابزار کار که تماما از خارج وارد شده و رقم مهمی از واردات کشور را در دهه‌ی اخیر تشکیل می‌دهد. برای نمونه این قبیل واردات، طی سال‌های ۴۲ تا ۴۶ از ۱۰۴ میلیون دلار به ۳۲۹ میلیون دلار رسیده است. ترمیم ماشین‌الات و لوازم یدکی آن ها نیز سود گزافی را متوجه صنایع انحصاری خارجی می‌کند.
و) استفاده از مهندسان و متخصصان فنی خارجی نیز منبع درآمد دیگری برای سرمایه‌های خارجی است. یعنی همان‌طور که کالاهای واسطه و مصرفی از خارج وارد می‌شود خدمات فنی نیز از خارج شده ارز خارجی را به منابع خارجی انحصارات باز می‌گرداند.
اگر در اصل سرمایه‌گذاری این صنایع سرمایه‌های خارجی شرکت داشته باشد از سود خالص این شرکت‌ها و صنایع به نسبت سهام به خارج منتقل شده و یا در داخل ایران سرمایه‌گذاری تازه می‌شود. به این ترتیب از این راه‌ها کالاهای خارجی در بازار داخلی فروش رفته و به انحصارات امپریالیستی سود می‌رساند.
اشتباه است اگر خیال کنیم این وابستگی فقط در کالاهای صنعتی و یا کالاهای مصرفی بادوام مثل اتومبیل، یخچال، تلویزیون، لاستیک اتومبیل و مانند ان وجود دارد. اصل مونتاژ در انواع کالاهای مصرفی صنعتی رعایت می‌شود. برای نمونه می‌توان رشته‌های زیر را نام برد:
در صنایع غذایی مثل روغن‌نباتی، کنسروسازی، بیسکویت، شکلات‌سازی، در مواد غذایی، دارویی و لوازم ارایش، لوازم خانگی مثل پنکه، رادیو، بخاری، کولر، یخچال، در اتومبیل‌سازی، اتومبیل‌سواری، کامیون،

اتوبوس، در ماشین‌الات کشاورزی، در وسایل الکتریکی، در موتور پمپ، در کاغذ، رنگ‌سازی، فولادنوردشده، کابل و در منسوجات پشمی و نخی.

در بسیاری از این موارد وابستگی محرز است و نیاز به توضیح ندارد ولی ما در دو مورد که نسبتا غریب می‌نماید توضیح کوتاهی می‌دهیم. این دو مورد یکی روغن‌نباتی و دیگری منسوجات پشمی است.

در روغن‌نباتی از عوامل یاد شده عوامل زیر به کار گرفته می‌شوند: روغن خام خارجی مثل روغن افتابگردان، سویا ۵) و مانند آن؛ فلز و رنگ برای قوطی‌سازی، موادشیمیایی برای آماده کردن روغن، وام‌های خارجی در صنایع مربوط به آن، استفاده از ماشین‌الات خارجی، در این رشته قسمتی از مواد اولیه و نیروی کار و سرمایه‌ی اولیه‌ی ایرانی است.

در صنایع پشم‌بافی مثل پارچه و پتو، کارخانه و لوازم یدکی و نظارت فنی عالی خارجی است. نخ تماما و یا قسمتی خارجی است که به صورت آماده برای بافته شدن وارد می‌شود و محصول زیر نام "ساخت یا محصول ایران" به بازار عرضه می‌گردد. محاسبه‌ی درصد وابستگی این صنایع امری پیچیده است زیرا باید عوامل یاد شده‌ی وابستگی دقیقا محاسبه شود. اورادویچ در سال ۱۹۶۹ گزارشی از درصد وابستگی این صنایع تهیه کرده است که رسما منتشر شده، در این محاسبه عوامل پیچیده‌ی وابستگی دقیقا حساب نشده است. (مثلا وام‌های خارجی غیرمستقیم، استهلاک ماشین‌آلات و یا خدمات غیرمستقیم، به کار گرفتن کالاهای واسطه که خود پروسه‌ی مونتاژ را از سر گذرانده‌اند نیز به طور کامل در نظر گرفته نشده است.) معذالک این محاسبه می‌تواند گوشه‌ای از واقعیت را نشان دهد.

اورادویچ درصد وابستگی صنایع مونتاژ را به شرح زیر تعیین کرده است: کفش ۲۰٪، منسوجات پشمی ۴۰٪، روغن‌نباتی ۵۰٪، مواد دارویی ۶۰٪، رادیو ۵۰٪، بخاری و یخچال ۴۰٪، کولر و تلویزیون ۶۰٪، کامیون، اتوبوس و لاستیک ۵۰٪، رنگ ۴۵٪، الیاف مصنوعی ۶۰٪، فولاد نورد شده ۶۰٪، کآبل ۶۵٪ تا ۹۵٪ .

این وابستگی به نسبت قیمت فروش این کالاهاست که مزد کارگر، سود سرمایه و هزینه‌های توزیع، مالیات‌ها و غیره نیز روی آن محاسبه شده است.

عامل دیگر وابستگی پرداخت حق‌الامتیاز به صنایع خارجی است. صنایع مونتاژ در مواردی که از فرمول‌ها، نام‌های تجاری کالاهای خارجی استفاده می‌کنند باید مبلغی از قیمت فروش را به صورت حق‌الامتیاز به صنایع اصلی در خارج پرداخت کند. این حق‌الامتیاز معمولا بین دوازده تا پانزده درصد فروش است که رقم بزرگی را تشکیل می‌دهد. به این ترتیب می‌بینیم که مسئله‌ی وابستگی صنایع ربطی به سرمایه‌گذاری مشترک ایرانی و خارجی در آن‌ها ندارد و صنایع ایرانی (یعنی مستقل از نظر سرمایه‌ی اولیه) نیز می‌بایستی رقم عمده‌ی فروش را بآبت عوامل ذکر شده به انحصارات خارجی بازگردانند. مساله‌ای که اینجا پیش می‌اید قیمت و هزینه‌ی تولید و فروش این کالاهاست. چنانچه می‌دانیم بهای فروش این کالاها اغلب ارزانتر از مشابه خارجی انها نیست و در مواردی نیز گران‌تر است، حال آنک ه در حقوق گمرکی این کالاها با مشابه خارجی آن‌ها که وارد می‌شود اختلاف بزرگی وجود دارد. در حالی که حقوق گمرکی کالاهای واسطه و یا اجزای مونتاژ نشده معمولا بین

۱۵٪ تا ۲۵٪ قیمت خرید انهاست، حقوق گمرکی و سود بازرگانی کالاهای آماده‌ی خارجی مشابه بین ۶۰٪ تا ۱۰۰٪ قیمت وارداتی بوده و گاه به بیش از این حدود نیز می‌رسد یعنی در مقابل ورود کالاهای ساخته شده خارجی مبلغ عظیمی نصیب صندوق دولت می‌گردد. به همین دلیل طی سال‌های اخیر در حالی که واردات رشد بی‌سابقه‌ای کرده، درآمد گمرکی دولت افزایش متناسبی با ان پیدا نکرده است. به این ترتیب صنایع مونتاژ از امتیاز حقوق گمرکی استفاده می‌کند (البته به زیان صندوق دولت) و ظاهرا به جای ان مالیات بردرآمد می‌پردازند (که بازرگانان واردکننده نیز آن را می‌پردازند) پس علت گرانی این کالاها چیست؟

مهم‌ترین عوامل گرانی این کالاها به شرح زیر است:

۱) تولیدکنندگان خارجی یعنی انحصارات امپریالیستی در موقع فروش کالاهای واسطه و نیمه آماده یا مونتاژ نشده تخفیف عمده‌ای نسبت به بهای تمام شده این کالاها (کالای آماده مصرف) نمی‌دهند و اختلاف قیمت متناسب با هزینه تکمیل تولید با نرخ دستمزد کارگر صنعتی غرب نیست. به این ترتیب انحصارات خارجی تقریبا سود قبلی را از این کالاها دریافت می‌کنند.

۲) هزینه‌ی ماشین‌الات و لوازم یدکی، حمل و نقل انها، نصب و نظارت فنی بسیار گران تمام می‌شود و تفاوت قیمت کالای آماده و غیرآماده را به خوبی جبران می‌کند.

۳) وام‌های خارجی رقم چشم‌گیری را تشکیل می‌دهد. برای نمونه کارخانه پیکان رقم ۱۵٪ قیمت فروش را بهره بانکی و هزینه‌های ناشی از ان اعلام کرده است.

۴) دستمزد کارگران و کارمندان برای تکمیل تولید و توزیع و اداره اضافه می‌شود.

۵) مالیات‌های دولتی، مثل حق بیمه‌ی کارگران (که در کمال تعجب همیشه چند برابر مالیات بردرآمد کارخانه است زیرا دولت ۱۸٪ از دستمزد کارگران و کارمندان صنایع را به عنوان حق بیمه دریافت می‌کند ولی کنترل بر درآمد واقعی شرکت‌ها ندارد) به قیمت افزوده می‌شود.

۶) سود سرمایه در این صنایع قابل مقایسه با سود بازرگانان واردکننده نیست، در مواردی سود خالص به صد در صد قیمت فروش می‌رسد و در صنایع دیگر معمولا سود خالص واقعی از ۲۵٪ کمتر نیست.

این عوامل باعث می‌شود که کالاهای نامرغوب مونتاژ شده که دوام آن به مراتب کمتر از مشابه خارجی است (و این نیز عامل سودآوری برای انحصارات خارجی است) با قیمتی گران‌تر از مشابه خارجی ان در بازار به فروش برسد.

برای‌این که تصویر روشنی از رشد صنایع مونتاژ طی سال‌های اخیر پیدا کنیم آماری از تولید چند قلم کالا را در اینجا ذکر می‌کنیم. این آمار مقایسه‌ای است بین تولید سال ۳۵ و ۴۶.

۱) روغن‌نباتی از ۶/۷ هزار تن به ۱۰۲ هزار تن، اتومبیل سواری از صفر به ده‌هزار دستگاه، یخچال از صفر به ۱۲۰ هزار دستگاه، صنایع نساجی از ۶۶ میلیون متر در سال ۳۶ به ۳۳۸ میلیون متر در سال ۴۲ رسید. بخاری از ۲۰۰۰ دستگاه در سال ۳۷ به ۱۹۴۰۰۰ دستگاه در سال ۴۲ رسیده است. یخچال در سال‌های ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ به ترتیب ۷۰،

۱۲۰ و ۱۵۰ هزار دستگاه تولید شده. ارقام زیر رشد عمومی صنایع را نشان می‌دهد. قند و شکر از صد و دو هزار تن در سال ۳۰ به پانصد و چهل و دو هزار تن در سال ۴۶ و برق از ۱۶۳ میلیون کیلووات به ۱۸۲۶ میلیون کیلووات و سیمان از ۲۲۴ هزار تن به ۱۵۴۸ هزار تن افزایش یافته است.

در سال ۱۳۴۶ حدود ۶۰۰ کارخانه‌ی بزرگ در کشور مشغول کار بوده است. (۱۶ کارخانه با ۱۸۰۰ کارگر به طور متوسط و ۵۷۰ کارخانه به میانگین ۲۲۵ کارگر در هر واحد.) که با توجه به صنایع دولتی مثل برق، نفت و راه آهن جمعا حدود ۲۲۰ هزار کارگر صنعتی در آن مشغول کار بوده‌اند.

در همین سال نزدیک به ۴۰۰۰ کارگاه صنعتی (نه کارگاه دستی) با حدود ۶۵ هزار کارگر وجود داشته است. که بین ۱۰ تا ۵۰ (میانگین ۱۷) نفر در هر واحد کار کرده است. این ارقام در حال حاضر در سال ۱۳۵۱ افزایش زیادی یافته و به سرعت نیز در حال رشد است.

۲) سرمایه‌گذاری در استخراج معادن، رشته‌ی دیگری که بورژوازی صنعتی کمپرادور در آن رشد کرده است. استخراج معادن با مشارکت و کمک مالی و فنی صنایع و سرمایه‌های خارجی است؛ این رشته طی سال‌های اخیر رشد کرده است و آینده درخشانی برای سرمایه‌داران دارد. شرکت‌های مشترک معدنی به سرعت افزایش می‌یابد. در مواردی صنایعی نیز برای تصفیه و آماده‌سازی این منابع زیرزمینی به وجود می‌اید. عمده‌ی این صنایع با سرمایه‌گذاری دولتی و انحصارات خارجی ایجاد می‌شود و در جای دیگر مورد بحث قرار خواهد گرفت. در اینجا فقط به فعالیت بخش خصوصی اشاره کرده نمونه‌هایی به دست می‌دهیم.

در حال حاضر ۴ شرکت بزرگ ایرانی و خارجی در ناحیه کرمان در استخراج مس سرمایه‌گذاری کرده‌اند که یکی از انها شرکتی است که با سرمایه‌گذاری علی رضائی با شرکت سلکشن تراست انگلیس ایجاد شده. این شرکت ۲۰۰ میلیون تومان سرمایه اولیه دارد و سهام آن ۵۱ به ۴۹ است. این شرکت برای فعالیت خود ۵۰ تا ۶۰ میلیون دلار وام خارجی می‌گیرد که چند برابر سرمایه اولیه محسوب می‌شود. این یک نمونه از نقش بورژوازی صنعتی کمپرادور در صنایع و معادن است. امور صادرات و بازاریآبی مس تولید شده با شریک انگلیسی است و اقای رضائی در مقابل سرمایه‌گذاری خود مبلغی از سود را می‌گیرد تا در رشته‌های مشابه سرمایه‌گذاری تازه‌ای بکند.

به این ترتیب انحصارات خارجی به کمک بورژوازی صنعتی کمپرادور منابع و نیروی کار جامعه‌ی ما را می‌رباید.

۳) سرمایه‌گذاری‌های خارجی در صنایع و معادن و بازرگانی دولت به مثابه بورژوازی بوروکرات کمپرادور مهم‌ترین نقش را در غارت منابع و نیروی کار ایران از سوی انحصارات خارجی دارد. انحصارات جهانی هر سال، مبلغ سنگینی در ایران سرمایه‌گذاری می‌کنند. شرکت‌های خارجی گاه مستقل و گاه کنسرسیوم بین‌المللی به شمار می‌رود. اهمیت منابع نفت و گاز ما را بر ان می‌دارد که این مطلب مهم را در بحث دیگری بررسی کنیم، زیرا در حال حاضر مسائل اقتصادی مربوط به ان پایه و اساس اقتصاد، صنایع و بازرگانی ایرا ن را تشکیل می‌دهد. در اینجا به فعالیت‌های این سرمایه‌ها در رشته‌های دیگر اشاره می‌کنیم. دولت طرحی تهیه کرده است که با

انحصارات ژاپنی و امریکائی یک واحد ذوب آهن برای صادرات این کالاها در جنوب (احتمالا در بندرعباس) به وجود آورد. تولید این مجتمع در حدود ۵ میلیون تن پیش‌بینی می‌شود. در ناحیه‌ی کرمان در حال حاضر سه شرکت خارجی مشغول فعالیت است که سرمایه خارجی و دولتی دارد. شرکت سهامی و معدنی سازمه که ۴۹٪ سهام آن به سازمان گسترش و نوسازی صنایع (ساگنوص) که دولتی است تعلق دارد و ۵۱٪ ان به شرکت آلمانی "شال گزنمت". همین شرکت المانی در یک شرکت دیگر با نسبت ۴۰٪ با ساگنوص در همین ناحیه مشارکت دارد. شرکت سوم با سرمایه ۶۰٪ ساگنوص و ۴۰٪ چهار شرکت لیدتید انگلستان تشکیل شده. در آینده نزدیک شرکت‌های دیگری در معادن مس سرچشمه به کار مشغول خو آهند شد. قرار است صادرات مس در دهه‌ی آینده به ۱ میلیارد دلار سالانه برسد.

برای استخراج گوگرد در اطراف بندرعباس، لنگه و قشم شرکت نفتی امریکائی تنکو ۴۵٪ با ساگنوص سرمایه‌گذاری کرده است.

شرکت آلومینیم ایران با ۲۵٪ سهام امریکائی هم اکنون مشغول فعالیت است. شریک امریکائی (شرکت رینولدز) است. ظاهرا در اینجا ایران ۷۰٪ سرمایه‌گذاری کرده (۵٪ سرمایه پاکستانی است) ولی مطالعه‌ای در سرمایه این واحد حقایق را آشکار می‌کند. ظرفیت کارخانه ۴۵ هزار تن است و سرمایه آن ۵۰ میلیون دلار و برای تهیه‌ی ماشین‌الات و دیگر فعالیت‌ها از المان غربی ۱۴۰ میلیون مارک وام گرفته شده است، یعنی در حقیقت سرمایه‌های آلمانی نیز سهمی برابر دیگر شرکاء در این رشته داشته و سود هنگفتی از آن می‌برند.

شرکت "ایران جاندیر" با ۷۰٪ سهام خصوصی و ۳۰٪ ساگنوص مشغول مونتاژ ماشین‌های کشاورزی است. ۷۰٪ سرمایه به "جاندیز" امریکا و چند سرمایه‌دار ایرانی تعلق دارد.

علاوه بر موارد یاد شده صدها شرکت مشترک ایرانی و خارجی مثل بی ـ اف ـ گودریچ، جنرال تایر، لدرلی و مانند آن‌ها مشغول فعالیتند. طی سال‌های ۴۲ تا ۴۸ بیش از صد میلیون دلار سرمایه خارجی در این قبیل صنایع سرمایه‌گذاری شده و در این مدت مبلغ مهمی به صورت سود خارج شده، ۶۰٪ این سرمایه امریکائی بوده است. معذالک مهم‌ترین خطر این سرمایه‌ها، این نیست که به صورت سود از کشور خارج می‌شوند و منابع و نیروی کار را استثمار می‌کنند. شرکت‌های خارجی اغلب سودهای هنگفت خود را در رشته‌های تازه سرمایه‌گذاری می‌کنند و پنجه‌ی خود را روی تمام رشته‌های بازرگانی و صنعتی فرو می‌برند. در حال حاضر ۱۶۰۰ شرکت امریکائی در رشته‌های صنعتی و بازرگانی در ایران مشغول فعالیت هستند و این هنوز ابتدای کار است. هنگامی که طبق پیش‌بینی درآمد ایران از نفت، گاز، مس و آهن به ده‌ها میلیارد دلار در سال برسد ایران به پارک خصوصی سرمایه‌های خارجی (به خصوص امریکائی) تبدیل خواهد شد. تجربه‌ی شرکت امریکن تلگراف‌اند تلفن "I.T.T" به مقیاس وحشتناک‌تری از شیلی در اینجا تکرار خواهد شد.

آخرین مطلب در باره بورژوازی صنعتی کمپرادور این است که بدانیم تمام امکانات مالی و صنعتی ملی از جانب دولت در اختیار این قشر گذاشته می‌شود. ماهیت صنایع بخش دولتی، نقش وام‌های دولتی که اغلب بدون بهره است، طرح‌های عمرانی و دیگر فعالیت‌های اقتصادی تماما نشان‌دهنده‌ی این سوءاستفاده عظیم از منابع و نیروی

کار جامعه به سود بورژوازی است. تمرکز و وحدت اقتصادی و مالی بخش‌های مختلف بوروژازی به خصوص همبستگی بورژوازی مالی و صنعتی در سایه‌ی بورژوازی بوروکرات که منابع عظیم مالی و صنعتی کشور را در اختیار دارد. به تدریج شبه الیگارشی سرمایه را در ایران پدید می آورد. این الیگارشی عمیقا با انحصارات جهانی بستگی داشته زائده‌ای از سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی به شمار می‌رود.

بورژوازی مالی کمپرادور

بورژوازی مالی، بخش قدیمی از بورژوازی است که پیدایش آن به عهد عتیق باز می‌گردد. رباخواری از پدیده‌هایی است که در کنار بورژوازی کهن به وجود آمد، و پا به پای آن رشد کرده است. رشد این جنبه بورژوازی در اوایل قرن حاضر منجر به ظهور صراف‌ها و رباخواران بزرگی شده است.
صراف‌ها، بهره‌کاران و نزول‌خوارها بسته به میزان سرمایه خود در رشته‌ها و قشرهای مختلفی را در زمینه فعالیت خود قرار می‌دهند و از بازرگانان معتبر گرفه تا کسبه‌ی جزء محتاج سرمایه نقدی صراف‌ها و نزول‌خواران بوده‌اند. از طریق دادن وام و دریافت بهره بورژوازی مالی در سود دیگر رشته‌های سرمایه‌داری مشارکت می کند. به این ترتیب پیش از ان که بانک‌های خصوصی به وجود اید، بورژوازی مالی با پرداخت وام به کمپرادورهای بازرگان در این راه گام برداشت و سرمایه‌ی آن وسیله‌ای برای گسترش سودجویی سرمایه‌های خارجی (واردکنندگان کالاهای خارجی) شد. معذالک تاسیس بانک‌های خصوصی، به ویژه بانک‌های مشترک ایرانی و خارجی را باید مبدا پیدایش بورژوازی کمپرادور مالی شناخت. همان‌طور که در مورد شرکت‌های بازرگانی و صنعتی دیدیم سرمایه‌ی این شرکت‌ها بیان‌کننده‌ی وابستگی آن ها به انحصارات خارجی نیست و فعالیت آن‌ها ملاک این وابستگی و یا نقش کمپرادوری آن‌هاست. قبلا اشاره کردیم که طی سال‌های ۳۸ ـ ۳۳ ایجاد بانک‌های خصوصی ایرانی و مشترک چگونه بازار داخلی را در معرض تهاجم بی‌سابقه‌ی کالاهای خارجی قرار داد. نقش بانک‌ها در رشد بورژوازی کمپرادور تجاری و پیدایش بخش صنعتی آن غیرقابل انکار است. پس از این که افزایش نامناسب اعتبارات تجاری بازار را با تورم اعتباری روبرو ساخت و بحران به وجود آورد یک دوره‌ی رکود نسبی در فعالیت بانک‌ها دیده شد، ولی با تحولات اقتصادی مقارن اصلاحات ارضی راه برای گسترش فعالیت بانک‌ها گشوده شد. این‌بار اعتبارات صنعتی جای اعتبارات تجارتی صرف را گرفت، اعتبارات دولتی نیز از طریق بانک‌های دولتی و یا نیمه‌دولتی و خصوصی در اختیار صنایع قرار گرفت. به این ترتیب به تدریج بازار بین بانک‌ها تقسیم شد. یک‌سری بانک‌ها به فعالیت قدیمی خود یعنی دادن اعتبارات بازرگانی ادامه دادند طرف معامله‌ی انها بورژوازی تجاری و خرده‌بورژوازی کاسب‌کار بود. چند بانک دیگر، تجار درجه دوم، کسبه، پیشه‌وران و بعدها خرده‌مالکان و دهقانان و حتی کارمندان دولت را طرف معامله‌ی خود قرار دادند.
و از طریق گسترش شبکه‌ی بانکی به تمام شهرها و قصبات و محلات، همچنین با دادن وام‌های کوچک و پرسود سرمایه هنگفتی به دست آورده و در امور بازرگانی و گاه صنعتی سرمایه‌گذاری کردند. چند بانک دولتی یا نیمه‌دولتی که سرمایه‌ی داخلی و خارجی داشتند، واسطه‌ی دریافت وام‌های خارجی و توزیع ان در بازار شدند.

خود این بانک‌ها بسته به میزان قدرت مالی خود صنایع را تقسیم کرده و بعضی به صنایع بزرگ و پاره‌ای به صنایع کوچک وام داده‌اند. در مواردی نیز که تعداد ان کم نیست، بانک‌ها به جای دادن وام، در سرمایه‌گذاری مشارکت کرده و با صنایع و بازرگانی، تمرکز و یک‌پارچگی بی‌سابقه‌ای به وجود آورده‌اند. از جمله مهم‌ترین این بانک‌ها، بانک توسعه صنعتی و معدنی است. مطالعه فعالیت این بانک بازگوکننده‌ی خصلت عمومی بورژوازی مالی کمپرادور است.

این بانک در سال ۳۸ با سرمایه‌ی چهل میلیون تومان با مشارکت بانک‌های امریکائی "لازارفرو" و "چیزرانترناشنال" تشکیل شد. در آغاز چهل درصد سهام ان به ۱۶ بانک خارجی تعلق داشت که عمده انها امریکائی بودند. بعدها سرمایه‌ی شرکای ایرانی را افزایش دادند تا به ۸۲٪ رسید. تعداد سهام‌داران ایرانی ۲۴۰۰ تن است ولی این امر نباید ما را فریب دهد. تحلیل سرمایه‌ی بانک واقعیات را نشان می‌دهد؛ منابع مالی بانک اعم از سرمایه و وام‌هایی که گرفته و تقسیم کرده به شرح زیر بوده است:

۱) سرمایه‌ی سهام‌داران، اندوخته‌ها و دیگر منابع خصوصی بانک ۱۴۵ میلیون تومان.

۲) وام بدون بهره از بانک مرکزی دولتی ۶۰ میلیون تومان.

۳) وام با بهره از دولت ۲۵۰ میلیون تومان.

۴) وام از بانک بین‌المللی (امریکائی) ترمیم و توسعه برابر ۷۹۸ میلیون تومان.

۵) وام از هیئت عمران بین‌الملل امریکا، برابر ۲۶ میلیون تومان.

جمع کل ۱۲۷۰ میلیون تومان.

در اینجا می‌بینیم که اولا بیش از سیصد میلیون تومان از سرمایه عمومی کشور بدون بهره یا با بهره‌ی بسیار کم در اختیار بانک گذاشته شده، از طرف دیگر کلیه‌ی وام‌های خارجی این بانک توسط دولت با تکیه بر درآمد ارزی نفت تضمین شده والا سرمایه‌های خارجی به اسانی پول خود را در اختیار این بانک که ظاهرا ۸۲ درصد سهام ان ایرانی است نمی‌گذاشتند. مهم‌تر از همه اینکه نزدیک به دو برابر کلیه‌ی سرمایه و وام‌های دولتی این بانک از بانک‌های خارجی وام گرفته و در واقع واسطه‌ی بهره‌کاری این بانک‌های بزرگ خارجی بوده است. حال ببینیم این بانک با این وجوه چه کرده است. این سرمایه‌ها، ارقام بزرگ "میانگین ۷/۵ میلیون تومان" به طور درازمدت در اختیار صنایع مونتاژ یا وابسته‌ی ایران قرار گرفته است. فهرست توزیع وام‌ها به شرح زیر است: در وسائط نقلیه ۱۷ وام، ۱۱۶ میلیون تومان؛ در صنایع فلزی اصلی ۹ وام، ۹۷ میلیون تومان؛ در صنایع سبک فلزی ۲۶ وام، ۶۷ میلیون تومان؛ در مواد غذائی ۶۵ وام، ۲۲۲میلیون تومان؛ در ماشین‌الات و کالاهای برقی ۲۹ وام، ۱۲۴ میلیون تومان؛ در صنایع غیرفلزی ۳۹ وام، ۲۱۹ میلیون تومان؛ در نساجی ۲۸ وام، ۱۷۰ میلیون تومان.

بانک توسعه صنعتی در چند رشته مستقیما سرمایه‌گذاری کرده و از این حیث یک مؤسسه‌ی صنعتی نیز به شمار می‌رود. علاوه بر این بانک، بانک‌های اعتبارات صنعتی و عمران نیز در دادن وام‌های صنعتی شرکت داشتند. چیزی که هست این دو بانک صنایع و سرمایه‌های کوچکتر را طرف معامله خود قرار داده‌اند.

اخیرا بانک‌های امریکائی تصمیم گرفتند توسط چند بانک ایرانی مثل بانک تهران، پارس و مانند آن‌ها مبالغ قابل توجهی وام بین رشته‌های کوچک تر تقسیم کنند. دامنه‌ی این فعالیت‌ها تا مشاغل آزاد مثل پزشکان، مهندسان (برای تاسیس درمانگاه‌ها و بیمارستان‌ها و غیره) گسترده می‌شوند. به این ترتیب بانک‌های ایرانی واسطه‌ی فعالیت بانک‌های خارجی شده‌اند. رشته دیگر بورژوازی مالی کمپرادور فعالیت‌های بیمه است. شرکت‌های بیمه فعالیتی مشابه بانک‌ها دارند، سرمایه‌ی خود را از تراکم حق بیمه افزایش داده و در امور صنعتی و بازرگانی سرمایه‌گذاری می‌کنند. اغلب خود بانک مستقلی را در اختیار دارند و یا در بانک‌ها صاحب سهم هستند. در حال حاضر چندین شرکت بیمه خارجی به صورت نمایندگی و شعبه در ایران فعالیت می‌کنند. علاوه بر یک شرکت دولتی (بیمه ایران) و چند سازمان بیمه اجتماعی شرکت‌های خصوصی ایران نیز در این رشته مضعول فعالیتند. نکته مهم این است که شرکت دولتی و شرکت‌های خصوصی اولا از طریق بیمه اتکائی با سرمایه‌های خارجی مربوط شده‌اند. بیمه‌ی اتکائی: واگذاری بخشی از حق بیمه‌ها به شرکت‌های بزرگ خارجی و در مقابل کسب تضمین و تعهد آن شرکت‌ها و به همان نسبت در تامین خسارات است. این عمل برای از بین بردن خطر ورشکستگی و زیان در مقابل خطرات بزرگ از جانب شرکت‌های بیمه به عمل می‌اید. ثانیا سرمایه‌گذاری این شرکت‌ها در همان رشته‌هائی است که با انحصارات جهانی وابستگی داشته و یا به نحوی نقشی در تکمیل نظام سرمایه‌داری وابسته‌ی موجود ایفا می‌کنند. هتل‌داری، اداره‌ی مؤسسات جلب توریست و مالکیت مستغلات بزرگ شهری از رشته‌های بازرگانی است که با فعالیت بانک‌ها و شرکت‌های بیمه تماس دارد.

با گسترش روابط سرمایه‌داری وابسته در ایران، رشته‌های تازه‌ای در بخش بازرگانی به وجود امد، که ویژگی آن‌ها محتوای خدماتی آن‌هاست. این رشته‌ها قلمرو بورژوازی تجاری است که با همکاری بورژوازی مالی توسعه می‌یابد. در این مورد می‌توان از مؤسسات حمل و نقل، هتل و کازینو و پلاژداری، بیمارستان و درمانگاه‌های خصوصی، مدارس و مؤسسات آموزشی و تربیتی از کودکستان تا عالی را نام برد. مشارکت و همکاری سرمایه‌های مالی با سرمایه‌های صنعتی و بازرگانی به تدریج سرمایه‌داری وابسته را به صورت متمرکز درمی آورد. این نیروی متحد از یک سو با دولت و بورژوازی بوروکرات پیوند یافته و از امکانات وسیع ملی ـ از نظر صنایع، نیروی کار، بازار فروش و حاکمیت سیاسی ـ بهره می‌جوید. و از سوی دیگر با انحصارات امپریالیستی وابستگی داشته از حمایت اقتصادی و سیاسی انها برخوردار می‌گردد. آینده چنین اتحادی برای بورژوازی وابسته ایران بسیار درخشان می‌نماید. تمرکز و قدرت رژیم سرمایه‌داری وابسته در آینده به صورت یک نظام اجتماعی اقتصادی جامع درآمده، تمام حیات اقتصادی جامعه را تحت کنترل خود در خواهد اورد.

بورژوازی کشاورزی کمپرادور

در بررسی پروسه‌ی نابودی فئودالیسم و حل مسئله‌ی ارضی و کشاورزی دیدیم که استراتژی دستگاه حاکم استقرار روابط سرمایه‌داری در تولید کشاورزی است. استقرار این روابط با ایجاد مزارع مکانیزه از دو دهه‌ی قبل شروع شد. هر جا زمین و آب مساعد بود مالکان مزارع و سازمان‌های کشاورزی، بر اساس روابط سرمایه‌داری به

وجود آمدند. در طول مراحل اصلاحات ارضی نیز رژیم همه جا از استقرار این روابط سرمایه‌داری به وجود آمدند. در طول مراحل اصلاحات ارضی نیز رژیم همه جا از استقرار این روابط استقبال کرده و روستاهای بسیاری را تحت این عناوین (یعنی مزارع مکانیزه) از شمول قانون اصلاحات ارضی معاف کرد. تا اوآخر سال ۴۵ جمعا ۱۰۲۷۷ ده ششدانگ تحت عنوان روستاها و مزارع مکانیزه از مقررات اصلاحات ارضی استثناء شده‌اند. علاوه بر دهات ششدانگ در اکثر موارد مزارع کوچکتر (از حدود ۱۰۰ هکتار تا پانصد هکتار و گاه حتی کوچکتر) از زمین‌های مرغوب روستا از تقسیم اراضی معاف شده، مستقیما توسط بانک به صورت مکانیزه یا نیمه مکانیزه بر اساس کار روزمزدی کشت می‌شود. این پروسه یکی از منشاءهای رشد بورژوازی کشاورزی است.

باغ‌داری رشته دیگری است که به‌خصوص در دهه‌ی اخیر بر اساس روابط سرمایه‌داری رشد کرده است. باغ‌ها در طی سه مرحله اصلاحات ارضی مشمول اصلاحات نشدند. معذالک باغ‌داری مدرن با سرمایه‌گذاری بورژوازی و یا مالکان بورژوا شده جدا از شیوه‌های قدیمی ارباب و رعیتی به وجود امد. طی سال‌های اخیر مؤسسات بزرگ کشاورزی در اراضی وسیع و مساعد دست به فعالیت زده و ابعاد بی‌سابقه‌ای به این رشته کشاورزی بخشیده‌اند. در شمال (سواحل خزر) چنین مؤسساتی پیدا شد ولی نمونه‌های عالی ان در جنوب (کرمان) دیده می‌شود. به این ترتیب باغ‌داری نیز رشته دیگری است که زمینه رشد بورژوازی کشاورزی را فراهم می‌سازد.

دامپروری، مرغداری، پرورش زنبورعسل، رشته‌هایی است که در جنب فعالیت‌های کشاورزی بر اساس روابط سرمایه‌داری رشد کرده و حیطه فعالیت بورژوازی کشاورزی به شمار می‌روند. معذالک تعداد این رشته‌ها در مقایسه با انچه به تازگی آغاز شده است ناچیز می‌نماید. شرکت‌های عظیم کشت و صنعت مجتمع‌های عظیم گوشت و لبنیات مهم‌ترین عواملی است که دست سرمایه‌داری بزرگ خارجی و داخلی را در تولید کشاورزی می‌گشاید.

شرکت‌های کشت و صنعت در اراضی بسیار مساعد وسیع که به خرج دولت از آب لازم برخودار شده‌اند ایجاد می‌شود. نمونه این شرکت‌ها شرکت هاشم نراقی و امریکا در زیر سد دز است. این شرکت با ۲۰ میلیون دلار سرمایه ایرانی و امریکائی در ده‌ها هزار هکتار اراضی زیر سد دز شروع به فعالیت کرده است. در این منطقه روستاهائی که خرده‌مالکی بوده و یا با اصلاحات ارضی خرده مالکی شده بود، تحت شرایطی از جانب شرکت (به دست دولت) خریده شده و یک‌پارچگی اراضی در منطقه‌ای وسیع فراهم گشت. جمعیت روستائی زائد بر نیروی کار از این منطقه رانده شد. بنآبر طرح نهایی در این منطقه سه شهرک با ظرفیت دو هزار خانه ساخته می‌شود که نیروی کار کشاورزی و صنایع مربوط به ان را در خود جای خواهد داد.

در مقابل سرمایه‌گذاری خصوصی در این شرکت، دولت از خزانه عمومی صدها میلیون تومان برای ایجاد سد و کانال‌های آب‌رسانی خرج کرده است. آب و برق ارزان در اختیار شرکت قرار می‌گیرد و عایدی دولت از این راه برابر بهره این سرمایه‌گذاری سنگین نیز نمی‌گردد.

این واحد بزرگ به صورت کاملا مکانیزه اداره می‌شود و ماشین‌های کشاورزی، کود شیمیائی، کارشناسان کشاورزی و کارگر کشاورزی رد این واحد به طور کامل به کار گرفته شده است. محصولات این واحد اساسا برای صادرات تولید می‌شود. طی سال گذشته (سال ۵۰) مهم‌ترین محصول این واحد مارچوبه بوده است که یک‌سر از فرودگاه آبادان به اروپا صادر شده، و ده‌ها میلیون تومان برای شرکت درآمد داشته است.

این شرکت در آینده نزدیک متوجه بازار داخلی نیز خواهد شد و در رقابت با تولیدکنندگان کوچک محصولات کشاورزی بازار را به انحصار خود در خواهد اورد. نکته جالب در آغاز کار این شرکت واگذاری کلیه‌ی تاسیسات، ماشین‌الات و تحقیقات و طرح‌های عمرانی (دز کوچک) از جانب دولت به آن بود که میلیون‌ها سرمایه‌گذاری دولتی را به رایگان در اختیار سرمایه‌داران داخلی و خارجی قرار داد.

این گونه شرکت‌ها در ده‌ها نقطه مساعد کشور در حال ایجاد است. شرکت‌های خارجی، دشت خوزستان، دشت قزوین، دشت مغان و اراضی مشابه را زمینه مساعدی برای فعالیت تشخیص داده‌اند. با ایجاد و توسعه شرکت‌های عمده نیازهای بازار داخلی به محصولات کشاورزی از این طریق رفع خواهد شد.

در کنار این واحدهای کشاورزی مدرن، صنایع موادغذایی ایجاد شده که در سیستم مصرف جامعه شهری در جهت نظام سرمایه‌داری وابسته دگرگونی ایجاد خواهد کرد. معذالک بخش مهمی از محصولات این شرکت‌ها به خارج صادر خواهد شد.

بخش دیگری از این سرمایه‌گذاری سنگین در طرح‌های مجتمع گوشت و لبنیات به کار خواهد رفت این واحدها نیز با ابعادی غول‌اسا به وجود آمده و بازار داخلی را در درجه اول هدف قرار خواهد داد.

این واحدها با سرمایه‌گذاری مشترک ایرانی و خارجی (و کمک‌های بزرگ دولتی) ایجاد خواهد شد. کلیه واحدهای کشت و صنعت و مجتمع‌های گوشت و شیر از حمایت مالی دولت برخوردارند. نه فقط سرمایه‌گذاری دولتی در سدسازی، راه‌سازی و برق و سوخت توسط این واحدها مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند، بلکه حمایت دولت به صورت وضع مقررات ارضی و گمرکی به اعطای وام‌های سنگین با بهره کم این بخش بورژوازی نوخاسته را که منابع ارضی و طبیعی و نیروی کار را دوشادوش سرمایه‌های خارجی استثمار می‌کند، تقویت می‌نماید.

در آینده شاهد نارضائی‌های دهقانان سلب مالکیت شده توسط این شرکت‌ها خواهیم شود. دهقانانی که بر اثر سیستم تولیدی مکانیزه اکثریت آن‌ها باید به شهرها رو بیاورند. و به کارگران شهری و یا قشرهای مادون پرولتاریا (مثل زاغه‌نشینان) بپیوندند. هم‌چنین در آینده باید شاهد رقابت نابرابر این واحدهای غول‌پیکر، خرده‌مالکان کشاورز و سرمایه‌های کوچک که در این بخش فعالیت می‌کند باشیم. رقابتی که به دو قطبی شدن تولید کشاورزی خواهد انجامید. ولی اشتباه است اگر تصور کنیم که این پروسه در مدتی کوتاه تحقق خواهد یافت. زمانی طولانی مسئله دهقانان از جمله مسائل مهم جامعه ما خواهد بود. به موجب طرح‌های اصلاحات ارضی قریب دو میلیون خانوار روستایی صاحب زمین شده و یا بر اساس رابطه پولی اجاره‌دار اراضی خود شدند (تا سال

۴۱ مرحله اول اصلاحات ارضی در ۱۵۳۲۰ قریه ششدانگ و کمتر از ششدانگ و در ۷۹۸ مزرعه اجرا شده و از این راه ۶۴۵ هزار خانوار زارع که جمعا سه میلیون و چهارصد و پنجاه و هفت هزار نفر را شامل می‌شود صاحب زمین و آب شدند. تا شهریور ۴۶ مرحله دوم اصلاحات ارضی در ۲۲۰ هزار مورد به مرحله اجرا درآمد و یک میلیون و نود هزار و هفتاد و پنج خانوار پنج تا شش میلیون نفر را در بر گرفته است). به این ترتیب مهم‌ترین مسئله دهقانی ایران، سرنوشت این دو میلیون خانوار که حدود ده میلیون جمعیت روستایی را در بر می‌گیرد می‌باشد. بقیه جمعیت بخشی خرده‌مالکان سابق، خوش‌نشین‌ها و عشایر کوچ نشینند.

خوش‌نشین‌ها که فاقد زمین و آب بودند و محروم‌ترین قشر دهقانی ایران محسوب می‌گردند پس از اصلاحات ارضی به سرعت در حال رشدند.

در بسیاری از موارد واگذاری اراضی تقسیم شده به خرده مالکانی که در حال "چاق" شدن هستند، با صرفه‌ترین عمل اقتصادی محسوب می‌شود. هم‌اکنون موارد بسیاری وجود دارد که علیرغم منع قانونی، این واگذاری انجام یافته است. این دهقانان به خیل عظیم خوش‌نشینان می‌پیوندند.

خوش‌نشین‌ها در حالی که محروم‌ترین قشر دهقانانند و با توجه به امر (خوش‌نشینی) بیشتر در معرض امواج کارگری قرار می‌گیرند. به اندازه دهقانان صاحب زمین شده و اجاره‌داران فوق‌الذکر فشار نظام سرمایه‌داری دولت را مستقیما روی دوش خود حس می‌کنند.

پرداخت بهای اراضی یا اجاره نقدی، پرداخت آب‌بها به دولت، بهره‌ی بانک‌ها که در پهنه روستاها گسترده شده‌اند. استثمار سلف‌خرها، نزول‌خواران غیررسمی، میدان‌دارها، صاحبان وسایل حمل و نقل، افات و خشک‌سالی، اجحاف فروشندگان کالاهای صنعتی و مصرفی و ده‌ها نوع عوارض، مالیات و مشکلات این قشر وسیع را با سیستم اقتصادی جامعه مربوط کرده و با ان برخورد ایجاد می‌کند. نیازهای اقتصادی و اجتماعی این طبقه پس از اصلاحات ارضی افزایش یافته و همراه امیدها و انتظارهائی که در دل انها رشد کرده بود امروز با واقعیت‌های دردناکی برخورد می‌کند. سرانجام پس از این همه هیاهو، اصلاحات ارضی از دیدگاه این دهقانان سرآبی بیش نبوده است. فئودالیزم ملغی شده، اما فقر و محرومیت به جای خود مانده است. در این میان فقط خرده‌مالکین که امکان رشد پیدا می‌کنند (و این امکان رشد به زیان دهقانان صاحب زمین انجام می‌گیرد) تبدیل به قشری میانی و مرفه شده، نقش خرده‌بورژوازی مرفه شهری را نسبت به دستگاه حاکمه و در مجموع نظام سرمایه‌داری وابسته ایفا خو آهند کرد.

عشایر ایران که تابع تشکیلات و روابط ایلی هستند جمعیت چشم‌گیری را تشکیل می‌دهند. ولی اکثر این عشایر تخته قاپو شده و کوچ‌نشین محسوب نمی‌شوند. این جمعیت قشری از دهقانان را به وجود می آورد که ویژگی انها داشتن روابط ایلی است. عشایر تخته قاپو بنا بر موقعیت خود و رابطه انها با زمین، جزو قشرهای مختلف دهقانان طبقه‌بندی می‌شوند. در اغلب موارد این قشر مشمول اصلاحات ارضی شده ولی هنوز در برخی نواحی مرزی (به خصوص کردستان) به علل سیاسی، اصلاحات ارضی به مورد اجرا گذاشته نشد.

عشایری که زندگی شبانی یا نیمه‌شبانی و نیمه‌کشاورزی را می‌گذرانند اقلیتی از جمعیت عشایری را تشکیل می‌دهد. این قشر از محروم‌ترین قشرهای روستائی بوده و عوامل اقتصادی و اجتماعی پیچیده‌ای انان را در موضع مخالفت با رژیم قرار می‌دهد. در مبحثی که طبقات و نیروهای جامعه را مورد بحث قرار می‌دهیم به طور جامع‌تری به مساله عشایر و نقش انان خواهیم پرداخت.

عشایر کوچ‌نشین ایران در حال حاضر قریب ۲/۵٪ جمعیت یعنی حدود ۷۰۰ هزار نفر تخمین زده می‌شود. در حالی که مجموع جمعیتی که زیر روابط ایلی قرار می‌گیرند در حدود ۳ میلیون نفر تخمین زده می‌شود. بدیهی است بخش مهمی از این جمعیت طی یک دو نسل زندگی تخته قاپویی، همبستگی‌های ایلاتی خود را به میزان زیادی از دست داده است.

در این بحث در باره‌ی خصوصیات بورژوازی کمپرادور ایران که به مثابه‌ی طبقه حاکمه و پایگاه اساسی امپریالیزم عمل می‌کند خاتمه می‌دهیم.

بقایای بورژوازی ملی در چه حالی است؟

در دوره‌ای که بورژوازی ایران به دو قشر کمپرادور و ملی تقسیم شده بود، خصلت‌های ملی در پروسه‌های زیر تحقق می‌یافت:

۱) بورژوازی تولیدی در بخش خصوصی اساسا خصلت ملی داشت. در این دوره سرمایه‌گذاری‌های خارجی به جز در رشته‌ی نفت بسیار محدود و نادر بود. بنابراین صنایع بخش غیردولتی یا خصوصی در تضاد چشم‌گیری با انحصارات خارجی که با کالاهای ساخت خارج، بازار داخل را مورد تهاجم قرار می‌دادند، به سر می‌برد.

ویژگی عمده‌ی این صنایع اتکاء انها به منابع و بازار داخلی بود، به جز وسایل تولید (که در این مورد کارخانه و ماشین‌های ان محسوب می‌شود) بقیه عوامل تولید، یعنی مواد اولیه، مدیریت، سرمایه، نیروی کار از داخل تامین می‌شد. و محصولات نیز صددرصد در بازار داخلی به فروش می‌رسید. به این ترتیب به جز ماشین‌الات و لوازم یدکی انها و احیانا نظارت فنی محدود بر این ماشین‌ها بقیه امور در دست و توسط سرمایه‌دار ایرانی انجام می‌گرفت و به او تعلق داشت. منافع این سرمایه‌داران ایجآب می‌کرد که بازار داخلی در مقابل ورود کالاها و سرمایه خارجی مسدود شده و رشد این بخش سرمایه‌داری با رقابت خارجی روبرو نشود.

۲) بورژوازی تجاری ملی در نظر اول از بورژوازی تجاری کمپرادور به زحمت تشخیص داده می‌شد ولی تحلیل فعالیت‌های بورژوازی کمپرادوری تجاری این دو قشر را از هم تفکیک می‌کرد.

۳) ویژگی‌های عمده بورژوازی تجاری ملی در پروسه‌های زیر دیده می‌شود:

اولا بورژوازی تجاری ملی با سرمایه‌ی مستقل خود در رشته‌ی صادرات و واردات فعالیت می‌کرد. یعنی وابسته به بخش معینی از انحصارات جهانی نبود. استقلال سرمایه‌ای موجب می‌شد که از منابع مختلف جهانی کالا وارد کند. درست برخلاف قشر کمپرادور که متکی به اعتبارات وارداتی بود و اغلب به صورت نمآینده انحصاری فعالیت می‌کرد.

ثانیا عمده‌ترین رشته فعالیت ان در بازار داخلی بود. موضوع فعالیت ان به طور عمده کالاهای صنعتی (کارخانه‌ای) داخلی، کا لاهای دستی (کارگاه‌های سنتی و قدیمی) بود.
بازار با خصوصیات قدیمی ان مرکز تاریخی بورژوازی تجاری ملی بود و کارگاه‌های دستی قدیمی پیرامون این مرکز جمع شده با فعالیت این بورژوازی رابطه مستقیم داشت.
ثالثا بورژوازی تجاری ملی در صادرات فعالیت مهمی داشت. این فعالیت با تولید کشاورزی صنعتی و صنایع ملی سنتی (مثل قالی‌بافی) ارتباط داست. در جنب خرید و فروش محصولات کشاورزی (به‌خصوص غلات و حبوبات) و محصولات دامی برای عرضه به بازار داخلی، محصولات کشاورزی صنعتی (مثل پنبه) و محصولات دامی (مثل پوست، روده) و خشکبار برای صادرات جمع‌آوری شده و به خارج صادر می‌شد.
این خصلت موجب رونق فعالیت‌های تولیدی می‌شد و موازنه بازرگانی خارجی را تا حدود زیادی تامین می‌کرد.
۳) بورژوازی مالی در حالت عقب‌مانده (به صورت صراف‌ها و رباخواران) با بورژوازی تجاری و صنعتی و پیشه‌وران سروکار داشت و از خصلت‌های عمومی آن‌ها تبعیت می‌کرد.
همان‌طور که قبلا گفته شد در سال‌های ۳۰ تا ۳۳ که درآمد ارزی نفت قطع شده بود بورژوازی ملی به سرعت رشد کرد. کارخانه‌های داخلی با تمام ظرفیت خود فعالیت می‌کردند و ممنوعیت‌های ارزی فقط برای ورود ماشین‌آلات تولیدی و لوازم یدکی و نیازهای صنعتی انها برقرار نشده بود. صنایع نساجی داخلی تقریبا تمام بازار داخلی را دربست در اختیار داشت. شیشه‌گری ـ صآبون‌پزی، چرم‌سازی و ده‌ها رشته‌ی دیگر در این مدت توسعه یافت. ولی با کودتای ۲۸ مرداد مسیر رشد تغییر کرد و همان‌گونه که از پروسه رشد بورژوازی کمپرادور دیدیم، بورژوازی ملی در بخش‌های صنعتی، تجاری و مالی ان به راه کمپرادوری کانالیزه شد. معذالک بقایای بورژوازی ملی در حال حاضر به حیات خود ادامه می‌دهد. این قشر در حالی که اعتبار اقتصادی و اجتماعی خود را تا حدود زیادی از دست داده است در مقابل سرمایه‌های عظیم وابسته آخرین مقاومت‌های خود را می‌کند. قشرهای بالائی خرده‌بورژوازی مثل کسبه، پیشه‌وران هنوز در کنار این قشر ملی حلقه زده و در تضاد ان با بورژوازی کمپرادور، با ان همدردی و مشارکت دارند. در حال حاضر بقایای بورژوازی ملی در پروسه‌های زیر به چشم می‌خورد:
۱) از جنبه‌ی صنعتی: در کارخانه‌های کوچک قدیمی که بازمانده بورژوازی تولیدی ملی‌اند. ویژگی این صنایع، کم و بیش همان است که در مورد بورژوازی صنعتی یا تولیدی ملی گفته شد کارگاه‌های نسبتا بزرگ قدیمی را نیز می‌توان زیر همین عنوان طبقه‌بندی کرد. مجموعه این بخش در زیر فشار روزافزون بورژوازی وابسته تلاش می‌کند خود را از نابودی نجات دهد؛ ولی پروسه رشد بورژوازی وابسته به زیان جدی این بخش ادامه می‌یآبد. در تشخیص رشته‌های فعالیت این بخش می‌توان از کارخانه‌های کبریت‌سازی، صآبون‌پزی قدیمی، شیشه‌گرخانه و کارگاه‌های خیاطی، کفاشی، نجاری، فلزکاری (مثل در و پنجره‌سازی و آهنگری) و مانند انها نام برد. ویژگی این کارگاه‌ها در این است که اولا: مقداری از مواد اولیه انها در داخل تهیه می‌شود. ثانیا: سهم کار در تولید بر نقش مواد اولیه و ابزار کار و سرمایه مدیریت می‌چربد.

۲) از جنبه‌ی بازرگانی سرمایه‌های کوچکتر (از درجه ۲ به پایین) که عمده فعالیت آن‌ها در بازار داخلی و توزیع و فروش است (بازار) و پیشه‌وران و کسبه قدیمی توانسته‌اند تا حدود قابل توجهی خصلت‌های بورژوازی تجاری ملی را حفظ کنند.

این بقایای بورژوازی ملی از یک‌سو در رقابت با واردکنندگان عمده‌ی کالاهای خارجی قرار دارند، و از سوی دیگر با سرمایه‌های بزرگی که در امر توزیع کالاهای خارجی و یا محصولات صنایع وابسته فعالیت دارند رقابت می‌کنند. فروشگاه‌های بزرگ مظهر این سرمایه‌های رشدیآبنده‌اند. رقابت (بازار) در مقابل این فروشگاه‌ها در حالی که همدردی خرده‌بورژوازی شهری را (به خصوص در قشرهای کسبه و پیشه‌وران) به خود جلب می‌کند با رشد و تکامل نظام سرمایه‌داری وابسته محکوم به شکست است.

۳) مستغلات‌داران کوچک، بنکدارها، صرافان، مسافرخانه‌داران، وابستگان بورژوازی تجاری ملی‌اند که عینا در معرض رقابت و فشار خردکننده‌ی بورژوازی وابسته بزرگ قرار دارند.

۴) صاحبان مزارع کوچک مکانیزه یا نیمه‌مکانیزه که در مقیاس‌های کوچک تولید کرده و با رشد سازمان‌های کشاورزی بزرگ و شرکت‌های کشت و صنعت و مجتمع‌های گوشت و لبنیات زیر فشار شدید سرمایه‌های بزرگ وابسته قرار می‌گیرند، سرنوشتی بهتر از دیگر بقایای بورژوازی ملی ندارند.

نظری کلی به بقایای بورژوازی ملی نشان می‌دهد که این بقایا اولا از نظر سرمایه اهمیت کمتری دارد ثانیا این بخش از بورژوازی موقعیت خود را در تولید و روابط اقتصادی به میزان زیاد از دست داده و به عنوان قشری رو به زوال به حساب می‌اید. همان‌طور که گفته شد بقایای بورژوازی ملی با قشرهائی از خرده‌بورژوازی (عمدتا در شهر و ندرتا در روستا) پیوند دارد. پیشه‌وران و کسبه شهرهای کوچک مشخص‌ترین این قشرها را تشکیل می‌دهند. بخشی از بازار تهران و شهرهای بزرگ نیز جلوه‌ئی از این پیوند را نمودار می‌سازد. تضاد بقایای بورژوازی ملی و قشرهای وابسته به ان با بورژوازی وابسته و امپریالیسم حامی ان، از جمله تضادهائی است که در حال حاضر نیروهائی را برای جنبش فراهم می آورد. این نیروها در کنار نیروهای خرده‌بورژوازی شهری (مثل کارمندان و روشنفکران) یک جریان ملی ضدامپریالیستی را به وجود می آورد. در باره ایدئولوژی این جریان ملی باید به نکات زیر توجه داشت. در حالی که بورژوازی ملی طی دو دهه گذشته تحلیل رفته و کانالیزه شده است و بقایای ان از موقعیت اقتصادی و اجتماعی مهمی برخوردار نیست، ایدئولوژی بورژوازی ملی طی قریب یک‌صدسال در جامعه ریشه دوانیده و به صورت تمایلات و افکار ناسیونالیستی مذهبی با محتوای ضدامپریالیستی و ضداستبدادی جریان‌های مختلف سیاسی را در ادوار مختلف به وجود آورده است. کم بها دادن به این امر تاریخی در قشرهای خرده‌بورژوازی خطای جبران‌ناپذیر است. انحلال و ضعف بورژوازی ملی به معنی خاتمه یافتن نقش ایدئولوژی ان در جامعه نیست. قشرهای خرده‌بورژوازی با احساسی آگاه یا ناآگاه پایان رسالت تاریخی بورژوازی ملی، عملا میزبانی ایدئولوژی آن را به عهده گرفته با بهره‌گیری از ایدئولوژی طبقه کارگر ان را به صورت یک ایدئولوژی تلفیقی جان‌دار به کار می‌گیرد. نیروهای پیشرو بقایای بورژوازی ملی و خرده‌بورژوازی درحالی که اساسا متکی به این نیروها هستند در صدد جلب حمایت و به دست گرفتن طبقات

زحمتکش بر می‌آیند. تفاوت عمده و تاریخی نیروهای طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان با نیروهای یاد شده بورژوازی ملی و خرده بورژوازی در حال حاضر چنین است که این نیروها با رشد نظام سرمایه‌داری وابسته رشد می‌کنند، حال آن‌که نیروهای بورژوازی ملی و متحدان آن در حال زوال‌اند جنبش انقلابی در حالی که نباید نیروهای بورژوازی ملی و متحد آن را در حال حاضر کم‌بها دهد و از آن غافل بماند، باید استراتژی خود را مبتنی بر بسیج نیروهای انقلابی رشدیابنده قرار دهد. اشتباه در این زمینه موجب در پیش گرفتن یک مشی غیرانقلابی و اعمال تاکتیک‌های بازدارنده خواهد شد. تاکتیک‌های جنبش انقلابی نمی‌تواند فقط بازگوکننده نفرت و خشم طبقه یا فشرهائی باشد که بر اثر رشد نظام سرمایه‌داری وابسته به حال زوال قرار گرفته‌اند. این تاکتیک‌ها باید بر اساس استراتژی انقلابی، معطوف به بسیج نیروهای انقلابی رشدیابنده بوده، نیروهای خرده‌بورژوازی و بقایای بورژوازی ملی را در چنین مسیری کانالیزه کند. اعمال رهبری انقلابی طبقه کارگر در شرایط حاضر جز این مفهومی ندارد.

بخش مهمی از خرده‌بورژوای شهری که وجود آن‌ها ناشی از نظام حاکم اقتصادی اجتماعی است. مثلا اصناف، روشنفکران، کارمندان بخش دولتی و بخش خصوصی صنایع و بازرگانی و خدمات که به موازات رشد نظام موجود رشد می‌یابند، نیروهائی هستند که همراه با قشرهای یاد شده در کنار زحمتکشان شهر و ده مبارزه کرده در انقلاب زیر رهبری طبقه کارگر شرکت می‌جویند. در فصل‌های آینده به موقع خود به طور مشروح به بررسی نیروهای انقلاب و کمیت و کیفیت انها خواهیم پرداخت.

فصل سوم

نقش اقتصادی دولت و نقش نفت و صنایع وابسته به آن در نظام سرمایه‌داری وابسته ایران

در بررسی‌های گذشته دیدیم که بورژوازی کمپرادور ایران در حالی که طی بیست سال اخیر (و به خصوص طی دهه اخیر) رشد چشم‌گیری کرده از ضعف جدی نیز برخوردار است. این ضعف در وابستگی ان به انحصارات امپریالیستی نیست زیرا که این ویژگی عمده و به اصطلاح خصلت ذاتی ان است. ضعف بورژوازی کمپرادور که ناشی از عقب‌ماندگی نظام تولیدی جامعه (که اساسا بر اثر سلطه‌ی استعمار و ادامه استعمار نو به وجود آمده) است موجب می‌شود که دولت به مثابه نماینده بورژوازی کمپرادور و متحد امپریالیست‌های خارجی از منابع اقتصادی و کلیه امکانات سیاسی و اقتصادی خود برای تقویت بورژوازی کمپرادور و به طور صحیح‌تر گفته شود، برای تکمیل نظام سرمایه‌داری وابسته ایران بی‌دریغ استفاده کند.

ضعف تاریخی بورژوازی در ایران (مانند همه‌ی کشورهای استعمارزده) موجب افزایش نقش دولت در ایجاد اداره طرح‌های اقتصادی و عمرانی می‌گردد. خصلت وابستگی که نظام اجتماعی ـ اقتصادی و رژیم سیاسی را در بر می‌گیرد موجب می‌شود که این نقش دولت نیز در چارچوب عمومی این وابستگی عمل کرده در مجموع از

آن فراتر نرود. معذالک این نقش ویژگی‌هائی دارد که ما را بر آن می‌دارد بررسی مختصری از آن به عمل آوریم.
در صفحات گذشته دیدیم که دولت چگونه با سرمایه‌گذاری در برنامه‌های عمرانی مثل سدسازی، راه‌سازی و مانند آان زمینه رشد بورژوازی وابسته را فراهم می‌سازد. در مورد این فعالیت‌ها که بهره‌برداری از آن‌ها توسط بورژوازی (بخش خصوصی) انجام می‌گیرد قاعدتا باید بخش خصوصی سرمایه‌گذاری کند ولی ضعف بورژوازی وابسته چنین امکانی را به او نمی‌دهد در نتیجه برخلاف کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری دولت بار سنگین سرمایه‌گذاری در این طرح‌ها را به عهده می‌گیرد و به کمک بورژوازی می‌شتابد.
در مورد پرداخت وام‌های سنگین دولتی به بخش خصوصی و واگذاری منابع طبیعی (ارضی و تحت‌الارضی) به بورژوازی کمپرادور در بحث‌های گذشته نمونه‌هائی بیان شد. در این فصل طرح‌های صنعتی و بازرگانی دولت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱) ماهیت صنایع دولتی و نقش آن در نظام موجود
سرمایه‌گذاری مستقل دولت (در مقابل سرمایه‌گذاری مشترک: انحصارات خارجی) در رشته‌های صنعتی و معدنی عموما این ویژگی را دارد که ماهیت مصرفی نداشته باشد. این صنایع کالاهای سرمایه‌ای و کالاهای واسطه تولید می‌کند. کالاهای سرمایه‌ای عمدتا وسایل تولید است مانند ماشین‌الات، کارخانه‌ها و مانند ان، و کالاهای واسطه کالاهائی است که در تولید کالاهای مصرفی به کار می‌رود مثل مواد اولیه، مواد سوخت و انرژی (نفت، گاز و برق) و مانند آن. این ویژگی موجب می‌شود که بخش خصوصی کنترل نهایی تولید را در مرحله توزیع به عهده داشته باشد. به عبارت دیگر بورژوازی است که از این کالاهای سرمایه‌ای و واسطه استفاده کرده و منافع عمده‌ای می‌برد. رابطه‌ی بخش دولتی صنایع و بخش خصوصی به سود بخش خصوصی تنظیم شده به‌طوری که از این سرمایه‌گذاری عظیم دولت سود قابل توجهی نمی‌برد و در اغلب موارد زیان نیز می‌دهد. در عوض بورژوازی بی آن که سرمایه‌گذاری عظیمی کرده باشد (همان‌طور که گفته شد ضعف بورژوازی او را قادر به این سرمایه‌گذاری نکرده است) از این سرمایه عمومی یا ملی حداکثر بهره‌برداری را می‌کند.
در این اصل موارد استثنائی یافت می‌شود. مثل کارخانه دخانیات که کالای مصرفی تولید می‌کند، و سالیانه مبلغ گزافی به عنوان سود به خزانه دولت می‌ریزد. حال‌آن‌که ماهیت واقعی این "سود" مالیات غیرمستقیم است.
همچنین ضعف تاریخی بورژوازی باعث شده که دولت پاره‌ای خدمات و یا تولید کالائی که نقش خدمات اجتماعی را دارد به عهده بگیرد. مثلا راه آهن دولتی است و یا مقدار قابل‌توجهی از برق تولیدی مستقیما توسط بنگاه دولتی به دست مصرف کننده می‌رسد. (مثلا برای مصارف خانگی)؛ نفت و مشتقات آن نیز اساسا توسط دولت به فروش می‌رسد. معذالک طی سال‌های اخیر دولت کوشش کرده پاره‌ای از خدمات را به بخش خصوصی واگذار کند مثل بیمارستان‌ها و امور بهداشتی و مدارس و امور آموزش و پرورش را طرح‌هائی نیز برای واگذاری راه آهن و حتی راه‌سازی با سرمایه خصوصی در میان است. صرف‌نظر از این موارد مشی عمومی

دولت در مورد صنایع و برنامه‌های سنگین عمرانی همان‌ست که گفته شد. از این راه سرمایه‌گذاری عمومی مورد بهره‌برداری سرمایه‌های خصوصی شده و به رشد سریع بورژوازی فعلی ایران (که اساسا خصلت کمپرادوری دارد) کمک می‌کند.
نمونه‌هائی که این مشی را اثبات می‌کند زیاد است از جمله آن‌ها واگذاری کارخانه‌های دولتی صنایع مصرفی به بخش خصوصی است. مثل کارخانه روغن‌کشی ورامین و رودبار و کارخانه‌های قند از جمله کارخانه قند کرج.

صنایع دولتی اساسا به سه دسته تقسیم می‌شود:
صنایعی که در چند دهه قبل وجود داشته مثل دخانیات، راه آهن، صنایع نظامی و صنایعی که با کمک کشورهای سوسیالیستی با سرمایه صددرصد دولت ایجاد شده که در مالکیت کامل دولت است، مثل ذوب آهن اصفهان یا ماشین‌سازی اراک و تبریز و صنایعی که با سرمایه‌گذاری و مشارکت شرکت‌های خارجی به وجود آمده مثل پتروشیمی، کارخانه الومینیم، معادن مس سرچشمه.

۱) در باره دسته اول، یعنی صنایع دولتی قبلا اشاره شده است.
این صنایع در زمانی به وجود امد که بورژوازی کمپرادور صنعتی در ایران وجود نداشت و صنایع بخش خصوصی اساسا خصلت ملی داشت. دولت نیز در این دوره کارخانه‌هائی به وجود اورد که در ان شرایط به ثبات اقتصادی کمک کرده و اقتصاد ایران را تا حدودی از اقتصاد بحرانی جهان جدا می‌کرد صنایع دوره رضاشاه این خصوصیت را دارد. طی سال‌های ۲۰ تا ۳۲ نیز دولت به نحو ضعیف‌تری این سیاست را دنبال کرد و چند کارخانه که کالاهای مصرفی تولید می‌کردند به وجود آورد، (مثل روغن‌کشی ورامین و چیت‌سازی تهران) ولی در دهه اخیر و به ویژه در دهه ۴۱ ـ ۵۰ این سیاست کاملا کنار گذاشته شده است.

۲) صنایع دولتی که با کمک کشوهای سوسیالیستی ایجاد می‌شود.
روابط اقتصادی ایران با شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی در خور توجه و تجزیه و تحلیل است. این روابط طی دهه اخیر به سرعت گسترش یافته است. از انجا که رابطه‌ی بازرگانی ایران با این کشورها بر اساس پایاپای (تهاتری) است. بنابراین بین فعالیت‌های صنعتی و روابط بازرگانی ارتباط و بستگی زیادی وجود دارد، و در اینجا بیشتر جنبه صنعتی این فعالیت‌ها و روابط مورد بحث است. و جنبه بازرگانی در مبحث بعد بررسی خواهد شد.
جنبه‌های مختلف این فعالیت‌ها به شرح زیر است:
الف) اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی به صورت وام دولتی، ماشین‌آلات و خدمات فنی لازم برای ایجاد صنایع سنگین و طرح‌های صنعتی عمرانی را تامین می‌کند. معمولا بهره این وام‌ها اندک و در حدود ۲/۵٪ است (در این میان وامی که شوروی برای طرح لوله گاز در اختیار ایران قرارداد حالتی استثنائی دارد) و از این نظر که ماشین‌آلات و کالای صنعتی مصرف شده در این طرح از غرب تهیه شده است بهره این وام به نرخ‌های بین‌المللی نزدیک است.

برنامه عمومی این سرمایه‌گذاری ایجاد صنایع سرمایه‌ای است. ذوب آهن اصفهان، ماشین‌سازی اراک و ماشین‌سازی تبریز چنین خصوصیتی دارند. در این طرح‌ها این کشورها اقلام بزرگ کالای صنعتی سنگینی به ایران صادر می‌کنند و در ازای آن مواد اولیه، انرژی محصولات کشاورزی و دامی صنعتی و خوراکی دریافت می‌کنند.

ب) دولت ایران با این سرمایه‌گذاری‌ها ضعف صنایع مونتاژ را که وابسته به انحصارات غرب و مهم‌ترین رشته صنعتی حاضر است تا حدودی جبران می‌کند. تولیدات این صنایع با توجه به رشد صنایع قبل در حال حاضر رقیبی برای انها به حسآب نمی‌آید و با سیاست اقتصادی انحصارات جهانی در ایران مغایرت نداشته برای انها قابل تحمل است.

این سرمایه‌گذاری‌ها در رشته‌های زیر انجام می‌گیرد : ذوب آهن، ماشین‌سازی، سدسازی، سیلوسازی، و در آینده کاغذسازی، خانه‌سازی (کارخانه خانه‌سازی)، کشت و صنعت و مجتمع گوشت و شیر، استخراج معادن و گاز طبیعی، شیلات و مانند انها. ما در زیر مهم‌ترین پروژه این فعالیت‌ها را که ذوب آهن اصفهان است مختصرا مورد بررسی قرار می‌دهیم.

ذوب آهن اصفهان

از اوائل قرن، بورژوازی ایران متوجه اهمیت ذوب آهن شد. ولی اولین بار در زمان رضاخان، طرح ایجاد ذوب آهن به میان آمد و با کارخانه‌های المان (کروپ) مذاکراتی در این زمینه آغاز شد و سرانجام این طرح در کرج پیاده شد و عملیات ساختمانی برای ان آغاز گردید. آلمانی‌ها که با انگلستان در رقابت بودند ظاهرا خود را آماده ایجاد ذوب آهن کرده بودند، ولی واقعا در این مورد تحقیقات اساسی و بررسی کافی نشده بود. با دمیدن طلیعه‌ی جنگ جهانی دوم اجرای این طرح معوق ماند. (در بین مردم شایع شده بود که انگلستان مانع رسیدن کارخانه ذوب آهن از آلمان به ایران شده است). در سال چهل مجددا گفتگوی ذوب آهن به میان آمد. صنعتی که در اوائل قرن در پروسه رشد بورژوازی ایران می‌توانست نقش واقعی استراتژیک داشته باشد. اینک با فاصله عظیمی که بین صنایع پیشرفته غرب و شرق استعمارزده به وجود آمده بود فاقد آن اهمیت تاریخی بود. ولی توده‌ها به این دگرگونی موقعیت آگاهی نداشتند و ذوب آهن هم‌چنان یک ارزوی ملی محسوب می‌شد. معذالک صنایع غرب هنوز ترجیح می‌دادند که بیشتر وقت‌گذرانی کنند. این صنایع در حالی که در هند ذوب آهن‌های متعددی به وجود آمده بود ترجیح می‌دادند که ایران را بیشتر منتظر بگذراند.

تفاوت اصلی موقعیت ذوب آهن طی نیم قرن از این قرار بود که دیگر تولید کالای واسطه‌ای چون آهن و فولاد برای صدور ان به بازارهای شرق فعالیت سودمندی محسوب نمی‌شد. منابع اولیه این کالا در غرب می‌بایست برای آینده حفظ شود. ورود این مواد اولیه (سنگ آهن و زغال‌سنگ) از کشورهای استعمارزده و بازگرداندن کالاهای سنگین و ارزان قیمتی چون آهن و فولاد به این کشورها سود قابل توجهی نداشت انحصارچیان کشورهای امپریالیستی پس از جنگ جهانی دوم استراتژی خود را سرمایه‌گذاری در کشورهای

استعمارزده برای این قبیل صنایع و صدور کالاهای صنعتی پیچیده سبک و گران‌قیمت قرار داده بودند. این سیاست طی دهه اخیر در بسیاری از کشورها اعمال شد. در حالی که غرب از صدور آهن (به انواع مختلف) حداکثر به میزان ۵۰۰ هزار تن می‌توانست مبلغی در حدود ۶۰ میلیون دلار دریافت کند. در حال حاضر با صدور کالاهای صنعتی پیچیده‌ئی مثل ماشین‌الات هواپیمای مسافری و جنگی، موتور و مانند ان می‌تواند مبلغ هنگفتی دریافت کند. مثلا بهای یک هواپیمای سوپرنیک که ایران قصد خرید چندتای ان را دارد به تنهائی حدود شصت میلیون دلار است. غرب امپریالیست می‌تواند بهای پانصد هزار تن آهن و فولاد را (به صورت کالای واسطه) در یک قلم هواپیمای مسافری از ایران دریافت کند. به این ترتیب منابع نیروی کار و کارگران کشورهای متروپل به گران‌ترین قیمت ممکن در شرق فروخته می‌شود.به این ترتیب به صرفه است که این قبیل کالاهای واسطه در خود کشورهای استعمارزده با سرمایه مشترک یا خالص خارجی تولید شود. در اینجا منابع فراوان است (و اگر هم فراوان نباشد زیانی به امپریالیست‌ها نمی‌رسد، زیرا آینده این ملت‌ها مسئولیتی برای انان ایجاد نمی‌کند) و کارگر ارزان، بهتر از این نمی‌شود که این منابع و نیروی کار مورد استفاده قرار گیرد ونه فقط بازار داخلی را اشباع کند بلکه توسط انحصارات به دیگر بازارها از جمله خود کشورهای متروپل صادر شود. این نحوه‌ی عمل قبلا در امریکای لاتین نتایج درخشانی به بار آورده است، ونزوئلا و کلمبیا هر دو تولیدکنندگان بزرگ فولاد بودند. در سال‌های جنگ جهانی دوم ونزوئلا تا حدود ده میلیون تن فولاد تولید کرد (و البته پس از جنگ با بحران عظیمی روبرو شد) این پروسه را در رابطه انحصارات غربی بررسی خواهیم کرد.

در چنین شرایطی در پرتو حسن رابطه با شوروی، دولت ایران در سال ۴۴ مذاکرات را به نتیجه رساند و در حالی که، قبلا صحبت از ایجاد ذوب آهن با مشارکت شرکت‌های غربی و یا همکاری فنی و صنعتی آن‌ها بود، قرار شد شوروی ایجاد این صنعت را به عهده بگیرد. طرح اولیه‌ی کارخانه ظرفیت ان را حدود ششصد هزار تن تعیین کرده بود. سرمایه‌گذاری شوروی به صورت وام حدود سیصد میلیون دلار می‌شد که پس از شروع بهره‌برداری طی ۱۵ سال به صورت کالاهای موردنیاز شوروی به خصوص گاز طبیعی بازپرداخت می‌گردید.

ساختمان کارخانه از سال ۱۳۴۶ آغاز شد و در سال ۱۳۵۰ تولید آهن در این واحد شروع شد. در مذاکرات بعدی طی ساختن کارخانه قرار شد ظرفیت آن به ۱/۹ میلیون تن برسد. بنابراین طرح می‌بایست کلیه آهن و فولاد مورد مصرف ساختمانی از این واحد تامین می‌شده و تا سال ۱۳۵۶ احتیاجات ورق آهن مصرفی در صنایع که حدود ۴۵٪ درصد کل مصرف را تشکیل می‌دهد مثل گذشته از خارج وارد شود.

هزینه‌های ساختمانی، آب‌رسانی و راه‌سازی و مانند آن توسط دولت ایران تامین شده است. خدمات فنی اساسی در ساختمان کارخانه و استخراج معادن توسط شوروی تامین گردیده است.

آخرین مذاکرات ایران و شوروی ظرفیت نهائی کارخانه اصفهان را به ۴ میلیون تن افزایش داده است. بنابر پیش‌بینی، با این توسعه باید ایران از ورود آهن از خارج کاملا بی‌نیاز گردد. در جنب ذوب آهن بعدها باید صنایع سنگین ایجاد شود برای گسترش کارخانه، شوروی باید پیش از ۱۵ میلیون دلار وام تازه در اختیار ایران قرار دهد.

هنگام امضای قرارداد ذوب آهن، قرارداد فروش گاز به شوروی نیز منعقد شد به موجب این قرارداد گاز طبیعی جنوب ایران از طریق شاه لوله‌ی سراسری به آستارا رسیده، تحویل شوروی می‌گردد. هزینه ایجاد لوله ۷۵۰ میلیون دلار برآورد شده که قسمتی از ان به صورت وام از شوروی دریافت می‌گردد. تجهیزات و کالاهای موردنیاز برای این طرح از اروپا وارد شده و زیر نظر شرکت‌های فنی خارجی اجرا شده است. ظرفیت گازرسانی و در وهله‌ی اول، هزار میلیون فوت مکعب در روز است و در وهله‌ی دوم ظرفیت ان ۱۶۵۰ میلیون فوت مکعب در روز خواهد رسید. طی سال ۱۹۷۱ (۵۰ ـ ۴۹) جمعا ۵۶۲۳ میلیون متر مکعب گاز به شوروی صادر شد به مبلغ حدود ۴۰ میلیون دلار.

در سال ۱۹۷۲ صادرات گاز به شوروی بالغ بر ۶۰ میلیون دلار شد که در سال‌های آینده به سرعت افزایش خواهد یافت.

نرخ فروش گاز برای هر هزار متر مکعب ۶/۶۰ دلار براورد شده و نوسان قیمت تا کمتر از ۳۰ درصد در بازار بین‌المللی روی این قیمت اثر نخواهد گذاشت. از ۳۰٪ بیشتر با مذاکره طرفین توافق خواهد شد. این قیمت از قیمت فروش گاز ارزان‌تر است. در مقابل بهای ماشین‌الات شوروی در ذوب آهن نیز مبلغ قابل توجهی بر قیمت مشابه غرب امتیاز دارد. (اخیرا شوروی و کشورهای سوسیالیستی با کاهش قیمت ماشین‌الات با غرب رقابت می‌کنند و مهم‌تر از قیمت ماشین‌الات، دستمزد کارشناسان فنی است که این دو عامل طرح‌های صنعتی را به نحو مؤثری ارزان‌تر از صنایع غرب می‌سازد).

به این ترتیب دولت ایران از طریق صدور گاز وام شوروی را مستهلک می‌سازد. البته صدور گاز تا چند سال صرف بازگرداندن سرمایه دولت در خط لوله‌ی گاز که به تنهائی بیش از هزینه‌ی ذوب آهن است. خواهد شد. از این شاه لوله برای گازرسانی در داخل استفاده می‌شود و شبکه گاز در شهرهای سر راه ایجاد می‌گردد. در سال ۱۹۷۲ حدود هزار میلیون متر مکعب گاز طبیعی در داخل، توسط این خط توزیع شده و در همین مدت حدود هشت هزار میلیون متر مکعب گاز به شوروی صادر شده است.

حال باید دید که این معامله چه مغایرتی با سیاست کشورهای امپریالیستی در ایران دارد.

اولا ـ تولیدات ذوب آهن در شرایط حاضر و تا دهه آینده نقش اساسی در صنایع وابسته ایران بازی نخواهد کرد. این تولیدات ورود فولاد خارجی را محدود خواهد کرد و این با توجه به توضیحاتی که قبلا داده شد مغایرتی با سیاست امپریالیست‌ها در ایران ندارد.

ثانیا ـ صدور گاز ایران در بازاری مصرف می‌شود که بازار کارتل‌های غربی به حساب نمی‌آید. صدور گاز و نفت شوروی به اروپا در سال‌های آینده کاهش یافته و به صفر خواهد رسید. (در حال حاضر شوروی به نوبت خود فروشنده‌ی گاز به اروپای شرقی و حتی به اروپای غربی است ولی در دهه‌ی آینده نیازهای خود شوروی و حفظ آینده‌ی منابع ان امکان صدور گاز و نفت را به خارج از شوروی بسیار محدود خواهد کرد). بنابراین صدور گاز به شوروی به منافع غرب در بازارهای جهانی آسیب نمی‌رساند.

ثالثا ـ تولیدات ذوب آهن و دیگر صنایع سنگین مشابه آن مورد مصرف بخش خصوصی بوده و توسط بورژوازی کمپرادور به صورت کالای مصرفی در خواهد آمد، (چه در ساختمان و چه در صنایع) و از این حیث دولت جانشین بخش خصوصی نمی‌شود و به نظام سرمایه‌داری وابسته ایران آسیبی نمی‌رساند. به این ترتیب این سرمایه‌گذاری عظیم از خزانه ملت مانند موارد مشابه آن مورد بهره‌برداری بورژوازی قرار می‌گیرد و موجب رشد و تقویت آن می‌گردد.

در اینجا به طور مختصر به کارخانه ماشین‌سازی اراک و کارخانه ماشین‌سازی و تراکتورسازی تبریز اشاره می‌کنیم.

ماشین‌سازی اراک

ماشین‌سازی اراک با وام و کمک فنی شوروی با سرمایه حدود ۵/۹ میلیارد ریال ایجاد شده و سالیانه سی هزار تن ماشین‌الات مثل دیگ بخار، جراثقال تسمه نقاله و ماشین‌های کشاورزی تولید می‌کند.

ماشین‌سازی تبریز

ماشین‌سازی تبریز با وام و کمک فنی چکسلواکی (کارخانه اشکودا) با سرمایه‌ای حدود ۷۵ میلیون دلار (۵/۶ میلیارد ریال) ایجاد شده و ماشین مته و سنگ‌زنی، ماشین‌تراش، دیزل کوچک، الکتروموتور، کمپرسور و مانند ان تولید خواهد کرد.

در حال حاضر قسمت‌های حساس و دقیق این ماشین‌آلات از خارج وارد می‌شود ولی به تدریج باید در خود کارخانه تهیه شود. مشکل اصلی این کارخانه بالا بردن کیفیت تولید به سطحی است که بتواند با مشابه خارجی آن رقابت کند.

کارخانه تراکتورسازی تبریز که با وام و کمک فنی رومانی ایجاد شده وضع متفاوتی دارد. برنامه گسترش این مؤسسه صنعتی از مونتاژ سالیانه پنج هزار تراکتور ساخت رومانی شروع می‌شود و تا ساختن سالیانه ده هزار تراکتور پیش می‌رود. در حال حاضر این کارخانه فقط به امر مونتاژ اشتغال دارد و از این نظر با صنایع دیگری که با کمک کشورهای سوسیالیستی ایجاد شده تفاوت کیفی دارد. با تکامل ذوب آهن ایران، این کارخانه باید مستقلا به تولید تراکتور و دیگر ماشین‌های کشاورزی مبادرت کند.

در حال حاضر کالاهای سرمایه‌ای (ماشین‌الات) و خدمات فنی مربوط به انها مهم‌ترین اقلام واردات کشورهای سوسیالیستی به ایران را تشکیل می‌دهد. وام‌هائی که در پروژه‌های دیگر مثل سدسازی، سیلوسازی (و در آینده در پروژه‌های مهم‌تری که قبلا یاد شد). و مانند آن در اختیار دولت گذاشته می‌شود که باید با صادرات ایران به این کشورها جبران گردد. علاوه بر این مقادیری کالای واسطه مصرفی مثل آهن، سیمان، موادشیمیائی، قند و شکر و کاغذ و مانند آن از این کشورها وارد می‌شود. تاکنون یک قلم بزرگ ۱۱۰ میلیون دلاری ماشین‌های نظامی و اسلحه و مهمات از شوروی خریداری شده که طی چند سال به ایران تحویل داده می‌شود. در مقابل همه این‌ها ایران باید کالاهای سنتی مثل پنبه، خشکبار، پوست، روده و مواد معدنی مثل سنگ‌های فلزات، گاز و نفت

و کالاهای مصرفی صنعتی مثل کفش، کشباف و تریکو اتوبوس و یخچال و غیره به شوروی و دیگر کشورها صادر کند. بر اثر ورود کالاهای سنگین طی سال‌های اخیر و اختلاف فاحش در موازنه لازم است طی چند سال آینده در مقابل ۲۸۰ میلیون دلار کالای وارداتی از شوروی، ایران ۷۲۰ میلیون دلار به این کشور کالا صادر کند.

تحلیل روابط اقتصادی ایران با شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی نتایج زیر را به دست می‌دهد.

۱) سرمایه‌گذاری کشورهای سوسیالیستی چنانچه با کیفیت فعلی ادامه یآبد می‌تواند در زیرسازی صنعتی ایران مؤثر باشد. این نوع سرمایه‌گذاری در یک کشور آزاد می‌تواند مورد استقبال قرار گیرد. ولی در ایران در مقابل گسترش و رشد غول‌آسای سرمایه‌گذاری‌های امپریالیستی که هر روز وابستگی ایران را افزایش می‌دهد نمی‌تواند به استقلال اقتصادی ایران منجر گردد.

۲) این سرمایه‌گذاری‌ها نمی‌تواند به رشد بخش خصوصی کمک مؤثر کرده و مسیر تکامل صنعتی ایران را به زیان بورژوازی کمپرادور دگرگون سازد. به عبارت دیگر این سرمایه‌گذاری‌ها مانند دیگر سرمایه‌گذاری‌های دولتی توسط بخش خصوصی بهره‌برداری شده و به رشد بورژوازی کمپرادور کمک می‌کند.

۳) با صدور مواد اولیه و انرژی از ایران نیازهای روزافزون شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی برطرف می‌شود. صدور کالاهای صنعتی مصرفی ایران به این کشورها مستقیما به رشد صنایع وابسته ایران کمک کرد در حقیقت از این راه صنایع غرب بازار تازه‌ای در کشورهای سوسیالیستی پیدا می‌کنند. در این میان بورژوازی کمپرادور ایران سهم دلالی و سرمایه‌گذاری خود را می‌برد. بررسی این روابط نشان می‌دهد که مناسبات زیر در آن عمل می‌کند.

الف) ایران به غرب نفت و دیگر مواد اولیه و نیمه‌پرورده را می‌دهد.

ب) غرب به شوروی و بلوک سوسیالیستی کالاهای مصرفی می‌دهد.

ج) کشورهای سوسیالیستی به ایران ماشین‌آلات می‌دهد.

د) بورژوازی ایران مبلغ مهمی سود می‌برد و به سرمایه خود می‌افزاید. در حقیقت این سود از منابع طبیعی داخلی و صدور آن به غرب حاصل می‌گردد.

۴) از طریق صدور کالاهای سنتی صادراتی به این کشورها سرمایه‌داری کوچک و بخشی از خرده‌بورژوازی حق ادامه حیات می‌یابد. فشاری که از جانب سرمایه‌گذاری خارج و رشد بورژوازی وابسته به بقایای بورژوازی ملی و سرمایه کوچک و خرده‌بورژوازی وارد می‌آید، این قشرها را با خطر ورشکستگی و نابودی روبرو می‌سازد در حال حاضر پیش از آن‌که ورشکستگی قشرها برای دستگاه حاکمه مساله اقتصادی ایجاد کند مشکلات اجتماعی ایجاد خواهد کرد. کشورهای سوسیالیستی بهترین خریدار کالاهای سنتی ایران هستند و در ادامه حیات قشرهایی که به تولید این کالاها اشتغال دارند نقش مؤثری دارند. بازرگانی ایران با کشورهای سرمایه‌داری غرب بازار مناسبی برای صادرات غیرنفتی ایران به وجود نمی آورد و برای جبران عدم توازن بازرگانی پایاپای با شرق ضروری است.

۵) کشورهای سوسیالیستی برای خرید کالاهای صنعتی مصرفی از غرب باید ارز بپردازند. غرب خریدار خوبی برای کالاهای صنعتی شوروی نیست و به خصوص به ماشین‌الات انها نیازی ندارد. برای شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی کاملا صرف می‌کند که نوع نامرغوب‌تر این کالاها را (به سبب مونتاژ و عقب‌ماندگی صنعتی و فنی این کالاها از نوع اصلی خود که در کشورهای متروپل تهیه می‌شوند، نامرغوب‌ترند) در ازای صدور کالاهای صنعتی خود به دست آورد.

۶) کشورهای سوسیالیستی در مقابل صدور کالاهای صنعتی به ایران، مقدار زیادی مواد اولیه صنعتی و انرژی (گاز و نفت) دریافت می‌کند با توجه به نابرابری در قیمت‌گذاری این کالاها در بازار جهانی به زیان کشورهای وابسته، کشورهای سوسیالیستی از این معامله سود می‌برند امتیاز قیمت ماشین‌آلات و وام‌های کشورهای سوسیالیستی در حال حاضر نمی‌تواند این نابرابری را تماما جبران کند.

۷) گسترش روابط ایران با کشورهای سوسیالیستی عملا به تثبیت موقعیت رژیم کمک می‌کند، نه فقط این روابط به ثبات اقتصادی رژیم کمک می‌کند بلکه به معنای تایید ضمنی رژیم و گاه تایید سریع و مستقیما رژیم تلقی می‌شود. رژیم ترجیح می‌دهد به جای برخوردهای تبلیغاتی و سیاسی با شوروی از مزایای سیاسی رابطه و همکاری اقتصادی و فنی بهره‌مند گردد.

۸) گسترش روابط اقتصادی ایران با کشورهای سوسیالیستی (که اخیرا پس از ایجاد رابطه با چین توده‌ای با این دولت نیز می‌تواند به سرعت افزایش یابد) در مقایسه با عواملی که وابستگی ایران با انحصارات جهانی امپریالیستی را تضمین می‌کند همواره نسبت ثابتی را خواهد داشت به این معنی که این روابط نمی‌تواند از مرزهای مشخص بگذرد و به وابستگی اقتصادی (و در نتیجه سیاسی و نظامی) ایران به کشورهای امپریالیستی غلبه کند.

۳) صنایع دولتی با مشارکت انحصارات امپریالیستی

بخش دیگر صنایع دولتی، صنایعی است که با مشارکت بخش خصوصی است. رشته‌های محدودی برای این بخش می‌ماند صرف‌نظر از نفت این رشته عبارت از استخراج و تصفیه فلزات مثل صنایع مس کرمان که قبلا مورد بحث قرار گرفت کارخانه آلومینیم و چند طرح کم‌اهمیت‌تر مهم‌ترین رشته‌ای که در آینده جدا از نفت و مشتقات ان از طریق مشارکت دولت با شرکت‌های غربی گسترش خواهد یافت استخراج مس و تولید فولاد است قبلا گفتیم که بنا به طرح‌های موجود در دهه آینده صدور مس سالانه به هزارمیلیون دلار خواهد رسید. با ایجاد کارخانه ذوب آهن گازی که حدود ۴۰۰ میلیون دلار در ان سرمایه‌گذاری خواهد شد تا ۷/۵ میلیون تن فولاد برای صادرات تولید خواهد کرد. (در مرحله اول ظرفیت کارخانه حدود یک میلیون تن خواهد بود و طی ده سال به ۷/۵ میلیون تن باید برسد.) به این ترتیب می‌بینیم که انحصارات امپریالیستی برای دیگر منابع ایران کیسه‌های بزرگی دوخته‌اند و هدف به دست اوردن ده هزار میلیون دلار ارز خارجی در پایان دهه حاضر از چه راه‌هایی تحقق خواهد یافت؟ برای‌این‌که این تولیدات عظیم از قبل بازار فروش داشته باشد باید انحصارات

جهانی در آن سرمایه‌گذاری کرده بر تولید و صدور کنترل کامل داشته باشند. همان‌طور که قبلا ذکر شد سرمایه‌گذاران خارجی و برنامه‌های عمرانی نیز به صورت مستقیم و غیرمستقیم (به صورت وام) شرکت می‌کنند طرح عمران دشت قزوین که اعتبار آن از طریق بانک‌های امریکائی تامین شد نمونه‌ای از همکاری دولت و سرمایه‌داران خارجی در این طرح‌هاست. نکته جالب در این طرح تاکید بر نظارت مستشاران اسرائیلی بر اجرای آن است که در واقع به شرط پرداخت وام بوده است، بنابراین توافق اسرائیل و امریکا کمک‌ها و وام‌های امریکا در زمینه‌ی امور عمرانی و به خصوص کشاورزی توسط دولت اسرائیل و یا زیر نظارت این دولت در افریقا و خاورمیانه پرداخت و خرج خواهد شد، وام‌های عمرانی خارجی اساسا زیر نظر شرکت‌های خارجی مصرف شده و از این نظر مبلغ مهمی از ان به صورت پرداخت بهای خدمات بسیار گزاف کارشناسان خارجی و بدتر از ان از طریق حیف و میل‌ها و سوءاستفاده‌های هنگفت این شرکت‌ها (مانند شرکت جان مولم) به منبع اصلی باز می‌گردد و اصل و فرع وام از منابع کشور پرداخت می‌شود. اغلب این طرح‌ها مستقیما در جهت افزایش منافع و گسترش نفوذ اقتصادی انحصارات خارجی و سرمایه‌های داخلی وابسته به انها اجرا می‌گردد. از این بحث مختصر نتیجه می‌گیریم که مشارکت دولت با سرمایه‌گذاران غربی (که اغلب ساگنوص نمآینده دولت در این طرح‌هاست) دارای خصوصیات زیر است:

۱) برخلاف طرح‌های صنعتی شرق، دولت در این موارد مالک این صنایع نیست و شریک آن‌هاست.

۲) هدف عمده مشارکت استخراج موادخام و یا نیمه‌آماده کردن آن‌ها برای صدور است نه برای مصرف در بازار داخلی، هدف فرعی اشغال بازار داخل است که با مشارکت شرکت‌های خارجی در حقیقت منابع، نیروی کار و بازار در اختیار آن‌ها قرار می‌گیرد.

۳) این سرمایه‌گذاری‌ها برای همیشه وابستگی ایران را به انحصارات جهانی تضمین می‌کند. ایران برای صدور تولیدات این صنایع محتاج بازارهای تحت کنترل انحصارات امپریالیستی است. خصوصیات بازار این سرمایه‌گذاری‌ها در صنایع استخراج نفت، گاز و پتروشیمی و صدور آن‌ها مشخص می‌شود.

اهمیت نفت، گاز و صنایع مربوط به ان در اقتصاد ایران و در تکوین و تکامل نظام سرمایه‌داری وابسته

تاریخچه نفت ایران

در سال ۱۲۸۹ ه.ق ـ برای اولین بار بارون ژولیوس رویتر امتیاز استخراج و صدور نفت ایران را به دست آورد. در این امتیازنامه که اعتبار آن هفتاد سال بود تاکید شده بود که صاحب امتیاز حق دارد از همه معادن ایران به جز طلا و نقره و سنگ‌های قیمتی استفاده کند. همان‌طور که می‌دانیم این امتیازنامه اجرا نشد و سپس ملغی گشت. سی سال بعد، یعنی در سال ۱۳۱۹ ه.ق. (برابر با سال ۱۹۰۱ میلادی) امتیاز بهره‌برداری ازمنابع نفت ایران به دارسی واگذار شد. اکتشاف و تهیه مقدمات استخراج و صدور چند سال وقت گرفت. و سرانجام در سال ۱۹۱۲ اولین محموله‌های نفت از ایران صادر شد. با توجه به این که تا اوآخر جنگ جهانی اول عراق بخشی از

امپراطوری محسوب می‌شد و تا سال ۱۹۰۹ کار اکتشاف و استخراج نفت پیشرفتی نکرده بود، در قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس و روسیه منطقه نفت‌خیز جزء مناطق بی‌طرف شناخته شده بود ولی پس از استقرار حاکمیت انگلیس در عراق و دیگر سواحل عربی خلیج فارس، خوزستان به یک قلمرو تحت سلطه انگلیس و شبیه به دیگر شیخ‌نشین‌های خلیج شد و این موقعیت تا مدتی پس از کودتای ۱۲۹۹ ادامه یافت و سرانجام با حذف خزعل و خانواده‌اش از خوزستان به سود رضاخان و حکومت مرکزی، خوزستان از حالت یک شیخ‌نشین تحت حاکمیت انگلیس خارج شد و مانند دیگر مناطق تحت نفوذ انگلیس قرارگرفت با این تفاوت که شرکت نفت ایران و انگلیس خوزستان را منطقه زیر اداره خود می‌شناخت و در آنجا حاکمیت علنی داشت.

از سال ۱۹۱۲ تا ۱۹۲۰ در ازای صدور نفت جمعا ۱/۳۲۵/۵۵۲ لیره به ایران پرداخت شده بود. از سال ۱۹۲۱ یعنی آغاز حکومت رضاخان تا سال ۱۹۳۱ (یعنی قبل از الغای قرارداد دارسی) جمعا ۸۰/۵۶۱/۰۵۲ لیره به دولت ایران پرداخت شد. در سال ۱۹۳۰ درآمد ایران از نفت برابر ۱/۲۸۸/۰۰۰ لیره بود، ولی با بحران جهانی در سال ۱۹۳۱ این درآمد ناگهان به ۳۰۷ هزار لیره تنزل کرد و برنامه‌های رضاشاه را بر هم زده موجب اختلاف شاه و شرکت نفت شد. شاه مستبد که به مسائل کشور همچون مسائل املاک شخصی خود می‌نگریست و عادت به قلدرنمایی و زورگوئی کرده بود، ظاهرا موقعیت شخصی خود و موقعیت رژیم خود را با انگلستان فراموش کرده و با ژست احمقانه و قلدرمآبانه‌ای قرارداد را لغو شده اعلام کرد. ولی با یک مانور ساده لرد کدمن مدیر عامل شرکت وقت در ان زمان، آن چنان عقب‌نشینی کرد که بدترین شرایط را پذیرفت و در حالی که شرکت حاضر به قبول پرداخت ۲۰ درصد از منافع به ایران بود، نرخ هر تن ۴ شیلینگ را در قرارداد جدید که معروف به قرارداد ۱۹۳۳ شد گنجاندند.

پس از انعقاد قرارداد جدید که مقارن با پایان بحران بزرگ جهان سرمایه‌داری بود، استخراج و صدور نفت به سرعت افزایش یافت. در فاصله سال‌های ۳۴ تا ۴۱ یعنی هنگام سقوط رضاشاه جمع درآمد دولت از نفت ۲۴ میلیون لیره شد، که جمعا در دوره بیست ساله رضاشاه حدود سی و سه میلیون لیره می‌گردد. این درآمد به طور عمده صرف مخارج زیر شد: خرید اسلحه و مهمات و تجدید سازمان ارتش و در درجه بعد صرف قسمتی از هزینه راه‌سازی و ورود کارخانه‌های دولتی و خصوصی. به طور کلی نفت و درآمد ان در اقتصاد ملی نقش اساسی نداشت.

قرارداد ۱۹۳۳ در مقایسه با قرارداد دارسی ظالمانه بود. دولت ایران هیچ امکانی برای کنترل میزان صدور نفت نداشت و دولت انگلیس به نام شرکت بریتیش پترولیوم (BP) اعمال قدرت می‌کرد. سهام عمده‌ای شرکت از جانب وزارت دریاداری انگلیس خریداری شده بود و شرکت بیشتر دولتی بود تا خصوصی. از سوی دیگر قرارداد دارسی می‌بایست در سال ۱۹۶۱ پایان یابد ولی قرارداد ۱۹۳۳ مدت آن را تمدید کرد.

در سال‌های جنگ جهانی دوم تولید نفت از حدود ۸ میلیون تن در سال به ۱۷ میلیون تن رسید. طی جنگ و به خصوص در سال‌های آخر آن امپریالیسم امریکا با مطامع خود وارد خاورمیانه شد و اولین تهاجم خود را به سرزمین عربستان آغاز کرد. شرکت‌های امریکائی حتی توانستند امتیاز نفت عربستان را به دست آورند. قرارداد با

عربستان که طرف آن شرکت آرامکو بود بر مبنای ۵۰/۵۰ امضاء شد و این فرمول بی‌سابقه برای انگلستان مشکلات زیادی به وجود آورده بود.

در سال ۱۹۴۴ (۱۳۲۳) شرکت امریکائی استاندارد اویل کمپانی پیشنهادی برای کسب امتیاز نفت ایران داد که در همان موقع با رقابت شوروی روبرو شد و تقاضای امتیاز نفت شمال را نمود. در سال ۱۳۲۳ در مجلس چهاردهم مسئله امتیازهای نفت به میان آمد و پس از حمله مصدق به امتیازهای خارجی و تشریح قرارداد ۱۹۳۳ در مجلس، حق هرگونه مذاکره با افراد شرکت‌ها و دولت‌های خارجی در زمینه امتیاز نفت از دولت و مقامات دولتی سلب شد و به مجلس واگذار گردید.

در سال ۱۳۲۸ پس از سرکوبی جناح چپ، مذاکراتی بین "گس" و "گلشاییان" وزیر دارائی وقت برای تجدیدنظر در قرارداد ۱۹۳۳ آغاز شد و ضمیمه‌ای به این قرارداد اضافه شد که از جانب مجلس پانزده پذیرفته نشد. در این موقع امریکا خواستار مشارکت در نفت ایران بود و از مبارزه بر ضد شرکت انگلیس حمایت می‌کرد. انگلستان که متوجه وخامت اوضاع شده بود حاضر به قبول شرایط ۵۰ ـ ۵۰ شد ولی موقعیت به سرعت به زیان او در تغییر بود. در اسفند سال ۲۹ کمیسیون نفت مجلس پانزدهم، طرح ملی شدن نفت را تصویب کرده و در مقابل مجلس قرار داد. در ۲۶ اسفند سال ۱۳۲۹ قانون ملی شدن نفت به تصویب مجلس رسید و پس از روی کار امدن مصدق در ۲۹ خرداد سال ۳۰ از شرکت نفت انگلیسی خلع ید شد.

انتشار بیلان شرکت نفت BP در سال ۱۹۵۰ (۱۳۲۹) در تحریک احساسات ملی بر ضد انگلستان مؤثر بود. در این ترازنامه مجموع درآمد شرکت بیش از ۱۵۱ میلیون لیره تعیین شده بود که از این مبلغ ۱۶ میلیون لیره به ایران داده شد و ۱۶ میلیون لیره نیز برای پرداخت احتمالی در صورت تصویب قرارداد الحاقی در نظر گرفته شده بود. حال‌انکه دولت انگلیس ۵۰ میلیون لیره از B.P مالیات بر درآمد دریافت کرده بود به این ترتیب مجموع درآمد دولت و سهامداران انگلیس چند برابر درآمد دولت ایران قلمداد شده بود و شرکت BP اعلام داشت که این درآمد تنها از نفت ایران نبوده ولی بعدا معلوم شد که ۸۲ درصد تولید شرکت از منابع ایران بوده است. رسیدگی به ترازنامه کل شرکت طی فعالیت آن ارقام عجیب‌تری استثمار وحشیانه ایران را اشکار ساخت. جمع نفت استخراجی شرکت در طول فعالیت ان ۲۳۳ میلیون تن بود. در این مدت مجموع سودی که به صاحبان سهام پرداخت شده بود ۱۱۵ میلیون لیره، مجموع مالیاتی که به دولت انگلیس پرداخت شده بود ۱۷۵ میلیون لیره، مجموع وجوهی که صرف توسعه و سرمایه‌گذاری شرکت شده بود ۵۰۰ میلیون شده و مجموع حق‌الامتیازی که به ایران داده شده بود ۱۰۵ میلیون لیره بود. یعنی شرکت برای هر تن ۲۵ لیره، عایدی خالص داشته و ایران یعنی صاحب نفت نزدیک به ۶ شیلینگ، شرکت BP چندین برابر ایران سود برده بود.

از سهام تولید یعنی ۳۳۳ میلیون تن فقط ۹ میلیون تن طی حدود چهل سال، نفت در ایران مصرف شده بود و بقیه ۳۲۴ میلیون تن صادر شده بود. شرکت نفت در ایران دو پالایشگاه ایجاد کرد. یکی از آن دو، پالایشگاه آبادان بود که هنگام خلع ید ۲۵ میلیون تن ظرفیت داشت و بزرگترین پالایشگاه جهان نام گرفته بود، وضع کارگران شرکت نفت نیز اسفناک بود. شرکت علاوه بر کارگران ایرانی، از کارگران یهودی و عرب نیز استفاده می‌کرد.

در سال ۱۹۲۰ برای اولین بار کارگران هندی برای افزایش دستمزد اعتصاب کردند و سپاهیان انگلیسی آن‌ها را سرکوب کردند. سال ۱۹۲۵ شرکت نفت پول ایران را قبول نداشت و دستمزد کارگران را با روپیه هندی پرداخت. در سال ۱۳۰۸ برای اولین بار کارگران ایرانی اعتصاب کردند و حداقل دستمزد را به ۵ ریال روزانه رساندند، از سال ۱۳۰۸ تا ۱۳۲۰ شاخص زندگی بیش از دو برابر افزایش یافت. در سال ۱۳۲۳ شاخص به ده برابر سال ۱۳۲۰ رسید قحطی و سختی معیشت در ایام جنگ موجب شد که شرکت در سال ۱۹۴۲ جیره نان و قند و شکر به کارگران داده و دستمزد را به حداقل ۱۴ ریال روزانه افزایش دهد. در اردیبهشت سال ۱۳۲۳ اعتصاب برای شرایط کار در گرفت و به پیروزی کارگران انجامید. شرکت دولت انگلیس در دوره جنگ خطر تعطیل موقتی پالایشگاه و صدور نفت را تحمیل می‌کرد. دولت از این واقعیت مهم حزب توده استفاده لازم را برای بر پا کردن مبارزه ضدامپریالیستی و رشد جنبش کارگری نکرد. در خرداد سال ۱۳۲۵ اولین قانون کار در قلمرو شرکت نفت به مورد اجرا گذاشته شد و در ۲۳ تیر ۱۳۲۵ اعتصاب با خواست‌های اقتصادی و سیاسی بر پا شد که منجر به قتل ۲۷ نفر و زخمی شدن ۱۷۳ نفر گردید. در سال ۱۹۳۵ جمع کارگران و کارمندان شرکت حدود ۱۷۰۰۰ نفر بود در سال ۱۹۳۹ این عده به حدود ۳۲۰۰۰ نفر و در سال ۴۶ (سال پس از جنگ) بیش از ۴۶۰۰۰ نفر رسیده بود، در هنگام خلع ید یعنی سال ۵۱ جمع عده کارگران ۶۱۵۴۵ نفر ۶۱۳۰۳ نفر نیز در شرکت‌های مقاطعه‌کار وابسته به شرکت نفت کار می‌کردند. جمعا ۷۵۰۰۰ نفر کارگر و کارمند در صنعت نفت کار می‌کردند. در موقع خلع ید جمعا ۴۵۲۰ نفر کارگر و کارمند خارجی در صنعت نفت کار می‌کردند که از این عده ۱۲۰۰ نفر هندی و پاکستانی (که ۳۰۰ نفرشان کارمند بودند) و بقیه یعنی ۳۳۰۰ نفر انگلیسی بودند، بعد از خلع ید دولت انگلیس به محاصره اقتصادی و کارشکنی و دخالت سیاسی در ایران دست زد. دولت مصدق علیرغم توقع امریکا پیشنهاد "هریمن" فرستاده ترومن را رد کرد و حاضر به قبول پیشنهادی که کم و بیش شبیه پیشنهاد کنسرسیوم در سال ۳۳ بود، نشد. نفت ایران بدون مشتری ماند و کارتل جهانی نفت مانع فروش نفت ایران شد. با توجه به اهمیتی که درآمد نفت و گسترش این صنعت در ایران پس از سال ۱۳۲۰ پیدا کرده بود. سیاست اقتصادی بدون نفت مشکلات عظیمی به وجود آورد. ۸۰ هزار نفر حقوق‌بگیر بی‌کار مانده بودند و خزانه دولت نیز خالی مانده بود.

قرارداد کنسرسیوم

پس از کودتای ۲۸ مرداد، جنبش ملی و کارگری سرکوب شد و راه برای ادامه فعالیت شرکت‌های نفتی باز شد. در شهریور سال ۱۹۳۳ برابر با اوت ۱۹۵۴ مذاکرات نفت به انعقاد قرارداد تازه‌ای پایان یافت. اسامی طرفین این قرارداد به شرح زیر بود:

از آن جا که نفت ایران ملی شده بود صحبتی از امتیاز به میان نیامد و شرکت‌های خارجی به نام شرکت‌های عامل با ایران قرارداد منعقد کردند. نسبت سهام این شرکت‌ها که به کنسرسیوم معروف شدند به شرح زیر بود. شرکت‌های امریکائی (که اول هشت شرکت بودند، ۴۰٪ شرکت نفت سابق یعنی B.P ۴۰٪ شرکت شل ۱۴٪

شرکت نفت فرانسه ۶٪، از انجا که از سهام شل هلندی ۴۰٪ متعلق به شرکت انگلیسی است جمع سهام انگلیسی از کنسرسیوم ۴۵/۶ می‌شود. قرار شد ایران ۷۵ میلیون لیره به شرکت انگلیس غرامت بپردازد. ولی در حقیقت غرامت پرداختی به مراتب بیش از این مبلغ است. شرکت انگلیسی از کنسرسیوم در حدود یک هزار میلیون دلار حتی سرقفلی گرفت و در حقیقت B.P توانست ۶۰۰ میلیون دلار از شرکت‌های دیگر سرقفلی بگیرد. از این مبلغ ۹۰ میلیون دلار نقدا پرداخت شد و قرار شد از هر چلیک نفت صادراتی از ایران ۱۰ سنت به "بریتیش پترولیوم" پرداخت شود تا ۵۱۰ میلیون دلار تصفیه شود. اساس قرارداد ۵۰ ـ ۵۰ بود به این معنی که شرکت ملی نفت منابع خود را در اختیار شرکت‌های خارجی می‌گذارد و آن‌ها به عنوان عامل از آن بهره‌برداری کرده، درآمد را بر اساس ۵۰ ـ ۵۰ تقسیم می‌کنند، محاسبه درآمد ایران از کنسرسیوم به ترتیب زیر است:

۱) نفت استخراجی بر مبنای قیمت اعلان شده محاسبه می‌شود و قیمت اعلان شده یک قیمت قراردادی است. یعنی برابر قیمت بازار بین‌المللی است و برابر قیمتی که شرکت‌های نفتی محصول خود را به فروش می‌رسانند. قیمت نفت خام که از جانب کارتل جهانی به شدت کنترل می‌شود تاکنون پایین‌تر از قیمت اعلان شده بوده است. در حال حاضر پس از همه ترمیم‌ها قیمت اعلان شده در حدود ۲/۵ دلار است و قیمت فروش در بازار آزاد حدود ۱/۷۰ دلار، قیمت واقعی فروش نفت حدود ۱۴ دلار است. از این مبلغ حدود ۴ تا ۵ دلار به صورت مالیات نصیب دولت‌های واردکننده می‌شود. مبلغی صرف حمل و نقل (که شرکت‌های حمل و نقل نیز وابسته به کارتل جهانی هستند) و بقیه به سود خالص شرکت‌های نفتی است. بنا بر آخرین تغییرات و چانه زدن‌ها، سهم ایران از درآمد شرکت‌های عامل به نسبت ۵۶/۵ درصد سود خالص بوده است که می‌بایست در آینده نزدیک به حدود ۶۱٪ می‌رسید. به این ترتیب حدودا از هر شبکه نفت در حال حاضر حدود ۱۹۵ دلار نصیب ایران شده و بقیه (۱۴۵ دلار) نصیب دولت و شرکت‌های نفتی و حمل و نقل و غیره. منافع ایران از هر بشکه نفت صادره عبارت است از:

۱) بهره مالکانه (که بعدها به قرارداد جدید اضافه شد) برابر ۱/۸ قیمت مالیات اعلام شده.

۲) مالیات یا سهم از شرکت‌های عامل.

۳) مالیات از شرکت‌های بازرگانی در جنب کنسرسیوم. نتیجه کلی همان است که نقل شد، در قرارداد کنسرسیوم گنجانده شده بود که دریافت ایران به صورت لیره انگلیس است و ذخیره آن بانک‌های انگلیس است. بعد این امر با مخالفت امریکا روبرو شد و قرار شد برای رفع نیازهای ارزی مقداری از لیره تبدیل به دلار شود، ولی محاسبه بر اساس لیره باشد یعنی دلار مورد نیاز اول به نرخ لیره محاسبه شده و بعد به ایران پرداخت می‌شود و نه مستقیم به نرخ ریال از این راه ۴٪ از کل درآمد به زیان ایران و به سود بانک‌های انگلیس تمام می‌شود.

مدت قرارداد کنسرسیوم ۲۵ سال (تا سال ۱۹۷۹) و پیش‌بینی شده به ۳ دوره پنج ساله قابل تبدیل است. با انعقاد این قرارداد، زیر نام شرکت ملی نفت ایران بسیاری از هزینه‌های تولید و صدور نفت از عهده شرکت‌های خارجی برداشته و به عهده ایران گذاشته شد. برای نمونه ساختن اسکله‌های خارک و لوله‌کشی از زیر دریا و

اخیرا اسکله‌های بسیار مدرن با ظرفیت فوق‌العاده است که جمعا حدود ششصد میلیون دلار برای ایران هزینه برداشته است. در گذشته این سرمایه‌گذاری‌ها به عهده شرکت BP بود. مسئله دیگر میزان صدور نفت خام و کاهش نفت تصفیه شده است. این کاهش جدی و اتوماسیون پالایشگاه که به هزینه ایران انجام یافته به میزان زیادی از نیروی کار (و در نتیجه دستمزد آن) کاسته و در حال حاضر تعداد کارگران و کارمندان شرکت‌های نفتی نصف این عده در موقع خلع ید است. از سوی دیگر نام شرکت ملی نفت ایران باعث شده که نفوذ و استثمار شرکت‌های نفتی، ظاهر زننده خود را از دست بدهند. ظاهرا دولت ایران به عنوان یک دولت آزاد که اختیار نفت خود را در دست دارد با شرکت‌های نفتی معامله می‌کند و چهره استعمار در پشت رابطه وابستگی پنهان شده است. در پرتو حاکمیت نظام سرمایه‌داری وابسته استخراج نفت و صدور ان به نحو غول‌آسایی رشد کرده است در حالی که طی چهل سال از ۱۹۱۲ تا ۱۹۵۱ مجموعه تولید نفت ایران ۳۳۳ میلیون تن بود فقط در ۱۹۷۱ از ایران ۲۲۷ میلیون تن نفت استخراج شده است. این رقم خدود ۱۰٪ تولید کل نفت جهان و نزریک ۲۰٪ از کل نفت تولیدی اوپک (سازمان کشورهای صادرکننده نفت) است. درآمد ارزی ایران از نفت در سال ۱۹۷۲ بالغ بر ۲۴۰۰ میلیون دلار شده است که نشان‌دهنده نقش عظیم نفت در اقتصاد ایران است. اینک اهمیت مساله به حدی رسیده است که رژیم نیز نمی‌تواند از محاسبه جدی روی این درآمد ارزی خودداری کند و با نوسانات ارزهای بین‌المللی (مثل لیره و به خصوص دلار) چانه‌زدن‌هایی برای افزایش درآمد به عمل می آورد. طی سال‌های اخیر قیمت اعلام شده هر روز کاهش یافته و ناین امر نیز موجب یک رشته مذاکره و چانه زدن شده است. رژیمی که اساسا متکی به درآمد نفت است نمی‌تواند به این امر بی‌توجه باشد. کاهش قیمت دلار حدود سیصد میلیون دلار به دریافت‌های واقعی ایران زیان می‌رساند. تورم و افزایش بهای کالاهای صنعتی غرب و افزایش هزینه حمل و نقل این کالاها از درآمد ایران می‌کاهد. شرکت‌های نفتی این کمبود درآمد را با افزایش تولید جبران می‌کنند. اینک کنترل شرکت‌های نفتی بر منابع تولید و به خصوص بر بازارهای فروش به جائی رسیده است که دولت ایران نمی‌تواند جز با این شرکت‌ها با دیگری معامله کند. بازار نفت شرق در کشورهای سوسیالیستی هنوز دور از دسترس ایران است. یکی از موارد کشمکش بین دولت ایران و کنسرسیوم بر سر دریافت مقدار بیشتری نفت برای صدور مستقیم به اروپای شرقی است.

آخرین مذاکرات ایران و کنسرسیوم متوجه این است که به قرارداد کنسرسیوم به نحوی پایان داده و مناسبات تازه‌ای را به وجود آورد. اساس مذاکرات بر این اصول گذارده شده است که مدت قرارداد که در سال ۱۹۷۹ به اتمام می‌رسد تمدید شود تا خیال شرکت‌ها آسوده گردد. ظاهرا مناسبات که همچنان نشان‌دهنده مناسبات استعماری است و کنسرسیوم را شرکتی غارتگر معرفی می‌کند عوض شده و ظاهرا رابطه فروشنده و خریدار بین آن ها و دولت ایران برقرار می‌گردد. به این ترتیب دولت ایران نفت خود را به قیمت بازار جهانی یعنی حدود ۱/۷۰ به شرکت‌های نفتی طرف قرارداد کنسرسیوم می‌فروشد و دیگر محاسبه مالیات و بهره مالکانه در میان نخواهد بود. از این قیمت مبلغی به عنوان "مشتری خوب" و حق تقدم به این شرکت‌ها تخفیف تعهد خرید می‌دهد و تولید نفت به سرعت زیادی افزایش می‌یابد. دولت ایران امکان می‌یابد علاوه بر نفت مورد نیاز

کنسرسیوم، در بازارهای خارج از کارتل (اروپای شرقی و چین توده‌ای) مستقیما بفروشد. نتیجه نهائی این تغییرات این خواهد بود که ایران بر خلاف دیگر کشورهای نفت‌خیز منطقه در سهام شرکت‌های نفت سرمایه‌گذاری و مشارکت نخواهد کرد. (به موجب قراردادهای اخیر کشورهای صاحب نفت تا ۵۰٪ در سهام شرکت‌های طرف معامله خود شریک می‌شوند و ماز این راه جمعا ۲۵٪ به درآمد نفتی خود خو آهند افزود. اصل مهمی که ماهیت این مذاکرات و قرارداد تازه را برملا می‌سازد، تاکید ایران بر این امر است که درآمد ایران از قرارداد جدید نباید در هر بشکه از درآمد کشورهای دیگر منطقه کمتر باشد. معنی این تاکید چنین است که کشوری که صاحب نفت خود است و نفت خود را ازادانه به دیگران می‌فروشد ممکن است که از کشورهایی که نفت خود را به شرکت‌های خارجی واگذار کرده‌اند و با آن ها در اصل عملیات و منافع شریک شده‌اند سهام کمتری از سود نفت را ببرد. علاوه بر کنسرسیوم که ۹۵٪ تولید کل نفت ایران را در دست دارد چهار شرکت نفت دیگر در حال حاضر در ایران فعالیت دارند. در سال ۷۰ تولید این شرکت‌ها به شرح زیر بوده است:

"لاپکسو" ۶ میلیون تن، "ایباک" ۵ میلیون تن، "سبریپ" ۱/۵ میلیون تن، یک میلیون تن. قرارداد با این شرکت‌ها بر اساس مشارکت است (یعنی ایران در سرمایه نیز ۵۰٪ سهیم می‌شود) که نسبت مود به ۷۵ ـ ۲۵ می‌رسد. مثل قرارداد "سریپ" که از شرکت نفت "انی" ایتالیاست. این قرارداد در سال ۱۳۳۶ منعقد شد و امتیازات مهمی بر قرارداد کنسرسیوم داشت. مهم‌ترین این امتیازها عبارت بود از:

۱) اصل مشارکت یعنی اصل ۲۵ ـ ۷۵.

۲) پرداخت هر نوع ارزی که ایران بخواهد.

۳) پس از ده سال حداقل نصف اراضی تحت اکتشاف به ایران واگذار می‌گردد.

۴) اصل پذیره که برای شروع عملیات به ایران پرداخت می‌شود. این قرارداد در سایه رقابت شدید شرکت "انی" ایتالیائی با کارتل جهانی منعقد شد. کارتل در تقسیم‌بندی جهانی سهم لازم را به این شرکت نداده بود و قصد نابودی آن را داشت. نوع دیگر قرارداد پیمان‌کاری است که شرکت خارجی خدمات فنی خود را در اختیار ایران می‌گذارد و ۱۰٪ از درآمد را می‌گیرد. این قرارداد با شرکت "ارآب" منعقد شده است. در پایان این بحث باید بگوئیم که مذاکرات اخیر نفت و پیشنهاد فروش به اصطلاح آزاد نفت نمی‌تواند اساس استثمار وحشیانه را بر هم بزند. در حال حاضر درآمد ایران از نفت (۱/۵ دلار از ۱۴ دلار) پس از کسر کلیه مخارج برای شرکت‌های نفتی بیش از یک هفتم نیست. انچه شرکت‌های خارجی می‌خو آهند ادامه این مناسبات و تضمین آن برای کسب مدت طولانی است: این نتیجه را در قرارداد جدید می‌توان مشاهده کرد. تحولات دهه اخیر زمینه حداکثر استفاده از منابع نفتی را فراهم ساخته است. اینک انحصارات جهانی و رژیم وابسته ایران دست‌اندرکار مناسبات اقتصادی تازه‌ای در سرمایه‌گذاری مشترک در صنایع پتروشیمی و گاز هستند. این فعالیت‌ها نحوه بهره‌برداری تازه‌ای از منابع انرژی ایران را آشکار ساخته است.

پتروشیمی و گاز

منابع عظیم نفت و گاز ایران در دهه اخیر توجه انحصارات خارجی را برانگیخت و تحولات و حاکمیت نظام سرمایه‌داری وابسته، زمینه تهاجم بی‌سابقه آن‌ها را به ایران فراهم ساخت. کنسرسیوم نفت در دهه گذشته مبادرت به صدور گاز مایع کرد، ظرفیت صدور در حال حاضر حدود پنجاه هزار بشکه در روز است و در آینده نزدیک به دو برابر خواهد رسید. ولی این فعالیت‌ها محدود به شرکت‌های عامل نشده و شرکت‌های دیگری نیز به ایران روی آورده‌اند. در این میان شرکت‌های ژاپنی نقش چشم‌گیری دارند. با توجه به روابط این شرکت‌های ژاپنی با سرمایه‌های امریکائی دلایل هجوم و موفقیت شرکت‌های ژاپنی در ایران آشکار می‌شود. اساس صنعت پتروشیمی در ایران بر مشارکت دولت ایران با شرکت‌های خصوصی خارجی گذاشته شده است. این شرکت‌ها در ایران سرمایه‌گذاری کرده مواد اولیه را به قیمتی بسیار نازل مورد استفاده قرار می‌دهند. امور حمل و نقل و فروش تولیدات به عهده این شرکت‌های خارجی است و در حقیقت ایران در اینجا نیز مانند صنعت نفت فقط مبلغ کوچکی از درآمد را دریافت می‌کند. از آن جا که تولیدات این صنایع کالاهای واسطه است، از فروش این کالاها نمی‌توان سود واقعی را محاسبه کرد. شرکت‌های سرمایه‌گذار در ایران نماینده تراست‌های بزرگ امپریالیست هستند که بازار عظیمی در اختیار دارند. در واقع خریدار محصولات پتروشیمی در ژاپن، مثلا امریکا از بین برادران واقعی خود این شرکت‌ها بوده و همه اجزاء یک تراست بزرگ به حساب می‌آیند. به همین ترتیب شرکت طرف معامله دولت ایران، می‌تواند کالا را به نرخ ارزان به صنایع مصرفی کشور برزیل یا کشور وابسته دیگری بفروشد و سود واقعی در پروسه بعدی تولید بر ارزش کار اضافه شود و این نحوه کنترل بازار موجب می‌شود که مواد اولیه ایران و نیروی کارگر ان به قیمت بسیار نازلی فروخته شده و شرکت‌های خارجی از این راه سود عظیمی می‌برند. شرکت‌های صادر کننده گاز نیز وضع مشابهی دارند. ما اکنون مهم‌ترین سرمایه‌گذاری‌ها در رشته پتروشیمی و گاز اشاره می‌کنیم تا تصور روشنی به دست دهیم. دولت برای مشارکت با سرمایه‌گذاران خارجی در سال ۱۳۴۳ "شرکت ملی صنایع پتروشیمی" و در سال ۱۳۴۴، "شرکت ملی گاز" را تاسیس کرد. از سال ۴۳ تا ۴۶ در سه شرکت پتروشیمی جمعا ۲۳۸ میلیون دلار شرکت‌های خارجی سرمایه‌گذاری کرده‌اند. این شرکت‌ها عبارتند از:

۱) الاریه کمیکال امریکائی که در شرکت سهامی شیمیائی شاهپور سرمایه‌گذاری کرده و از سال ۴۸ بهره‌برداری از آن آغاز شده است. این شرکت به صورت ۵۰ ـ ۵۰ تاسیس شده است و ۱۷۰ میلیون دلار سرمایه دارد. تولید این کارخانه عبارت‌ست از روزانه ۱۵۰۰ تن گوگرد، ۱۰۰۰ تن آمونیاک، ۵۰۰ تن اوره، ۱۳۳۰ تن اسید سولفوریک و ۴۴۵ تن اسید فسفریک، ۳۰۰۰ تن امونیم فسفات.

۲) شرکت بی ـ اف ـ گودریچ در پتروشیمی آبادان ۲۸ میلیون دلار سرمایه‌گذاری کرده است. سهام آن ۷۴ درصد ایرانی و ۳۶ درصد به بی ـ اف ـ گودریچ متعلق است. تولیدات کارخانه ۲۰۰۰۰ تن "پی وی سی"، (P.V.C)، ده هزار تن و بیست و چهار هزار تن سود سوزآور است.

۳) شرکت "اموکو" به منظور تولید گوگرد و گاز مایع در خارک بر اساس ۵۰ ـ ۵۰ حدود ۴۰ میلیون دلار سرمایه‌گذاری کرده است. در سال ۱۳۵۰ قراردادی بین شرکت ملی پتروشیمی و شرکت ژاپنی "میتسوئی" منعقد شده. در این واحد جمعا ۳۵۰ میلیون دلار سرمایه‌گذاری خواهد شد. ظرفیت کارخانه یک میلیون و چهارصد هزار تن مواد مختلف پتروشیمی خواهد بود. این واحد در جوار مجتمع شاهپور ایجاد می‌گردد. عمده تولیدات این مجتمع‌های غول‌پیکر به کشورهای دیگر صادر خواهد شد. امور بازرگانی و حمل و نقل کاملا در دست شرکای خارجی می‌باشد.

کارخانه کود شیمیائی شیراز با محصول سالیانه ۵۲ هزار تن اوره و ۳۷ هزار تن نیترات امونیم واحد کوچک پتروشیمی است که بیشتر برای اشباع بازار داخلی به وجود آمده است. کارخانه تولید کاربن بلاک با مشارکت شرکت امریکائی کابرت و بانک توسعه صنعتی با سرمایه اولیه ده میلیون دلار ایجاد شده. کارخانه تا ۳۰ هزار تن در سال قابل توسعه است.

شرکت‌های خارجی در امور استخراج و صدور گاز طبیعی، درصدد سرمایه‌گذاری عظیمی که توسط انحصارات جهانی برای گاز ایران ریخته شده نشان‌دهنده اطمینانی است که امپریالیست‌ها به رژیم ایران و وابستگی اقتصادی ایران به سرمایه‌داری غرب دارند. مهم‌ترین سرمایه‌گذاری در گاز ایران توسط سرمایه‌داران ژاپنی به عمل می‌آید. حتی سال‌های آینده صدور گاز ایران به ژاپن به ۱۵۰ میلیون دلار سالیانه خواهد رسید. ولی برنامه طولانی‌تر نشان‌دهنده اهمیت روزافزون گاز است. در شرکت ماکامیکار، که با سرمایه ژاپن ـ امریکا ایجاد شده حدود ۱۷۵۰ میلیون دلار سرمایه‌گذاری خواهد شد. صدور گاز توسط این شرکت در مرحله اول سالیانه در حدود سیصد و پنجاه میلیون دلار خواهد بود که از سال ۷۵ شروع خواهد شد.

شرکت ژاپنی "مل ایتو" قراردادی برای خرید گاز با ایران منعقد کرده است که به موجب آن سالانه چند میلیون دلار گاز دریافت خواهد کرد. شرکت نفت فوجی طی یک قرارداد ۲۰ ساله تا ۱۰ میلیون تن در سال از ایران گاز تحویل خواهد گرفت. فوجی در ایجاد تاسیسات عظیم و تانکر، سرمایه‌گذاری می‌کند و طی ده سال سرمایه خود را از ایران وصول خواهد کرد.

شرکت فرانسوی مازوب از این نمد کلاهی می‌دوزد و مقاوله‌نامه فروش گاز با آن امضاء شده و جزء مشتریان گاز ایران خواهد بود.

در صنایع داخلی نیز مصرف گاز به سرعت افزایش خواهد یافت. طی چند سال آینده مصرف گاز به بیش از ۵۰ میلیون بال مکعب در روز خواهد رسید.

طی برنامه پنج ساله پنجم (۱۳۵۶) در صنعت گتاز حدود دو هزار میلیون دلار سرمایه‌گذاری می‌شود که اکثر آن توسط شرکت‌های خارجی خواهد بود. صدور گاز ایران در سال ۱۳۵۷ به حدود بیست میلیون تن خواهد رسید. در حال حاضر مصرف گاز در ایران سالانه ۳ میلیارد متر مکعب است که باید به ۹ میلیارد متر مکعب در سال ۱۳۵۶ برسد. مصرف گاز در طی چند سال گذشته به قرار زیر است: در سال ۱۳۴۰ حدود ۲۵۰۰ متر مکعب، در سال ۴۵ حدود ۳۴ هزار متر مکعب، در سال ۵۰ حدود ۱۴۳ هزار متر مکعب. این رشد سریع نشانه رشد نظام

سرمایه‌داری وابسته ایران است. مطالعه این ارقام گرچه خسته کننده به نظر می‌رسد، لیکن برای درک پروسه‌ای که در جامعه ما در حال رشد است ضروری است. میلیون‌ها دلاری که در این رشته‌ها سرمایه‌گذاری می‌شود، رشته تازه‌ای به سیستم وابستگی اقتصادی ایران به انحصارات امپریالیست‌ها افزوده می‌شود. هنگامی که می‌گوئیم سرمایه‌گذاری دولتی به کمک کشورهای سوسیالیستی در مقابله با سرمایه‌گذاری انحصارات خارجی ناچیز است و قادر به دگرگونی کردن روابط ایران و انحصارات امپریالیستی نیست، به این پروسه بزرگ توجه داریم. هنگامی که رژیم مدعی می‌شود طی ده سال تولید ایران را از حدود ۱۵۰۰ میلیون دلار به ده هزار میلیون دلار خواهد رساند به این سرمایه‌گذاری عظیم خارجی توجه دارد.

نه فقط صنایعی که در پرتو این سرمایه‌گذاری عظیم به وجود می‌آید (در نفت، پتروشیمی، گاز، مس و غیره) در تکامل نظام سرمایه‌داری وابسته نقش دارد، بلکه مصرف این درآمد ارزی در تحولات اقتصادی و اجتماعی جامعه ما تاثیر عمده می‌گذارد. ما در بحث آینده به این دگرگونی اقتصادی و اجتماعی از جنبه دیگری خواهیم نگریست. اینک در پایان این بحث به بازرگانی خارجی ایران همان‌طوری که در قبل اشاره شد. می‌پردازیم مدت‌ها ورود کالاهای مصرفی غرب مهم‌ترین واردات ایران را تشکیل می‌داد. با رشد بورژوازی کمپرادور و پیدایش بورژوازی کمپرادور صنعتی، ورود کالاهای صنعتی آمده جای خود را به ورود ماشین‌آلات و کالاهای واسطه و مونتاژ شده داد. قبلا در تشریح پروسه رشد بورژوازی صنعتی آماری از ثبت کالاهای وارداتی داده شد. اینک باید بگوییم که رابطه اصلی، یعنی نسبت افزایش درآمد نفت، با ورود کالاهای صنعتی (سرمایه‌داری ـ واسطه و مصرفی) هم‌چنان حفظ شده است. در سال ۴۴ جمع درآمد نفتی ایران ۶۱۲ میلیون دلار بود. جمع کالاهای وارداتی ۷۱۹ میلیون دلار، کالاهای صادراتی غیرنفتی ۱۳۲ میلیون دلار بوده است. در سال ۴۹، درآمد نفتی ایران ۱۲۶۸ میلیون دلار (غیرنفتی ۲۵۸ میلیون دلار) و واردات ایران حدود ۱۴۵۶ میلیون دلار بوده است.

می‌بینیم که در ازای نفت صادره از ایران کالاهای صنعتی غرب وارد می‌شود، در حقیقت وقتی شاه در دانشگاه "هاروارد" می‌گوید صدور نفت ایران را افزایش دهید، قول می‌دهیم تا آخرین سنت ان را کالا بخریم "تایید و تضمین این رابطه ناسالم است". کشورهای صنعتی غرب خواستار مواد نفتی و دیگر مواد سوخت و انرژی و مواد اولیه‌اند. ایران حتی برای فروش کالاهای سنتی خود در غرب بازاری پیدا نمی‌کند. در سال پنجاه در مقابل ۱۹۰۰ میلیون دلار صادرات نفتی ایران فقط ۳۶۰ میلیون دلار صادرات غیرنفتی داشته است از این ۳۶۰ میلیون دلار رقم کوچکی به کالاهای صنعتی، و قسمت عمده به کالاهای سنتی اختصاص داشته است. ولی ماهیت بازرگانی خارجی هنگامی به خوبی روشن می‌شود که بدانیم، صادرات غیرنفتی ایران عمدتا به کشورهای غیرسوسیالیستی بوده است. طی سال‌های ۴۶ ـ ۴۲ کسری موازنه بازرگانی خارجی ۲/۵ میلیارد ریال به زیان ایران بوده که حدود ۳۹٪ آن مربوط به کشورهای بازار مشترک و ۳۳٪ آن به کشورهای امریکا و انگلیس مربوط بوده است.

برای نمونه در سال ۴۸ صادرات و واردات ایران به شرح زیر بوده: کشورهای بازار مشترک ۴۰ میلیون دلار صادرات، در مقابل ۴۷۵ میلیون دلار واردات به ایالات متحده امریکا، ۲۰ میلیون دلار صادرات در مقابل ۲۱۲ میلیون دلار واردات. انگلیس: ۹/۷ میلیون دلار صادرات در مقابل ۱۳۹ میلیون دلار واردات، ژاپن ۳/۶۰ میلیون

دلار صادرات در مقابل ۹۱/۷ میلیون دلار واردات جمع ۷۳/۳ میلیون دلار صادرات، در مقابل ۱۰۱۷/۷ میلیون دلار واردات. می‌بینیم که نسبت صادرات و واردات به این کشورها یک به سیزده است. تجارت پایاپای با کشورهای سوسیالیستی میزان قابل توجهی به صادرات ایران کمک می‌کند. همان‌طور که شرح داده شد بازار فروش مطمئن برای کالاهای سنتی و کالاهای صنعتی جدید و گاز و نفت و سنگ‌های معدنی فراهم می آورد. در حال حاضر بیش از چهل درصد صادرات غیرنفتی ایران به کشورهای سوسیالیستی می‌رود. در حالی که این کشورها حدود ۹٪ از واردات به ایران را در دست دارند. بخش مهمی از واردات ایران از کشورهای امپریالیستی را سلاح‌های جنگی و تسلیحات تشکیل می‌دهد. نقشی که امپریالیست‌ها (به خصوص امپریالیسم امریکا) در منطقه به عهده ایران گذارده‌اند، گسترش نیروهای نظامی ایران به خصوص نیروهای نظامی و دریائی را الزام‌اور ساخته است. این گسترش که با جاه‌طلبی‌های رژیم دیکتاتوری ایران مطابقت می‌کند به گسترش غیرمنطقی نیروی نظامی ایران و به گسترش رقابت تسلیحاتی در منطقه منجر شده و از این راه سود کلانی متوجه صنایع نظامی غرب می‌گردد و شرق را نیز به ورود در این رشته تولید و بازرگانی می‌کشاند. هزینه‌های هنگفت توسعه نیروی دریائی (که گویا در اقیانوس هند خلاء نیروی دریایی انگلیس را باید پر کند) توسعه نیروی هوائی و تجدید سازمان نیروی زمینی هزاران میلیون دلار برای ایران هزینه برمی‌دارد. رژیم ایران خواستار آخرین سلاح‌های جنگی است. همان‌طور که می‌خواهد اولین خریدار هواپیمای کنکورد مسافری باشد، می‌خواهد مدرن‌ترین ارتش این منطقه را در اختیار داشته باشد. در این تمایلات، بازار سیری‌ناپذیر برای صنایع سنگین نظامی غرب نهفته است که بدون توجه به تحولات اجتماعی و رشد مصرف کالاهای تولیدی صنعتی در جامعه (که نیازمند مدت زمان طولانی‌تری است) می‌تواند پاسخگوی نیازهای صنایع غرب باشد. لازم نیست درآمد نفت به دست مصرف‌کننده عادی برسد، تا تبدیل به وسایل خانگی و اتومبیل شود. اینجا می‌تواند صدها هواپیمای مافوق مدرن امریکائی و ده‌ها ناو و ناوشکن و هزاران موشک را انباشته کرد، بدون آن که کارایی نظامی کادرهای ارتش ایران متناسب با این سلاح‌های مدرن وارده باشد. موازنه جهانی، مسئولیت واقعی برخورد نظامی را از عهده‌ی رژیم ایران خارج ساخته است. رژیم ایران قبل از جنگ واقعی به تهدید دائمی همسایگان خود و ایفای نقش ژاندارمی در جنبش‌های منطقه مثل جنبش ظفار و بحران‌های امارات متحده می‌اندیشد. گسترش نیروهای نظامی به این حد به درجه‌ای قوا را میلیتاریزه می‌کند که دیگر ارتباطی با سرکوبی جنبش داخلی ندارد. مسئله بر نقش منطقه‌ای رژیم است نه نقش سرکوب‌کننده داخلی آن. ایفای این نقش با جاه‌طلبی‌های مجنونانه شاه و رژیم مطابقت می‌کند. برخلاف انتظار او مشکلات جدی نظامی و سیاسی را برای او به بار خواهد آورد، موجب رشد جنبش رهائی‌بخش در منطقه و تضادهای سیاسی و نظامی شرق و غرب می‌گردد، پای ایران را به مثابه ژاندارم امپریالیزم امریکا به معرکه‌هائی می‌کشاند که موقعیت کل رژیم را به خطر می‌اندازد. مسایل اقتصادی و اجتماعی ناشی از این سیاست نظامی زمینه‌های رشد جنبش انقلابی را در داخل بیش از پیش فراهم می‌سازد. درگیری‌های سیاسی و احتمالا نظامی منطقه‌ای ضربات مهلکی بر پیکر رژیم فرود خواهد اورد. جنبش انقلابی در مشی طولانی خود بر روی این عامل نیز محاسبه می‌کند. دوقطبی شدن طبقات و قشرهای

جامعه نتیجه منطقی نظام سرمایه‌داری وابسته و رشد روزافزون آن است. استعمار کهن در جامعه استعمارزده یک اقلیت نژادی و اقتصادی به وجود می آورد که در حقیقت بخشی از جامعه متروپل در جامعه زیر استعمار محسوب می‌شد. این اقلیت در کشورهای مستعمره (ونیمه مستعمره) جامعه‌ای جدا از جامعه بومی را تشکیل می‌دهند. برتری نژادی و اختلاف‌های فرهنگی و وابستگی‌های به جامعه استثمارگر، خصیصه رسمی این جامعه بود. نقش استعمارگرانه و بهره‌مند شدن از کلیه امتیازات اقتصادی ماهیت واقعی و بنیادی این جامعه را تشکیل می‌داد. استعمارگر بدون ایجاد چنین جامعه‌ای نمی‌توانست استعمارزده را غارت کند. این پدیده را در تمام کشورهای مستعمره افریقای سیاه ـ شمال افریقا و برخی کشورهای اسیائی مثل هند، اندونزی و تا حدودی در چین مشاهده می‌کنیم، در کشور ما هرگز در یک سطح وسیع چنین پدیده‌ای به وجود نیامد (در خوزستان کم و بیش این پدیده ظاهر شده بود) ماهیت نیمه‌مستعمره بودن ایران مانع رشد این پدیده گشت. در ایران بورژوازی کمپرادور به عنوان اقلیتی کوچک از جامعه نقش دلالی این پدیده را به عهده داشت.

تحت تاثیر رابطه اقتصادی با انحصارات خارجی و رشد بورژوازی کمپرادور تجاری خرده‌بورژوازی شهری به تدریج به مصرف کالاهای صنعتی وارداتی عادت کرده و بازاری برای این قبیل کالاها به وجود امد.

پس از کودتای ۲۸ مرداد و رشد سریع بورژوازی کمپرادور، مصرف کالاهای خارجی به سرعت رواج یافت به تدریج قسمت‌هائی از قشر خرده‌بورژوازی که از رفاه بیشتری برخوردار بودند. مصرف‌کننده دائمی این کالاها شدند. ولی طی دهه اخیر تحولات اقتصادی و اجتماعی، این پروسه را از نظر کیفی و کمی تکامل بخشید. افزایش درآمد ارزی، افزایش ورود کالاهای خارجی و به خصوص ایجاد صنایع مونتاژ، نیاز به یک بازار دائمی رو به رشد را برای ادامه حیات و تکمیل پروسه‌های اقتصادی نظام موجود ضروری ساخت. می‌بایست درآمد ملی و از جمله درآمد نفت به نحوی عظیم شود که قدرت خرید این کالاها را به وجود آورد و با رشد درآمد ارزی یعنی افزایش سریع منابع و نیروی کار ایران، این قدرت خرید افزایش یابد. در اینجا مسئله مهمی نهفته است که دستگاه حاکم و آمارگران وابسته به آن مایل نیستند به وضوح مشخص شود. آن‌ها همیشه از رشد درآمد ملی و افزایش تولیدات سخن به میان می‌آورند، ولی حاضر نیستند به نحوه تقسیم این درآمد اشاره‌ای بشود. افزایش درآمد سرانه، بودن توجه به تقسیم واقعی، آن، فقط به کار انحصارات خارجی و بورژوازی کمپرادور می‌خورد و بس. برای جنبش انقلابی این مسئله اساسی است که درآمد ملی به چه نحوه تقسیم می‌شود بنابر آخرین آمارها درآمد سرانه ایران، در سال ۵۰ حدود ۴۵۰ (چهارصد و پنجاه) دلار بوده است این رقم در مقایسه با درآمد سرانه بسیاری از کشورهای آزاد شده چشم‌گیر است و مثلا به مراتب بیشتر از درآمد سرانه در چین است (گرچه باید نحوه‌های محاسبه درآمد سرانه را مورد بررسی قرار داد و روش‌هائی را که سرمایه‌داران غرب به کار می‌بندند به علت نقش اساسی آن مردود شناخت عواملی را که غرب سرمایه‌داری برای تعیین درآمد سرانه به کار می‌بندد، با عوامل واقعی درآمد و میزان رفاه کشورهای آزاد شده مثل چین توده‌ای مغایرت دارد) ولی نحوه تقسیم این درآمد باعث می‌شود که مردم چین از رفاه و آسایش و مزایای واقعی بیشتری برخوردار باشند.

اساس پیدایش جامعه مصرف‌کننده در کشور ما همین نحوه تقسیم درآمد است. در اینجا یک اقلیت کوچک در ارتباط با بورژوازی کمپرادوری، بخش خصوصی از درآمد چشم‌گیری برخوردار می‌شود و قدرت خرید کالاهای مورد بحث را پیدا می‌کند. بدون وجود این اقلیت کوچک مرفه، نه صنایع مصرف می‌توانند به کار ادامه دهند و نه کالاهای پیچیده و ساخت خارج مصرف خواهد شد و نه طرح‌های عمرانی و شهرسازی و غیره به کار خواهد آمد. می‌بینیم مصرف‌کنندگان یخچال، اتومبیل، تلویزیون و لباس‌شوئی برقی، لوازم ارایش زنانه و مردانه گران‌قیمت، پارچه‌های لوکس، داروها و خدمات خصوصی بیمارستان‌های مجلل خصوصی، اتوبان‌ها، فرودگاه‌ها و هواپیماهای بوئینگ و در آینده کنکورد و هتل‌ها و کازینوها، پلاژهای مدرن، مدارس عالی پولی، تورهای جهانگردی خارجی، خانه‌ها و ویلاهای گران‌قیمت و چه کسانی‌اند؟ ببینیم اگر فردا قدرت خرید این مصرف‌کنندگان در سطح جامعه اکثریت ذوب شود، بر سر تمام صنایع طرح‌ها و مؤسسات بازرگانی و مالی چه خواهد آمد. چه اگر درآمد سرانه، یعنی ۴۹ دلار به طور متعادل تقسیم شود پس از کسری مخارج عمومی یعنی حدود ۴۰٪ که خرج تسلیحات طرح‌ها و سرمایه‌داری عمومی در بخش دولتی و خصوصی می‌گردد به هر خانواده چقدر می‌رسد اگر خانواده متوسط را ۵ نفر حساب اوریم ماهیانه هر خانواده ۷۵۵ تومان درآمد خواهد داشت. هزینه‌های تغذیه، پوشاک، مسکن، بهداشت و ایاب و ذهاب آموزش و غیره را برطرف می‌سازد. در این صورت بدیهی است این درآمد با توجه به هزینه زندگی در شرایط حاضر برای مخارج ضروری نیز کفایت نخواهد کرد چه رسد به مصرف کالاها و خدماتی که در بالا شرح داده شد. ولی نحوه تقسیم درآمد در شرایط حاضر بر اساس نظام سرمایه‌داری وابسته هرگونه خطری را از مناسبات فعلی تولید و مصرف دور کرده است. از جمعیت ۳۰ میلیونی ایران، یک اکثریت ۲۰ تا ۲۳ میلیونی، درآمد سرانه‌ای کمتر از هفتاد دلار در سال دارند. درآمد سرانه خوش‌نشین‌ها یا عشایر کوچ‌نشین و دهقانان کم‌زمین زیر شصت دلار است. درآمد سرانه کارگران شهری و قشرهای پیرامون آن‌ها کمتر از صد دلار است. یک قشر میانه خرده‌بورژوازی شهر و دهقانان مرفه و یا نسبتا مرفه با جمعیتی حدود ۵ تا ۶ میلیون نفر که شامل کارمندان دولت (حدود ۶۵۰ هزار کارمند نظامی که با خانواده‌شان بیش از ۲/۵ میلیون جمعیت را تشکیل می‌دهند) کسبه و پیشه‌وران (تا حدود چهارصد هزار نیروی کار و حدود دو میلیون جمعیت) و کارمندان بنگاه‌های خصوصی می‌شود، اقلیت کوچکی از این جمعیت بسیار مرفه است و در طبقه‌بندی بالاتری جای می‌گیرد. به هر حال این جمعیت میانی به تقریب از درآمد سرانه متوسط برخوردار می‌شود. با این توضیح که در هر صنف درجات مختلف و اختلاف‌های چشم‌گیری در تقسیم درآمد وجود دارد. قسمت‌های بالای این جمعیت درآمدی بیش از هفتصد دلار سالانه (هر خانواده چهارنفری در ماه بیش از هزار و ششصد تومان) دارد. و می‌تواند بخش مهمی از جامعه مصرف‌کننده را تشکیل دهد. این قشر می‌تواند مصرف‌کننده اقلام معدودی از کالاها مثل منسوجات، مواد غذائی، سرویس‌های حمل و نقل داخلی و لوازم خانگی ارزان مثل رادیو، یخچال و منسوجات تلویزیون و مانند آن باشد.

جامعه مصرف‌کننده داخلی قشر مرفه خرده‌بورژوازی است. این جامعه علاوه بر قشرهای ذکر شده در فوق شامل: کارمندان بالائی مؤسسات دولتی، خصوصی، کادرهای بالای ارتش (مثل افسران ارتش و امراء)، کسبه و

پیشه‌وران صاحب سرمایه (معمولا بیش از یک‌صد هزار تومان) صاحبان مشاغل آزاد مثل پزشکان، مهندسین، وکلای دادگستری، هنرمندان، دلالان، بازرگانان و صاحبان سرمایه کوچک مثل مستغلات‌داران، مسافرخانه‌چی‌ها، میدانی‌ها، سلف‌خر و مانند آن‌ها می‌شود. مالکان کوچک صاحب سرمایه نیز جزء همین جامعه به حساب می‌آیند. جمعیت این جامعه را می‌توان در حدود یک تا یک و نیم میلیون نفر تخمین زد. درآمد سرانه در این قشر بیش از ۲۵۰۰ دلار سالیانه است. در بالای هرم طبقاتی بورژوازی قرار گرفته است با جمعیتی حدود ۵٪ ۱۵۰ هزار نفر یا حدود ۳۵ هزار خانوار ۴ نفری کلیه صاحبان مزارع مکانیزه، فروشگاه‌های معتبر، تجارت‌خانه‌ها، فرماندهان عالی‌رتبه ارتش، مدیران دستگاه‌های اداری و اجرائی دولت و مانند این‌ها در این جامعه کوچک ثروتمند و کاملا مرفه جای می‌گیرند. این جمعیت کوچک نه فقط بیش از همه مصرف می‌کند بلکه بخش عمده‌ای از درآمد ملی را به صورت سرمایه متراکم می‌سازد.

در راس این اقلیت نیز کمتر از هزار خانوار قرار گرفته‌اند که سرمایه‌داری وابسته بزرگ ایران را تشکیل می‌دهند. این نحوه تقسیم درآمد اجازه می‌دهد که یک جامعه کوچک اقلیت، ظرفیت و قدرت خرید فوق‌العاده‌ای پیدا کرده و پاسخگوی نیازهای تولیدی نظام وابسته موجود گردد. اما این امتیاز اقتصادی موجب امتیازات مهم اجتماعی می‌شود و مسایل متعددی به وجود می آورد که در خور مطالعه است.

به این ترتیب می‌بینیم که به قیمت فقر عمومی یا به قیمت محرومیت اکثریت بزرگ مردم که تولیدکنندگان واقعی درآمدند و مشمول عنوان بزرگ و پرقدرت خلق ایران می‌شوند، یک اقلیت کوچک زندگی مرفهی را در پیش گرفته که اصطلاحا "زندگی مصرفی" نامیده می‌شود. این اختلاف طبقاتی و نابرابری عمده در استفاده از درآمدهای جامعه، موجب اختلاف منافع و مصالح شده به اختلاف فرهنگی نیز می‌انجامد، به خصوص که عاملی چون نئوکُلُنیالیسم و فرهنگ خاص آن روبنای این زیربنای اقتصادی را شکل داده و آن را کامل می‌سازد.

خصوصیات جامعه اقلیت مرفه مصرف‌کننده: جامعه مصرف‌کننده به تدریج خصوصیت جامعه مصرف‌کننده کلنی‌نشین خارجی را در کشور ما پیدا می‌کند. اقلیت مصرف‌کننده به تدریج پایگاه اجتماعی رژیم حاکم می‌شود و مزایای آن علاقه به حفظ وضع موجود را در این جامعه رشد داده و به صورت محافظه‌کاری شدید آن را مقابل جنبش انقلابی قرار می‌دهد. این جامعه مرفه به تدریج در می‌یابد که انقلاب توده‌ای مزایای مادی موقعیت اجتماعی جامعه را به سود زحمتکشان تعدیل خواهد کرد. از سوی دیگر این نحوه زندگی فرهنگ بورژوازی کمپرادور را در این جامعه رشد می‌دهد. نفوذ فرهنگی استعمارگر در این جامعه زمینه بسیار مساعدی برای رشد می‌یابد. به همان‌گونه که کالاهای صنعتی در اینجا مونتاژ می‌شود و اصالت خود تا حدودی از دست می‌دهند فرهنگ کشور متروپل نیز در اینجا به نحو مسخ‌شده‌ای در جامعه مصرف‌کننده رسوخ می‌یابد.

در حالی که بورژوازی ملی ارزش‌های اجتماعی خود را در خرده‌بورژوازی رواج می‌داد و فرهنگ خود را که مبتنی بر ناسیونالیسم ضدامپریالیستی و اسلام متجدد شده بود می‌خواست بر سراسر جامعه حاکم کند، بورژوازی کمپرادور واردکننده فرهنگ استعمارگر به جامعه است.

فرهنگ بورژوازی ملی از یک نوع اصالت بومی برخوردار بود، در مقابل ارزش‌ها و معیارهای غربی مقاومت می‌کرد و تلفیقی از فرهنگ ملی و فرهنگ غربی به وجود آورد، بورژوازی کمپرادور فرهنگ جامعه متروپل را تقریبا به همان صورت دست نخورده می‌پذیرند و به اجبار این فرهنگ به شکل مسخره‌ای با ظواهر فرهنگ ملی آغشته می‌شود. ناسیونالیسم بورژوازی کمپرادور جز فریب و ظاهرسازی محتوایی ندارد. فرهنگ ملی نیز توسط این طبقه جز به صورت نمایش و ظاهرسازی به کار گرفته نمی‌شود اما اصولا فرهنگ ملی ما چیست؟ فرهنگ ملی ما در یک دوره طولانی فرهنگ فئودالی بوده و در یک قرن اخیر میراث این فرهنگ با تجدیدنظرهائی در طبقه بورژوازی ظاهر شده است. به این ترتیب فرهنگ توده‌ها ضمن اینکه همواره در معرض تهاجم فرهنگ طبقات حاکمه قرار داشته و دارد. ریشه‌ها و زمینه‌های مستقل از فرهنگ طبقه یا طبقات حاکم است، در حال حاضر فرهنگ بورژوازی کمپرادور جامعه مصرف‌کننده‌ای را تصرف کرده است و به سرعت در آن ریشه دوانیده است. این فرهنگ طبقه حاکم مثل همیشه طبقات زحمتکش را مورد تهاجم قرار داده است و کلیه وسایل و عوامل ارتباط جمعی برای گسترش رسوخ این فرهنگ به کار گرفته شده است. ولی نفوذ این فرهنگ وارداتی در توده‌ها با اشکال جدی روبرو می‌شود. زیرا برخلاف فرهنگ فئودالی و بورژوازی ملی کشور با آن کاملا بیگانه است. جامعه مصرف‌کننده فرهنگ وارداتی را همراه کالاهای مصرفی و خدمات وارداتی غربی می‌پذیرد. جامعه اکثریت ستم‌کش و استثمارشونده می‌بایست این فرهنگ دو جامعه را بدون زمینه‌های مادی آن بپذیرد و این امر با مشکلات جدی روبرو می‌شود. به خصوص که فرهنگ توده‌ی زحمتکش و فرهنگ بورژوازی ملی که توسط قشرهای خرده‌بورژوازی پاسداری می‌شود در مقابل این بیگانه مقاومت می‌کند. نتیجه این برخورد جدایی فرهنگ دو جامعه از یکدیگر است. در حالی که هر دو جامعه به یک نژاد و قوم تعلق دارند و به یک زبان تکلم می‌کنند، ارزش‌ها و معیارهای آن‌ها کاملا متفاوت است. جامعه مصرف‌کننده به زودی مردم خود را دیگر نمی‌شناسد به جامعه اکثریت از بالا نگریسته دچار همان تحولاتی می‌شود که جامعه نژادی استعمارگر در کشور استعمارشده بدان دچار است. اگر نحوه زندگی، وسایل خانگی، نوع ساختمان، عادات، تغذیه، تفریحات ، لباس پوشیدن، آراستن، روابط جنسی، مناسبات خانوادگی و ارزش‌های اجتماعی این دو جامعه را مقایسه کنیم به تفاوت شگرف آن دو پی می‌بریم. همان‌طور که گفتیم این جدائی فرهنگی مبتنی بر مناسبات اقتصادی این دو جامعه است. جامعه‌ای که در سازمان تولید نقش مدیریت، مالکیت، دلالی و انگل بودن را دارد و در عین حال بخش مهمی از تولید را به خود اختصاص داده است، و جامعه‌ای که نیروی کارش ارزش مادی می‌افریند و ستم استعمارگران داخلی و خارجی را بر دوش خود حس می‌کند و از حداقل نیازهای خود محروم است.

در این میان روشنفکران که قشر مرفه آن‌ها، به بخشی از جامعه مصرف‌کننده جذب می‌شوند بر اثر عامل آگاهی موقعیتی ویژه دارند. این قشر می‌تواند ستم استعمارگران را حس کند.

زندان ـ زمستان پنجاه و یک

زیرنویس :

۱) مرحله دوم در اسفند ۴۳ و مرحله سوم (واگذاری اراضی اجاره ای) در آبان ۴۷ آغاز شد.

۲) تا آخر سال ۴۵ ، جمعا ۱۲۷۷ ده به عنوان مکانیزه بودن از اصلاحات ارضی معاف شده بود.

۳) طغیان اسمعیل آقا ، علاوه بر گردن کشی فئودالی از محتوای آرمان خلق کرد خالی نبوده است.

٤) ایوانف در اثر خود درباره انقلاب مشروطیت ، آن را انقلاب بورژوادموکراتیک می نامد.

٥) دانه گیاهی که از آن روغن می گیرند.